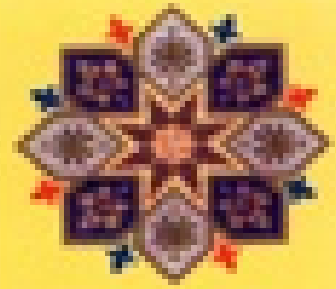


جواب پنجم



دروس اعتقادی

قال الامام علي بن موسى الرضا صلوات الله وسلامه عليه

مَنْ كَانَ عَاقِلًا كَانَتْ لَهُ دِينٌ
وَمَنْ كَانَتْ لَهُ دِينٌ دَخَلَ الْجَنَّةَ

اصول کفر، شماره

استاد محقق

سید جعفر سیدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دروس اعتقادی

نویسنده:

جعفر سیدان

ناشر چاپی:

پیام طوس

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	دروس اعتقادی
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۲۰	مقدمه
۲۱	پیشگفتار
۲۲	شناخت هستی
۲۳	خودشناسی (انسان شناسی)
۲۳	برنامه و راه شناسی
۲۸	بخش اول: هستی شناسی (خداشناسی)
۲۸	اشاره
۳۱	اصول فلسفه دیالکتیک
۳۱	اشاره
۳۴	بررسی نظریات یاد شده
۳۴	مطلب اول:
۳۵	مطلب دوم:
۳۹	نتیجه:
۴۰	آفریدگار جهان
۴۰	اشاره
۴۰	برهان اول: برهان حدوث و نیاز
۴۰	اشاره
۴۷	برهان حدوث به بیان دیگر
۴۸	برهان دوم: نظم و نظامات و هدفداری در جهان

۴۸ اشاره
۵۱ اندکی در خود بنگریم
۵۶ برهان سوم: وجوب و امکان
۵۶ اشاره
۵۶ توضیح
۵۹ فطرت
۶۴ بحث صفات
۶۴ اشاره
۶۵ راههای اثبات یا نفی صفات آفریدگار
۶۵ اشاره
۶۵ الف فطرت
۶۶ ب: تفکر در خلقت
۶۷ ج: تبیین و تشریح مفهوم واجب الوجود
۶۸ صفات ثبوتی
۶۸ ۱ آفریدگار جهان ازللی و ابدی است
۶۸ ۲ آفریدگار جهان عالم است
۷۰ ۳ آفریدگار جهان قادر است
۷۰ اشاره
۷۰ محال ذاتی قابل تعلق قدرت نیست
۷۲ ۴ آفریدگار جهان حی و زنده است
۷۲ ۵ آفریدگار جهان عادل است
۷۲ اشاره
۷۳ پرسش:
۷۵ ۶ خداوند غنی است

۷۶	۷ خداوند مرید است
۷۷	صفات سلبی
۷۷	اشاره
۷۷	۱ خداوند یکتا است و شریک و شبیه ندارد و قابل تجزیه و تقسیم نیست.
۷۷	اشاره
۷۷	دلیل اول: فطرت
۷۸	دلیل دوم: برهان ترکیب
۷۸	اشاره
۷۸	توضیح:
۷۸	دلیل سوم: برهان تمنع
۸۰	دلیل چهارم:
۸۰	دلیل پنجم:
۸۲	دلیل ششم:
۸۳	۲ خداوند مرکب نیست
۸۴	اقسام توحید
۸۴	اشاره
۸۴	۱ توحید ذاتی
۸۴	۲ توحید صفاتی
۸۵	۳ توحید افعالی
۸۶	۴ توحید عبادی
۸۸	بخش دوم: پیامبرشناسی (راه و برنامه شناسی)
۸۸	اشاره
۹۰	نبوت
۹۰	اشاره

- ۹۰ نبوت عامه
- ۹۱ نبوت خاصه
- ۹۲ لزوم وجود نبی
- ۹۲ اشاره
- ۹۳ حس و عقل در شناخت سعادت ناتوانند
- ۹۴ نارسایی و ناتوانی مکتب های بشری
- ۹۷ [اثبات نبوت و رسالت]
- ۹۷ معجزه
- ۹۸ کرامت
- ۹۸ معجزه و سحر
- ۹۹ چگونه معجزه دلیل رسالت است؟
- ۹۹ معجزات پیامبر اسلام
- ۹۹ اشاره
- ۱۰۰ إعجاز قرآن
- ۱۰۰ اشاره
- ۱۰۲ وجوه إعجاز قرآن
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۲ ۱ فصاحت و بلاغت
- ۱۰۶ ۲ بیان حقایق مهمه گوناگون
- ۱۰۶ اشاره
- ۱۰۷ الف: توحید و توصیف خداوند بزرگ
- ۱۰۸ ب: مسائل اجتماعی
- ۱۱۱ ج: اخلاقی، عبادی، اقتصادی و اعتقادی
- ۱۱۳ د: اخبار از غیب

- ۱۱۵ ه: أسرار خلقت
- ۱۱۸ عصمت
- ۱۱۸ اشاره
- ۱۱۹ دلیل عقلی بر عصمت پیامبران
- ۱۱۹ اشاره
- ۱۱۹ توضیح:
- ۱۲۱ دلیل نقلی بر عصمت پیامبران
- توضیح: مبارزات و درگیری های رسول اکرم صلی الله علیه وآله که نفی بت و شرک و خرافات و دعوت به توحید بود از نظر کفار و مشرکین قریش گناه بود،
- ۱۳۵ عصمت و عدالت
- ۱۳۵ خاتمیت
- ۱۳۹ وحی
- ۱۴۱ پیامبران اولوا العزم
- ۱۴۲ بخش سوم: امامت
- ۱۴۲ اشاره
- ۱۴۴ امامت
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۴ امامت عامه
- ۱۴۴ اشاره
- ۱۴۵ دلیلهای عقلی بر نیاز امت اسلامی به امام
- ۱۴۷ دلیلهای نقلی بر نیاز امت اسلامی به امام
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۷ الف خدای تعالی می فرماید: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» .
- ۱۴۷ ب خدای تعالی می فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» .
- ۱۴۷ ج خدای تعالی می فرماید: «وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ» .

۱۴۹	امامت خاصه
۱۴۹	اشاره
۱۵۳	طریق اول: نص
۱۶۳	طریق دوم:
۱۶۴	طریق سوم
۱۶۸	ترجمه و توضیح
۱۷۲	امامت سایر ائمه تا حضرت مهدی علیه السلام
۱۷۲	اشاره
۱۷۲	الف) نص
۱۷۴	ب) ادعای امامت همراه با کرامت
۱۷۵	ج) فضائل و شایستگی های آنان
۱۷۶	مسئله طول عمر و غیبت طولانی حضرت مهدی علیه السلام
۱۸۵	دلیل های منکرین امامت بلا فصل حضرت علی علیه السلام و پاسخ آن
۱۹۲	عصمت ائمه علیهم السلام
۱۹۵	شخصیت و امتیازات ائمه معصومین علیهم السلام
۱۹۵	اشاره
۱۹۶	بخش اول: خلقت نوری
۱۹۸	بخش دوم: امتیازات علمی
۱۹۹	بخش سوم: قدرت ائمه علیهم السلام
۲۰۴	بخش چهارم: معادشناسی (انسان شناسی)
۲۰۴	اشاره
۲۰۶	معادشناسی
۲۰۶	شناخت انسان
۲۲۲	زندگی انسان بعد از مرگ

۲۴۲	قبر و سؤال قبر و عذاب و ثواب در قبر
۲۵۲	وجود بهشت و دوزخ در عالم برزخ
۲۵۸	قیامت و مسائل مربوط به قیامت
۲۵۸	اشاره
۲۶۱	زمینه تحقق قیامت
۲۶۴	معاد جسمانی
۲۶۴	اشاره
۲۷۴	بعضی از روایات معاد جسمانی
۲۸۲	شبهات معاد جسمانی
۲۸۲	اشاره
۲۸۲	شبهه آکل و مأکول:
۲۸۲	اشاره
۲۸۳	جواب شبهه
۲۸۳	اشاره
۲۸۴	پاسخ نخست:
۲۸۶	پاسخ دوم:
۲۸۸	میزان
۲۹۲	تقسیم نامه اعمال (تطایر الکتب)
۲۹۷	صراط
۳۰۳	بهشت یا دوزخ
۳۰۷	تناسب کیفر با عمل
۳۱۲	فهرست منابع
۳۱۶	درباره مرکز

دروس اعتقادی**مشخصات کتاب**

سرشناسه : سیدان، سیدجعفر، ۱۳۱۳ -

عنوان و نام پدیدآور : دروس اعتقادی / جعفر سیدان.

مشخصات نشر : مشهد: پیام طوس، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری : ۲۹۱ص.

فروست : معارفی از مکتب اهل بیت علیهم السلام.

شابک : ۱۸۰۰۰ریال : ۹۶۴-۹۵۸۳۹-۰-۴

یادداشت : کتابنامه : ص . ۲۸۷-۲۹۱؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : شیعه -- اصول دین

موضوع : اسلام -- عقاید

موضوع : شیعه -- عقاید

رده بندی کنگره : BP۲۱۱/۵/س۴د۹۵ ۱۳۸۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۸۷۸۱۹

ص: ۱

اشاره

ص: ۹

مقدمه

کتابی که پیش رو دارید مجموعه مباحث اعتقادی است که در حدود سال ۱۳۶۸ شمسی در جمع دبیران دبیرستانهای استان سیستان و بلوچستان تدریس شده است که به درخواست بعضی از دوستان به صورت نوشته حاضر جمع آوری گردیده است.

و در این نوشتار از مباحث اختلافی عقائد و نقد نظرات پرهیز گردیده؛ چرا که مقصود بیان یک سلسله عقائد شیعه به صورت مختصر و نسبتاً روان بوده، امید است که با عنایات الهی برای سطوح مختلف مفید باشد.

و من الله التوفیق

سید جعفر سیدان

ص: ۱۰

پیشگفتار

آنچه بیش از هر چیز برای انسان در دوران زندگی اهمیت دارد شناخت واقعیت‌هایی است که در خوشبختی و تأمین سعادت انسان مؤثر است و خطر‌ها و بدیها را از او دور می‌سازد و به هر اندازه ای که در این شناخت و آگاهی پیشرفت کند به همان اندازه بهتر و بیشتر به خیر و خوشبختی خود رسیده است، بنابراین کوشش و تلاش در بررسی مسائلی که نقش مهم در سرنوشت انسان دارد و کاملاً نفی و اثبات، بود و نبود، درست و نادرست بودن آنها معنای خوشبختی و بدبختی و خط مشی انسان را تغییر می‌دهد ضروری و لازم است.

آری حبّ ذات و آرزوی سعادت (که در تمام انسانها وجود دارد) اقتضا می‌کند، درباره شناخت چنین اموری بررسی و تحقیق شود، نکند جهل به آنها روزگارش را تباه و آینده اش را سیاه گرداند.

مسائلی که در این امر بیش از هر چیز دارای اهمیت می‌باشد به شرح زیر است:

۱ شناخت هستی و حدود آن.

۲ شناخت خود.

۳ شناخت راه و برنامه (راهی که به سعادت واقعی می‌انجامد و برنامه ای که شایسته مقام انسان باشد).

ص: ۱۱

شناخت هستی

بدیهی است که جهان هستی از موجودات بسیار و گوناگون تشکیل یافته است و کوشش در جهت شناخت خواص و آثار هر دسته ای از آنها علم خاصی را به وجود آورده و هر یک به جای خود از ارزش والایی برخوردار است، ولی یک سلسله از مسائل هستی شناسی اساسی و اصولی است، تا آن جا که همیشه برای انسانها مطرح بوده و هست و تمامی شؤون زندگی انسان و جهت گیری و سیر و حرکتش با نفی یا اثبات آنها متفاوت می گردد.

یکی از آن مسائل این است که آیا پدیده های جهان (صرف نظر از آن که ویژگیهایی، آن پدیده ها را به علم خاص، شیمی، فیزیک، زیست شناسی و مانند آن اختصاص داده است) تنها در اثر فعل و انفعال ماده به وجود آمده و غیر از ماده و فعل و انفعالات مختلف آن، حقیقت دیگری که از سنخ ماده و مادیات نیست وجود ندارد یا آن که ماده بخشی از هستی است و خود در اصل تحقق و تمامی شؤونش نیازمند به حقیقتی غیر مادی می باشد و آن حقیقت سنخ ماده نیست و همه هستی به آن بستگی دارد.

بدیهی است پاسخ این سوال خواه مثبت، خواه منفی، نقش بسیار مهم و تعیین کننده ای در خطمشی و تمامی کارهای انسان ایفا می نماید.

ص: ۱۲

خودشناسی (انسان شناسی)

مسأله دیگری که از اهمیت والایی برخوردار می باشد این است که آیا زندگی انسان منحصر به همین زندگی دنیایی است و بعد از این زندگی، زندگی دیگری نخواهد داشت؟ یا آن که پس از زندگی دنیوی در جهان دیگر قرار می گیرد و همان طور که از عالم رَحْم مادر تولد یافته و به این جهان آمده، با مردن به جهان دیگری وارد خواهد شد نه آن که با مرگ فانی و نابود گردد؟

و اگر چنین باشد آیا برای زندگی بعد از این زندگی، باید برنامه ریزی کند یا خیر؟ که این خود زمینه مسأله سوم را فراهم می سازد.

برنامه و راه شناسی

مطلب دیگری که از اهمیت اساسی برخوردار است این است که برنامه و راهی که بهترین و مطمئن ترین راه برای تأمین خوشبختی، سعادت و کامیابی است چیست؟ و آیا به غیر از راههای معمول و متعارفی که بسیاری از مردم به آن گونه زندگی می کنند و در نهایت هم به نتایج مختلفی می رسند، راهی دیگر و برنامه بهتری وجود دارد یا خیر؟

به بیان دیگر، آنچه بیش از هر چیز در تعیین خط مشی انسان و جهت گیری های گوناگون در تمامی شئون زندگی فردی و اجتماعی وی مؤثر است و مهمتر این که به احتمال قوی با سود یا زیان نامحدود در ارتباط با انسان و برای انسان بستگی مستقیم دارد. خداشناسی (هستی شناسی)، پیامبر و امام شناسی (راه و برنامه شناسی)، معادشناسی (انسان شناسی) می باشد، زیرا اگر آفریدگار دانا، توانا و حکیمی وجود

ص: ۱۳

داشته باشد و آن آفریدگار؛ پیامبرانی را برای راهنمایی بشر فرستاده و به خاطر ترویج و حفظ مکتب آنان، جانشینانی برای آنها معین نموده و پس از این زندگی، زندگانی دیگری را مقرر داشته تا انسانها نتیجه تمامی کارهای خود را در آن زندگی ببینند و انسان به تمامی این مسائل بی توجه بوده و اعتنا نکند؛ بدیهی است که به زیان بسیار گرفتار و سودهای فراوانی را از دست داده است.

پس باید در بررسی مسائل یاد شده بکوشد و از تحقیق در صحت و عدم صحت آنها غفلت ننماید و همانطور که همه می دانیم دفع ضرر احتمالی بخصوص که احتمال قوی و ضرر مهم باشد به حکم عقل؛ لازم و ضروری است و روشن است که احتمال وجود مسائل فوق، احتمالی است قوی، و ضرر بی توجهی به آنها در صورتی که واقعیت داشته باشد، ضرری بسیار مهم است بنابراین بررسی و تحقیق در مسائل فوق عقلاً لازم و واجب می باشد.

با عنایت و توجه به مطالب فوق به بررسی بخش اول، هستی شناسی (خداشناسی) می پردازیم.

ص: ۱۷

بخش اول: هستی‌شناسی (فداشناسی)**اشاره**

تذکر در ارتباط با شناخت هستی

همانطور که قبلاً گفته شد آنچه موردنظر است شناخت کلی و عقلانی است نه شناخت تجربی و به عبارت دیگر گاهی هستی از جهت خاصی مورد بررسی قرار می‌گیرد، در این صورت علم خاصی را تشکیل می‌دهد مانند علم فیزیک، شیمی، روان‌شناسی، گیاه‌شناسی، طب و امثال آنها؛ چنین شناختی موردنظر و بحث نیست بلکه مقصود از شناخت موردنظر، شناخت کلی است، مثل این که:

هستی و جهان به خود قائم است یا نیازمند؟

جهان، اول و آخر دارد یا نه؟

آیا موجود معدوم و معدوم، موجود می‌شود یا خیر؟

آیا پس از حیات دنیوی، زندگی دیگری وجود دارد یا نه؟

با توجه به مسائل فوق می‌گوییم، بطور کلی دو نظر در شناخت هستی وجود دارد.

۱ نظر کسانی که می‌گویند هستی منحصر به ماده است و جز ماده و مادّیات چیز دیگری وجود ندارد و هستی مساوی با ماده است و حیات از آثار ماده است.

۲ نظر دیگر این است که ماده بخشی از هستی است و هستی و موجودات منحصر به ماده نیستند بلکه ماوراء ماده، حقیقتی غیرمادی وجود دارد که ماده و مادّیات به او وابسته است و آن حقیقت به خود متکی

ص: ۱۸

است و هیچ یک از خواص و آثار ماده را ندارد.

گروه اول در طول تاریخ در توجیه جهان هستی، نظریات مختلف و گوناگونی ارائه داده اند که اهم آنها توجیحات زیر است:

الف) ماده (ذرات متراکم که از آثار آن حس شدن، وزن، سختی، نرمی، اشغال مکان و بُعدهای سه گانه طول و عرض و عمق داشتن می باشد) ازل و ابدی است، و همچنان بوده و هست و خواهد بود و نیاز به چیزی ندارد و جهان با تمامی انواع گوناگون موجوداتش از ماده نشأت گرفته است و بس و هر ذره ای را ثقل و سنگینی است که عمودی او را حرکت می دهد و تشکیل موجودات، همان اجتماع ذرات، و از بین رفتن موجودات، همان تفرقه ذرات ماده می باشد و ذرات ازل و ابدی هستند.

می گویند جهان و هستی با این فرض و توجیه، نیازی به علت خارجی ندارد و از هر سبب خارجی بی نیاز است و همه پدیده ها که در خارج یافت می شود بر اثر تصادف است نه آن که به اراده حکیمانه ای بستگی داشته باشد و هرگز هدفی در پیدایش پدیده ها در کار نیست؛ از نظر این گروه از مادّیون و ماتریالیستها حرکت ماده، حرکت مکانیکی و انتقالی است نه حرکت دینامیکی و درونی.

موریس کنفورت در کتاب ماتریالیسم دیالکتیک (۱) می نویسد:

«آن نوع ماتریالیسمی که در گذشته به وسیله بورژوازی انقلابی بوجود آمد ماتریالیسم مکانیکی بود، این

۱- کتاب یاد شده از نوشته ها و نشریه های سازمان کمونیستی می باشد.

ص: ۱۹

ماتریالیسم جانشین مفاهیم ماتریالیستی کهن شد و برطبق آن مفاهیم جهان از ذرات مادی تغییرناپذیر (اتمها) تشکیل می‌شد و فعل و انفعالات این ذرات تمام پدیده‌های طبیعت را بوجود می‌آورد، همین نظر بعدها می‌کوشد که طرز کار طبیعت را از روی طرز کار یک ماشین درک کند؛ این نوع ماتریالیسم در زمان خودش یک آئین مترقی و انقلابی بود ولی سه ضعف بزرگ دارد:

۱ مفهوم ذرات همه توان را ضروری می‌شمارد.

۲ می‌کوشد که تمامی پروسه‌ها (جریانات) را به حد یک دور فعل و انفعالات مکانیکی تنزل دهد و بنابراین نمی‌تواند تکامل و ظهور کیفیات جدید و انواع پروسه‌های نو را در طبیعت تشریح کند.

۳ تکامل اجتماعی و فعالیت اجتماعی انسان را نمی‌تواند تبیین کند و منجر به یک مفهوم انتزاعی از ماهیت انسان می‌شود». (۱)

ب) جمع دیگری از گروه اول (ماتریالیست‌ها یا مادّیون) می‌گویند که جز ماده و مادّیات و آنچه محسوس است حقیقت دیگری وجود ندارد و ماورای ماده چیزی نیست، ولی اصول و ضوابط چهارگانه‌ای را معتقدند که با آن اصول به نظر خود، تکامل در خلقت و جهان را توجیه

۱- ماتریالیسم دیالکتیک، ص ۴۳.

ص: ۲۰

نموده و هستی و جهان را محکوم آن اصول دانسته و با آن اصول تمامی پدیده های هستی را در بُعد فلسفی و تاریخی و اقتصادی توجیه می نمایند.

این گروه (ماتریالیسم دیالکتیک) می گویند که ماتریالیسم مکانیکی حرکت را در ماده معتقد نیست بلکه حرکت را برای ماده معتقدند و با این توجیه، تکاملی برای ماده نخواهد بود و می گویند فرق است بین حرکت درونی سیبی که بر درخت است و به کمال خود می رسد و حرکت پرگار که در آن تکاملی نیست.

اصول فلسفه دیالکتیک

اشاره

۱ تضاد

۲ تغییر و حرکت

۳ تأثیر متقابل

۴ جهش و انقلاب

صاحب کتاب ماتریالیسم دیالکتیک می گوید:

در درون ماده حالت تضاد و تناقض است (تز و آنتی تز، اصل اول) و این تضاد درونی موجب حرکت و تغییر در ماده می شود (اصل دوم) و این تغییر و حرکت درونی سبب تأثیر متقابل در درون ماده می گردد (اصل سوم) و تأثیر متقابل موجب جهش و پیدایش شیء آخر سنتز

ص: ۲۱

می شود (اصل چهارم).

به عبارت دیگر، تضاد (تز و آنتی تز) و حرکت حاصله از آن دو و تأثیر آن دو بر یکدیگر موجب پدیده کاملتر از آن دو و تبدیل به ماده دیگر (سنتز) می گردد و در حقیقت معلول از بطن علت به وجود می آید و معلول نقیض علت خود می باشد، سپس معلول رشد و نمو کرده و علت خود را در برمی گیرد آنگاه با یک جهش ترکیب جدیدی (سنتز) بوجود می آید و این موجود جدید باز به نوبه خود جریان گذشته در او تحقق می یابد؛ یعنی نقیض خود را در بطن خود بوجود آورده و تز و آنتی تز تشکیل یافته و بعد به سنتز مبدل می گردد و این توجیه، جهان و هستی را از علت خارجی بی نیاز نموده و نفی حقیقت ماوراء ماده را می نماید.

موریس کنفورت در کتاب ماتریالیسم دیالکتیک می نویسد:

«ماتریالیسم مکانیکی فرضهای جزمی معینی دارد:

- ۱ این که جهان شامل اشیاء یا ذرات دائمی و پایداری است که خصوصیات قطعی و ثابت دارند.
- ۲ این که ذرات ماده ماهیتاً بی تحرک هستند و هیچ گاه تغییری واقع نمی شود مگر در اثر عملکرد یک علت خارجی.
- ۳ این که تمام حرکات و تمام تغییرات را می تواند به حد فعل و انفعالات مکانیکی ذرات مجزای ماده تقلیل داد.
- ۴ این که هر ذره ماهیت ثابت خودش را مستقل از همه

ص: ۲۲

چیزهای دیگر دارد و این که مناسبات بین اشیاء مجزا، صرفاً مناسبات خارجی است». (۱)

ماتریالیسم دیالکتیک با غلبه و پشت سر گذاشتن موضع جزمی مکانیکی اعلام می‌دارد که جهان یک مجتمع از اشیاء نیست بلکه مجتمعی از پدیده‌ها است و این که حرکت ماده شکل‌های بی‌نهایت متنوعی به خود می‌گیرد، که یکی از دیگری نشأت می‌گیرد و تبدیل به دیگری می‌شود و این که اشیاء نه به مثابه واحدهای منفرد مجزا، بلکه در مناسبت و ارتباط متقابل اساسی وجود دارند. (۲)

و نیز در کتاب مذکور می‌نویسد:

«بنابراین در ماتریالیسم دیالکتیکی یک مفهوم ماتریالیستی وجود دارد که از نظر محتوا بسیار غنی‌تر و جامع‌تر از ماتریالیسم مکانیکی پیشین است». (۳)

و می‌نویسد:

«مارکس و انگلس با تعقیب جنبه انقلابی نظریات هگل و آزاد کردن آن از محدودیت‌های ایده آلیستی مفهوم ماتریالیست دیالکتیکی تکامل را بنیاد نهادند.

۱- ماتریالیسم دیالکتیک، ص ۵۹.

۲- مدرک پیشین، ص ۵۹.

۳- مدرک پیشین، ۶۹.

ص: ۲۳

کلید فهم تکامل در طبیعت و جامعه و جهشها و وقفه‌ها در تداوم که مشخصه تمام تکامل حقیقی است، در تشخیص تضادهای درونی و گرایش‌های مختلف متناقض که در تمام پروسه‌ها عمل می‌کنند نهفته است.

این کشف مارکس و انگلس، یک انقلاب در فلسفه بود و آن را تبدیل به یک سلاح انقلابی برای طبقه کارگر و شیوه‌ای برای فهم جهان به منظور تغییر آن کرد». (۱)

بررسی نظریات یاد شده

با توجه به آنچه گفته شد صرف نظر از بررسی تفصیلی اصول چهارگانه دیالکتیک (که تفصیل آن نیاز به نوشته مستقل دارد و نیازی هم به تفصیل آن نیست) گفتار مادّیون (ماتریالیست‌ها) را بررسی نموده و با ذکر مطالبی که ذیلاً تذکر داده می‌شود حقیقت امر روشن و بطلان اندیشه و نظریات آنان آشکار خواهد شد.

مطلب اول:

توجهات یاد شده ماتریالیسم مکانیکی و ماتریالیسم دیالکتیکی فرضیه‌ای بیش نیست و حقیقتی غیرمادّی و به خود قائم را که هستی و جهان به او بستگی داشته باشد نفی نمی‌کند، بنابراین ماتریالیست‌ها و مادّی‌گراها نمی‌توانند نفی ماوراء طبیعت و ماوراء مادّه را

ص: ۲۴

نموده و حقیقتی غیر مادی را انکار نمایند.

یکی از اشتباهات آنان این است که نیافتن خود را، گواه بر نبودن گرفته اند؛ نهایت چیزی که بتوانند بگویند این است که بصورت یک احتمال و فرضیه توجیه و تفسیر خود را در شناخت هستی ارائه دهند و فرضیه خود را مورد بررسی قرار داده تا در بررسی دقیق به چه نتیجه ای منتهی گردد.

مطلب دوم:

باید دانست که مسأله شناخت هستی و این که آیا هستی منحصر به ماده است یا حقیقتی وراء ماده وجود دارد شناختی است عقلی، نه تجربی و به عبارت دیگر شناخت یاد شده شناختی است که ابزار حس به آن راه ندارد و انتظار رسیدن به آن شناخت از راه تجربه و حس، انتظاری است بی مورد.

اکنون می گوئیم فرضیه مادیین و تمامی گروه های ماتریالیست و همه مکتبهای ماتریالیسمی مبتنی و متکی بر اصالت ماده و ازلی و ابدی بودن ماده و بی نیازی آن از علت است. بدیهی است که اگر نیازمندی و احتیاج به غیر و حدوث ماده ثابت شود اساس مکتب ماتریالیسم نابود و کاخ و بنای

ص: ۲۵

افکار آنها منهدم خواهد شد.

اکنون قسمتی از دلایل نیازمندی و حدوث ماده را متذکر می شویم:

۱ ماده متحرک است و حرکت ماده خواه مکانیکی و إنتقالی، یا دیالکتیکی و درونی از دو صورت بیرون نیست:

الف) حرکت، ذاتی و لازمه ماده است.

ب) حرکت، ذاتی و لازمه ماده نیست بلکه عارض بر ماده است.

در فرض اول می گوییم، بدیهی است که حرکت حادث و مسبوق به عدم است (چه این که هر فرد از حرکت که پدید می آید متوقف بر زوال حرکت قبل از آن می باشد پس حرکت، پدیده و مسبوق به عدم است و معدوم هم می شود) و هر فرد از حرکت به هر معنایی که برای حرکت در نظر گرفته شود حادث است و چون طبق فرض اول حرکت ذاتی و لازمه ذات ماده است پس ماده همیشه همراه با حرکت است و فرض ماده بدون حرکت امکان ندارد و چون حرکت حادث است آنچه همراه و ملازم با حادث است نیز حادث می باشد پس ماده حادث است.

در خصوص فرض دوم (حرکت لازمه ماده نیست) می گوییم حرکت لازمه ماده نیست ولی ماده متحرک است، پس حرکت عارض بر ماده است؛ بدیهی است که عارض هر شیء نیازمند به علت است.

بنابراین عروض حرکت بر ماده و متحرک بودن آن دلیل بر نیازمندی ماده به علت است و روشن است که هر نیازمند به علت، نمی تواند اصالت داشته و قائم به خود باشد بلکه حادث و وابسته به غیر است.

ص: ۲۶

۲ ماده دارای شکل و هیئت است و شکل و هیئت ذاتی ماده نیست و هر چه ذاتی شیئی نباشد و به آن متّصف گردد نیازمند به علت خارج از آن شیء خواهد بود، در نتیجه ماده نیازمند به علت خارج از خود و غیرمادّی می باشد.

توضیح این که ماده دارای شکل و هیئت است بدیهی است، مقدمه دوم هم کاملاً روشن است، (شکل و هیئت ذاتی ماده نیست) زیرا اگر شکل و هیئت، ذاتی ماده باشد باید هر شکلی که برای ماده فرض شود تبدیل و تغییر نپذیرد در حالی که تغییر و تبدیل شکل و هیئت ماده، قطعی و روشن است و ماده شکل‌های گوناگون می پذیرد و از طرفی ماده دارای شکل می باشد و بدون شکل امکان ندارد، بنابراین باید علتی خارج از ماده، شکل و هیئت را به آن بدهد و در نتیجه ماده محتاج به علت است پس ماده نمی تواند اصل اول و قائم به خود و مستقل باشد.

۳ ماده بدون شکل و هیئت امکان ندارد بلکه همیشه همراه با شکل و هیئت است و شکل و هیئت حادث و مسبوق به عدم است، پس ماده هم که ملازم با شکل و هیئت است حادث می باشد.

اگر گفته شود که افراد شکل و هیئت، حادث و مسبوق به عدم است ولی اصل شکل و هیئت قدیم و ازلی است، می گوئیم اصل شکل و هیئت، معنا و مصداق خاصی جز فرد فرد هیئت و شکل ندارد و بدیهی است که فرد فرد شکل و هیئت هر چند فرض شود، حادث و مسبوق به عدم است.

ص: ۲۷

۴ ماده مرکب است و هر مرکبی نیازمند و حادث است. در نتیجه ماده حادث و نیازمند خواهد بود و حقیقتی نیازمند و حادث نمی تواند اصل اولی هستی و جهان باشد.

توضیح: ماده مرکب است زیرا عرض و طول و عمق دارد و دارای بُعدهای سه گانه و قابل تقسیم می باشد، پس مرکب است و هر مرکبی نیازمند و حادث است، زیرا هر مرکبی به اجزاء خود محتاج است، چه این که مرکب غیر از فرد فرد اجزایش می باشد، ولی به اجزاء خود وابسته است، بنابراین ماده محتاج و نیازمند است و بدیهی است که محتاج و نیازمند نمی تواند اصل اولی هستی و جهان باشد.

۵ ماده مرکب است و هر مرکبی احتیاج به علت خارج از خود (ترکیب کننده) دارد و در نتیجه ماده محتاج و نیازمند به غیر خود می باشد.

توضیح: بدیهی است ماده مرکب می باشد، زیرا دارای بُعدهای سه گانه و قابل تقسیم است و هر مرکبی نیازمند است زیرا هر مرکبی قابل تقسیم بوده و ترکیب، ذاتی مرکب نیست و الا قابل تقسیم نبود.

و هر چه ذاتی شیئی نیست آن شیء که به آن متصف است برای اتصاف به آن نیازمند به علت خواهد بود، بنابراین ماده محتاج است و نمی تواند اصل اولی و قائم به خود باشد.

۶ حرارت جهان رو به ضعف می گذارد و از نظر علمی ثابت شده است که روزی جهان دارای حرارت متشابه می گردد و حرارت چنان کم و

ص: ۲۸

کاسته می شود که جای زندگی برای جانداران نخواهد بود بدیهی است که این قانون (ترمودینامیک) با اول نداشتن جهان سازگار نیست بلکه می رساند که جهان مسبوق به عدم است.

آنچه گفته شد؛ در ارتباط با بطلان اصل ماتریالیسم و اصالت ماده می باشد و در خصوص اصول ماتریالیسم مکانیکی و دیالکتیکی و بطلان هر یک از آن اصول از جهت عدم تعمیم و کلیت آنها و دیگر ایشکالاتی که بر آنها وارد است نوشته دیگری لازم است که در حدود بحث ما نیازی به آن نمی باشد و فقط به ذکر یک مطلب در مورد اصول مزبور اکتفا می شود.

اصول یاد شده در جهت توجیه حرکت تکاملی موجودات و جهان است و بدیهی است که چنین حرکت تکاملی بدون نظم و نظام دقیق و متناسب و حساب شده متکی به علم محیط، امکان ندارد، پس فرض توجیه جهان با اصول دیالکتیک بدون آگاهی، که اساس مکتب دیالکتیک است بطلانش بدیهی است.

نتیجه:

با توجه به دلایلی که برای حدوث و نیازمندی ماده گفته شد، بدیهی است که ماده نمی تواند اصل اول و مستقل و اساس هستی باشد بلکه به حقیقتی غیرمادی محتاج و وابسته است و در نتیجه مکتبهای مختلف مادی که اهم آنها دو مکتب یاد شده (ماتریالیسم مکانیکی و ماتریالیسم دیالکتیکی) است بی اساس و بنیادش متزلزل و پوچ می باشد.

ص: ۲۹

آفریدگار جهان

اشاره

پس از بررسی مکتب ماتریالیسم و روشن شدن بطلان اصالت و استقلال ماده، قسمتی از دلایلی که اثبات حقیقت غیرمادی و قائم به خود که هستی و جهان وابسته و متکی به او است را متذکر می شویم.

برهان اول: برهان حدوث و نیاز

اشاره

حقیقتی مستقل و قائم به خود و بی نیاز در ارتباط با جهان و هستی وجود دارد (این مطلب مورد اتفاق خداپرستان و ماده گرایان می باشد) و ماده نمی تواند حقیقتی قائم به خود باشد پس آن حقیقت، حقیقتی غیرمادی است.

توضیح: از مسائلی که مورد اتفاق خداپرستان و ماده گرایان می باشد این است که حقیقتی قائم به خود که از چیزی نشأت نگرفته باشد و علتی او را ایجاد نکرده باشد و جهان و هستی در ارتباط با او و به او بستگی داشته باشد، ضروری است و روشن است که این اصل بی نیاز خواص و ویژگیهایی دارد که او را مشخص می سازد.

یکی از خواص مورد اتفاق در ارتباط با این حقیقت، بی نیازی آن از غیر خود است، زیرا اگر به غیر خود نیازمند باشد همان غیراصل بی نیاز خواهد بود و با توجه به آنچه در بررسی ماده در بخش گذشته روشن

ص: ۳۰

گردید، آشکار است که ماده نمی تواند آن اصل بی نیاز مورد اِتِّفاق باشد، در نتیجه ثابت می شود که آن اصل مورد اِتِّفاق، حقیقتی غیرمادی خواهد بود.

تذکر: در مورد برهان حدوث و این که موجودات جهان حالت ساخته شدن و مصنوعیت در آنها هویدا و آشکار است و به زبان حال، فریاد می زنند که ما به خود قائم نیستیم بلکه ما وابسته و نیازمندیم و محدودیت و هر فعل و اِنفعالی نشان دهنده وابستگی و نیازمندی ما است.

دو حدیث از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در این خصوص یادآوری می شود: (۱)

۱ یکی از مادی گرایان بسیار سرسخت به نام ابن اَبی العوجاء محضر شریف حضرت صادق علیه السلام رسید، پس از سخنانی که در ابتداء برخورد بر حسب متعارف گفت و گو شد، امام علیه السلام فرمودند:

«تو ساخته شده و نیازمند (مصنوع) هستی یا سازنده و بی نیاز (صانع) می باشی.

ابن اَبی العوجاء گفت: من ساخته شده نمی باشم.

امام علیه السلام فرمودند: اگر مصنوع و ساخته شده می بودی چگونه بودی؟

۱- نقل حدیث در این بحث به خاطر استفاده از برهانی است که در حدیث آمده است نه به صورت تعبد، زیرا بدیهی است که در بحث اثبات خداوند تعبد صحیح نیست.

ص: ۳۱

ابن ابی العوجاء مانند که چه جواب گوید، و قطعه چوبی که در مقابلش بود را برداشت و می گفت این چوب طول دارد، عرض دارد، عمق دارد، کوتاه است، حرکت و سکون دارد، این صفت ها و نشانه ها نشان دهنده ساخته شدن است و تمامی این آثار، آثار مصنوع است.

امام علیه السلام فرمودند: اکنون که تو نشانه های ساخته شده و مصنوع را صفات یاد شده (عرض، طول، عمق، حرکت و سکون) می دانی پس خودت هم ساخته شده ای، زیرا این صفات را بخوبی در خود می یابی». (۱)

۲ مرحوم شیخ صدوق علیه الرحمه حدیث مفصلی را نقل می کند که بیانگر وابستگی انسان و نیازمندی او (و در نتیجه اثبات حقیقتی مستقل غیرمادی و قائم به خود) می باشد و خلاصه آن حدیث شریف بشرح زیر است:

۱- کتاب التوحید، شیخ صدوق (ره)، باب ۴۲، إثبات حدوث العالم ح ۶، ص ۲۹۶. «...فقال له: أمصنوع أنت أم غیر مصنوع؟ فقال عبدالکریم بن ابی العوجاء: انا غیر مصنوع. فقال له العالم علیه السلام: فصف لی لو کنت مصنوعاً کیف کُنتَ تكون فبقی عبدالکریم ملیاً لایحیر جواباً وولع بخشبه کانت بین یدیه وهو یقول: طویل، عریض، عمیق، قصیر، متحرک، ساکن کل ذلک صفه خلقه. فقال له العالم علیه السلام: فان کنت لم تعلم صفه الصنعه غیرها فاجعل نفسک مصنوعاً لما تجد فی نفسک ممّا یحدث من هذه الأمور...»

ص: ۳۲

«احمد بن محسن میثمی گوید: ابومنصور گفت: یکی از دوستانم به من گفت من و ابن ابی العوجاء و ابن مقفع در مسجد الحرام بودیم، ابن مقفع گفت: اینان که در مسجد الحرام هستند (به طواف کنندگان اشاره کرد) هیچ یک شایسته اسم انسانیت نیستند مگر آن بزرگ مردی که در آن قسمت مسجد نشسته است (به حضرت صادق علیه السلام اشاره کرد) و دیگران نادان و چهارپایانند.

ابن ابی العوجاء گفت: چگونه این اسم انسانیت را برای ایشان (حضرت صادق علیه السلام) شایسته دیدی؟

ابن مقفع گفت: زیرا در ایشان دیده ام آنچه را که در دیگران ندیدم...

ابن ابی العوجاء گفت: آنچه را گفتمی باید امتحان و آزمایش نمود.

ابن مقفع گفت: او را آزمایش نکن که می ترسم افکار تو را از تو بگیرد.

ابن ابی العوجاء گفت: تو از آن می ترسی که بزرگداشتت از ایشان اشتباه باشد آن گاه رأی تو نزد من ضعیف گردد.

ابن مقفع گفت: اکنون که چنین می پنداری هر چه می خواهی انجام بده و برو با ایشان گفت و گو کن و خود

ص: ۳۳

را از لغزش حفظ کن و مسامحه نکن که به زمین خواهی خورد و مغلوب او خواهی گشت.

ابن ابی العوجاء حرکت کرد و به سوی حضرت روانه شد و بعد از مدتی برگشت و به ابن مقفع گفت: ایشان بشر نیست، و اگر در عالم روحانی باشد که هر گاه بخواهد جسد به خود گیرد و هر گاه بخواهد روح گردد، ایشان است.

ابن مقفع گفت: جریان گفت و گوی شما چگونه بود؟

ابن ابی العوجاء گفت: هنگامی که حضورش رسیدم و کسانی که در حضورشان بودند رفتند و تنها من در حضورشان بودم به من فرمود: اگر آنچه اهل طواف عقیده دارند همان صحیح باشد (که صحیح است) آنها در سلامت، ولی شما گرفتار خواهید بود. و اگر آنچه شما می گوئید آنچنان باشد (که آنچنان نیست)، شما و اهل طواف یکسان خواهید بود.

من گفتم: خدای رحمت کند شما را (این گفتار ابن ابی العوجاء طبق برخورد عرف مردم گفته شده است) ما چه می گوئیم و اینان چه می گویند؟...

حضرت صادق علیه السلام فرمود: اینان می گویند روزگاری بعد از دنیا وجود دارد و ثواب و پاداش و کیفر و عذاب

ص: ۳۴

واقعیت دارد و می‌گویند آسمان (کنایه از کائنات و جهان) را خداوندی است و آسمان منظم و آباد است و شما گمان دارید آسمان ویران است و کسی در او نیست (کنایه از نفی نظم و نظام).

من به ایشان گفتم: اگر چنین است و برای جهان پروردگاری است پس چرا برای خلق خود آشکار نگردد تا همه مردم به او ایمان بیاورند و اختلاف برطرف گردد و چرا خود پنهان و پیامبر فرستاده است و اگر خود با خلق مباشر می‌بود زودتر ایمان می‌آوردند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: وای بر تو! چگونه خداوند از تو پنهان است با این که قدرتش را در وجود خودت به تو نشان داده است، آنگاه حضرت مطالبی را فرمودند که حاصلش این است، خداوند تو را آفرید و حال آنکه تو نبودی، گاه در حال بیماری و گاه در سلامتی، گاه در خشنودی و گاه در خشم گاه در غم و گاه در شادی، گاه در حال علاقه مندی و گاه متنفر، گاه مصمم و گاه بی تصمیم، گاه متمایل گاه بی میل، گاه راغب و گاه بیمناک، گاه امیدوار و گاه ناامید و گاه متذکر نمود و گاه غافل و این حالات مختلف نشانه وابستگی تو است.

آنگاه ابن ابی العوجاء به دوستش گفت که: حضرت

ص: ۳۵

صادق (علیه السلام) آثار قدرت خداوند را در وجودم بسیار شمرد که تو گویی نزدیک بود خداوند بین من و ایشان آشکار شود». (۱)

وابستگی و نیازمندی و مصنوعیت و حدوث انسان با تذکراتی که حضرت صادق علیه السلام فرموده اند آنچنان آشکار و روشن می گردد که جایی برای ابهام نگذاشته تا آن جا که ابن ابی العوجاء منکر سرسخت آفریدگار جهان، وجود حضرت حق را می یابد و این حقیقت را برای ابن مقفع بازگو می کند و بدیهی است که حالات گوناگون و تغییر و تبدل و حرکتهای مختلف، گویای حدوث و وابستگی دارنده این اوصاف می باشد و در نتیجه هر موجودی که دارای حالات و ویژگیهای گوناگون یاد شده باشد همین حکم را دارد. (۲)

- ۱- التوحید، باب ۱۹، القدره، حدیث ۴، ص ۱۲۵.
- ۲- در این بحث مرحوم شیخ صدوق اعلی الله مقامه الشریف در کتاب التوحید باب ۴۲، إثبات حدوث العالم، پس از حدیث ششم، ص ۲۹۸، بیان گویایی را در این زمینه آورده است که ذکرش مفید است. «من الدلیل علی حدث الاجسام انا وجدنا انفسنا و سایر الاجسام لا تنفک مما يحدث من الزیاده والنقصان وتجری علیها من الصنعه والتدبیر ويعتورها من الصور والهیئات، و قد علمنا ضرورة انا لم نصنعها ولا من هو من جنسنا و فی مثل حالنا صنعها، و لیس يجوز فی عقل، ولا یتصور فی وهم ان یکون ما لم ینفک من الحوادث ولم یسبقها قدیماً...» ترجمه: دلیل حدوث اجسام این است که ما خود و بقیه اجسام را می بینیم که هرگز جدا از حوادث نمی باشند، یعنی کمی و زیادی برای آنها می باشد، و تحت تدبیر و صنعت قرار می گیرند، و هیئت و شکل بر آنها عارض می شود، و می دانیم که این حوادث را ما و هر که از جنس ما است انجام نداده است، و چون این اجسام با حوادث همراهند و هرگز بدون این حوادث وجود ندارند، پس مانند آنها حادثند و معقول و متصور نیست که این اشیاء قدیم باشند.

برهان حدوث به بیان دیگر

هر موجودی از موجودات جهان را که می‌نگریم نشانه حدوث و تغییر و پرورش و ساخته شدن در آن نمودار است، و به زبان حال فریاد می‌زند که من مربوب (پرورش یافته) و مسخرم (تسخیر شده) بدیهی است که حالت یاد شده به حکم روشن عقل، نشان دهنده مدبر و قدرت مسلط و تغییردهنده موجودات می‌باشد، با این حال انسان می‌خواهد که قسمتی از حوادث و تغییرات را با بعضی دیگر از حوادث توجیه نماید و بعضی از موجودات را پدیدآورنده بعضی دیگر قرار دهد، ولی با اندک توجهی می‌یابد که به هر چه برخورد می‌کند این چنین است و هر چیزی را که مدبر و پدیدآورنده فرض می‌کند می‌یابد که آن هم خود پدیده و مسخر و پرورش یافته است، این جا است که جهان را با همه

ص: ۳۷

أجزایش یک واحد پدیده شده و یک مجموعه مربوب و مسخر می یابد، و در این هنگام قدرت حقیقتی را که از سنخ این موجودات نیست و نشانه های این موجودات متعیر را ندارد، بر جهان حاکم می بیند.

برهان دوم: نظم و نظامات و هدفداری در جهان

اشاره

وجود آفریدگار دانا و توانا و حکیم و قائم به خود و نگهبان جهان، حقیقتی است روشن و انسان هنگامی که به جهان و جهانیان می نگرد و به زمین و آسمان و ماه و خورشید و ستارگان و حرکت منظم و دقیق و حساب شده و هدفدار و حکیمانه موجودات عظیم توجه می کند، بدون تردید و درنگ حقیقتی دانا و توانا و قائم به خود را آشکارا می یابد و با این که کنه ذات آن حقیقت عظیم؛ پنهان از حواس و تصور او می باشد وجود چنان حقیقتی را بدون شبیه و نظیر و مانند بخوبی می پذیرد.

آفرینش همه تنبیه خداوند دل است

دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار

کوه و صحرا و بیابان همه در تسبیح اند

نه همه مستمعی فهم کنند این اسرار

که تواند که دهد میوه شیرین از چوب

یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار

عقل حیران شود از خوشه زرین عنب

فهم عاجز شود از حقه یاقوت انار

ص: ۳۸

پاک و بی عیب خدایی که عزیز است و قدیر

ماه و خورشید مسخر کند و لیل و نهار

به بیان دیگر، نظم و نظام و ترکیب متناسب و هماهنگ و حساب شده و هدفدار، دلیل روشن بر ناظم آگاه و توانا و حکیم است و نظم و نظام و ترکیب متناسب و معقول در خلقت انسان و جهان بدیهی است، پس وجود ناظم آگاه و توانا و حکیم بدیهی و قطعی می باشد.

مثال: اگر جمله ای معنادار و مفید و حکیمانه ای ببینید مثلاً جمله «لجاجة و اصرار بی مورد، ابتدایش جهالت و نادانی و نهایت و پایانش پشیمانی است»^(۱).

هرگز سؤال نمی کنید آیا این جمله معنادار و مفید که حساب شده از (حروف الفبا) حروفی معین و مقدار و اندازه معین و به کیفیت معین انتخاب و ترکیب گردیده است ترکیب کننده ای دانا دارد یا نه؟ بلکه سؤال می کنید چه کسی این جمله را نوشته و یا چه کسی این جمله را گفته است؟

و این چنین است هنگامی که انسان به خود و جهان می نگرد و این همه شگفتی ها و نظم و نظام عجیب و هدفدار و حساب شده را می بیند، هرگز جای آن نیست که سؤال کند آیا این همه شگفتیها و نظم و نظام

۱- قوله صلی الله علیه و آله: یا علیّ ایّاک و اللجاجة فانّ اولها جهل و آخرها ندامه» تحف العقول، مواظب النبی صلی الله علیه و آله و حکمه، وصیه له اُخری الی امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۱۵، ترجمه آیها لله کمره ای.

عجیب، آفریدگاری دانا و توانا دارد؟ بلکه بدون تردید حکم بر وجود آفریدگار دانا و توانا می نماید.

آری دوام نظام و آینده نگری دقیق که در خلقت موجودات مشاهده می شود جای هرگونه احتمالی را در نفی آفریدگار دانا و توانا از بین برده، بلکه بدون تردید اثبات پروردگار متعال را می نماید؛ در مثال زیر دقت نمایید:

هنگامی که به خلقت جنین و طفل در رحم مادر می اندیشیم، می یابیم ساختمان وجودی طفل در رحم مادر به گونه ای حساب شده خلق گردیده است که آنچه در عالم رحم انجام گرفته است بطور اکثر در عالم رحم بکار نمی آید و بخوبی نشان دهنده آینده نگری و ترکیب حساب شده و هدفدار و هماهنگ می باشد و چون طفل وارد عالم دنیا شد تمامی آنها معنادار و بکار گرفته می شود و هر آنچه لازم دارد در عالم رحم پیش بینی شده است و دندان که در ابتدا لازم نیست، بلکه مضر و مانع تغذیه کودک است در مراحل بعد، تکون می یابد، ساختمان چشم، گوش، زبان، حلق و بقیه عضلات طفل در عالم رحم بکار نمی آید، در عالم رحم دیدن و شنیدن و سخن گفتن در کار نیست، در عالم رحم تشکیلات پیچیده مغز و دستگاه عظیم ریه و قلب در حدی که ساخته شده است بکار نمی آید، ولی تا طفل در عالم دنیا قدم می گذارد؛ همه اینها وجودش کاملاً ضروری و مهم و نافع است، بدیهی است که چنین هماهنگی و هدفداری و آینده نگری جز با نظم دهنده آگاه و توانا و حکیم امکان ندارد.

ص: ۴۰

آندگی در خود بنگریم

اگر یک نظر اجمالی به خود و ساختمان وجود خود بنماییم آثار قدرت و آگاهی و حکمت حضرت حق را در خود آشکارا مشاهده نموده و هماهنگی و هدفداری و شگفتیهای فراوان را در خود می‌یابیم، هر یک از اعضاء وجود انسان در موضعی قرار گرفته است که هر چه بیشتر بررسی کنیم می‌بینیم تمامی آنها همانجایی که هست و قرار گرفته است مناسبترین و حکیمانانه‌ترین و بهترین موضعی است که باید باشد و هر یک از این اعضاء، چشم، گوش، زبان، دست و پا و بقیه عضلات و جوارح در جهت یکدیگر و کمک یکدیگر و هماهنگ با یکدیگر می‌باشند و هر چه بررسی وجود خود را دقیقتر انجام دهیم به آثار علم و قدرت و حکمت بیشتر برخورد خواهیم کرد.

برای نمونه مطالب زیر را دقت کنید:

۱ حس لامسه

توجه دارید که از هر نقطه از پوست بدن رابطه‌ای مشخص با دستگاه ادراک برقرار است به گونه‌ای که هر ضربه و برخوردی را به موج عصبی که از نوع امواج الکتریکی است تبدیل می‌کند و یک سیستم هدایت وجود دارد که امواج مختلف را در زمان واحد بدون آن که با

ص: ۴۱

یکدیگر مخلوط گردد به مرکز ادراک می رساند و دستگاه ادراک بلافاصله می فهمد که این موج چیست و از کدام نقطه بدن فرستاده شده است و اگر بشر می خواست با تکنولوژی فعلی خود این سیستم ارتباطی را برقرار نماید می بایست میلیونها موتور که ضربه ها و برخوردها را به موج الکتریکی تبدیل کند ساخته و به همان اندازه و تعداد سیم های نازک عایق شده از تمام بدن به مغز بکشد تا امواج را بدون مخلوط شدن با یکدیگر به مغز بفرستد و این رشته از سیمها طبق نظر بعضی از دانشمندان زیست شناس چندین هزار کیلومتر می گردد.

۲. جهاز هاضمه

صاحب کتاب راز آفرینش انسان چنین می نویسد:

«اگر ما جهاز هاضمه را به یک آزمایشگاه شیمیایی تشبیه کنیم و مواد غذایی را که به درون آن می رود مواد خام این آزمایشگاه بدانیم آن وقت حیرت می کنیم که عمل هضم ما تا چه اندازه کامل است که هر چیز خوردنی را در عالم هضم می کند و تحلیل می برد، مگر البته خود معده را، ما همه این مواد گوناگون را بدون رعایت خوبی و بدی آنها برای معده به داخل این آزمایشگاه می ریزیم و تنها توجه ما این است که به وسیله خوردن زنده بمانیم، پس از آن که غذا به معده

ص: ۴۲

می رسد دوباره پخته و آماده می شود و سلولهای بدن را تغذیه می کند؛ باید دانست که عده سلولها در بدن انسان به چند میلیارد می رسد، یعنی عده آن بیش از مجموع عده نوع بشر در روی کره ارض است».

مواد غذایی باید مرتب به سلول برسد و هر سلولی از اعضاء مختلف بدن مثل استخوان و گوشت و ناخن و مو و چشم و دندان و امثال آن همان غذایی را جذب می کند که به کار پرورش و زندگانی آن می خورد، بنابراین موادی که در این آزمایشگاه شیمیایی تجزیه و ترکیب و تهیه می شود بیش از موادی است که آزمایشگاه های مصنوع دست بشر می تواند تهیه کند، شبکه ارتباطات و طریقه حمل و رساندن این مواد به سلولها به قدری جامع و مرتب است که تا به حال هیچ طریقه و سیستم حمل و نقل شبیه به آن در عالم دیده نشده است.

در تتمیم برهان نظم به نکات زیر تذکر داده می شود:

الف: فعل و انفعال و حرکت در ماده (صرف نظر از این که حرکت آن دلیل بر نیاز اوست) هر چند دارای آثاری باشد ولی اثرش متناسب با خودش خواهد بود و جز آثار متشابه و مادی از آن حاصل نشود، بنابراین تألیف و ترکیب حساب شده همراه با دگرگونی و تداوم و هدف داری بدیهی است که بستگی ماده را به حقیقتی آگاه و توانا می رساند.

ب: نظم، بخش مهمی از هستی و موجودات، اثبات ناظم دانا و توانا را می کند و در مواردی که بی نظمی و بی هدفی ادعاً می شود ادعایی بدون

ص: ۴۳

دلیل و باطل است، زیرا هنگامی می توان چنین ادعایی نمود که احاطه علمی به همه هستی و همه جهات و جوانب موجودات، وجود داشته باشد و بدیهی است که چنین احاطه علمی و آگاهی وسیع و محیط برای کسی وجود ندارد، بنابراین در مواردی که انسان هدف از وجود موجودی را ندانست باید بگوید که هدف از وجود این شیء را نمی دانم و حکمت خلقت آن بر من روشن نیست، نه آن که گفته شود که اساساً در این موجود هدفی نیست، بخصوص که در بعضی از موارد، گذشت زمان و تکامل علم بعضی از مصالح و منافع را روشن می کند.

مثال:

اگر به کتابی برخورد کرده و به مطالعه آن پردازیم و مطالب بسیار مفید و حساب شده در آن کتاب ببینیم ولی قسمتی از صفحات آن کتاب را درک نکنیم نمی توانیم بگوییم که این قسمت از کتاب بی معنی و بدون هدف است، بلکه می توانیم بگوییم که هدف و مقصود از این صفحات را نفهمیده ایم.

بنابر آنچه گفته شد هنگامی که در خلقت زمین و آسمان و آفرینش و وجود خودمان فکر نموده و نظم و حساب و هدفداری را در جهان و وجود خود یافتیم، آنگاه که به حوادثی چون زلزله و طوفان و بروز امراض خطرناک و مُسری و نقص عضو و مانند آن برخورد می کنیم نمی توانیم بی هدفی را ادعا کنیم، بلکه می توانیم بگوییم هدف و حکمت این حوادث و جریانها را نمی دانیم، در حالی که باید توجه داشت که بطور

ص: ۴۴

کلی در بسیاری از این موارد هدف و حکمت در مکتبِ الهی مشخص گردیده است، زیرا در جای خود گفته شده که بعضی از این حوادث تنبیه و تأدیب و بعضی آزمایش و امتحان (که خود هدف مهمی است) می باشد.

و بعضی از این حوادث، مصالح طبیعی و تکوینی دارد و قسمتی از این حوادث، در اثر بی توجهی بشر به قوانین خلقت است و بعضی در ارتباط با سنت مهلت است که خود هدف و حکمت مهمی را دارا است.

ج: باید دانست که هر یک از دلایلی که در ارتباط با شناخت آفریدگار هستی به آن استدلال می شود قسمتی اساسی از مباحث مربوطه را تأمین می کند و پاسخ بسیاری از سؤالات در مرحله دیگری بازگو می گردد.

ص: ۴۵

برهان سوم: وجوب و امکان**اشاره**

برای توضیح برهان وجوب و امکان، مطالب زیر مقدمتاً تذکر داده می شود:

۱ موجود از دو صورت بیرون نیست، زیرا هر موجودی یا وجود و تحقق، ذاتی او است (یعنی هرگز امکان ندارد که نباشد و وجود و تحقق برای او واجب است) و یا این که وجود و تحقق، ذاتی او نیست بلکه اگر علتی برای پیدایش و وجودش باشد، تحقق می یابد و الاً موجود نخواهد شد.

موجودی که دارای خصوصیت اول باشد واجب الوجود و موجودی که دارای حالت دوم باشد ممکن الوجود نامیده می شود.

۲ ممکن الوجود بدون علت، امکان تحقق و وجود ندارد زیرا بدیهی است که پیدایش پدیده و معلول بدون پدیدآورنده و علت محال است.

۳ ممکن الوجود هنگامی تحقق پیدا می کند که منتهی به واجب الوجود گردد و گرنه تسلسل یا دور لازم آید و دور و تسلسل باطل و محال است.

توضیح

اگر ممکن الوجودهای متعدّد فرض شود و یکی به دیگری مربوط و معلول آن باشد و این سلسله همچنان پی در پی و یکی بعد از دیگری در نظر گرفته شود و این فرض ادامه داده شود و منتهی به واجب الوجود

ص: ۴۶

نگردد فرضی محال و باطل است و تسلسل نامیده می شود، دلایل متعددی برای بطلان فرض یاد شده (تسلسل) وجود دارد، یکی از آن دلایلها، دلیل زیر است، وجود فرض فوق به معنای تحقق معلول بدون علت می باشد زیرا فرد فرد سلسله مورد نظر ممکن الوجود است و فرض این است که منتهی به واجب الوجود نمی باشد بنابراین اگر تحقق یابد تحقق معلول بدون علت خواهد بود، و اگر ممکن الوجودهای متعدد فرض شود و دایره وار یکی به دیگری مربوط و یکی معلول دیگری باشد دور نامیده می شود و دور نیز مانند تسلسل باطل است زیرا لازمه این فرض توقف و تقدم شی بر خود می باشد که به حکم روشن عقل، باطل و محال است.

مثال: اگر اتومیلهای متعدد به شماره های پی در پی را در نظر بگیرید و حرکت اتومیل شماره ۱ مشروط به حرکت اتومیل شماره ۲ و حرکت اتومیل شماره ۲ مشروط به حرکت اتومیل شماره ۳ و همچنین اتومیلهای بعدی، حرکت هر یک از آنها به حرکت دیگری بستگی داشته باشد و به حرکت دهنده ای که حرکت او بستگی به حرکت دیگری نداشته باشد نرسد، هرگز اتومیل شماره یک حرکت نخواهد کرد؛ زیرا هر چه فرض شود از اتومیلهای همه آنها حرکتشان مشروط است و علت تامی برای حرکت آنها وجود ندارد مگر این که حرکت اتومیلهای منتهی به حرکتی شود که بستگی به حرکت دیگری ندارد و مشروط به حرکت دیگری نیست آنگاه همه اتومیلهای مورد فرض حرکت خواهند نمود و

ص: ۴۷

نیز اگر حرکت اتومیلهای مورد مثال را دایره وار به حرکت یکدیگر مربوط بگیریم و برای ساده شدن مطلب عدد اتومیلهای را چهار عدد فرض نماییم حرکت اتومیلهای شماره ۱ توقف دارد به حرکت اتومیلهای شماره ۲ و حرکت اتومیلهای شماره ۲ توقف دارد به حرکت اتومیلهای شماره ۳ و حرکت اتومیلهای شماره ۳ توقف دارد به حرکت اتومیلهای شماره ۴ و چون دایره وار حرکت هر یک به دیگری توقف دارد، در نتیجه حرکت اتومیلهای شماره ۴ توقف دارد به حرکت اتومیلهای شماره ۱ و لازمه مطلب فوق این است که حرکت اتومیلهای شماره ۱ توقف دارد بر حرکت خودش بنابراین چون حرکت اتومیلهای شماره ۱ معلول است مؤخر است و چون علت خودش هم هست مقدم است، در نتیجه تقدم شی بر خود و تأخر شی از خود لازم آید و این نیز بدیهی البطلان است.

اکنون گوییم از آنچه گفته شد بخوبی استفاده می شود که فرض وجود موجوداتی پی در پی و مرتبط با یکدیگر به گونه ای که وجود هر یک مشروط و به اصطلاح ممکن الوجود باشد، بدون اِتْکاء و بستگی به حقیقتی واجب الوجود فرض دور یا تسلسل است و آن دو فرض، فرض محال است و چون موجوداتی بدون شک وجود دارد پس بایستی واجب الوجود، وجود داشته باشد و به عبارت دیگر وجود موجوداتی بدون وجود واجب الوجود مستلزم دور یا تسلسل است و دور و تسلسل باطل و محال است، پس وجود واجب الوجود قطعی است. (۱)

۱- تمام آنچه گفته شده به اجمال در عبارت کوتاه سلطان المحققین مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی رضوان الله تعالی علیه آمده است: «الموجود ان كان واجباً فهو المطلوب والا استلزمه لاستحاله الدور و التسلسل». تجرید الاعتقاد، الفصل الاول فی وجوده، ص ۱۸۹.

ص: ۴۸

فطرت

از بهترین راههایی که برای شناخت خداوند متعال وجود دارد راه دل و فطرت است.

فطرت به معنای سرشت و خلقت است و آنچه در سرشت و تاروپود خلقت انسان نهاده شده فطرت نامیده می شود و از این جهت است که هر چه فطری است، همه جایی و همگانی است و از بین رفتنی نیست، زیرا آنچه در سرشت و بافت نوعی از انواع موجودات باشد هر کجا که آن موجود باشد آن خصوصیت نیز خواهد بود و در هر زمان که آن موجود باشد باز آن خصوصیت وجود خواهد داشت و تا آن موجود وجود دارد آن خصوصیت نیز وجود خواهد داشت از این رو، هر چه فطری باشد از سه ویژگی برخوردار است:

۱ همه جایی است.

۲ همگانی است.

۳ محو نشدنی است.

البته پنهان و مستور می شود و شدت و ضعف می پذیرد ولی محو و نابود نمی گردد.

ص: ۴۹

و آنچه در اثر تکرار در انسان به وجود آمده و عادت انسان گردیده، بدیهی است که همه جایی و همگانی نیست و محو شدنی هم می باشد؛ مثلاً می دانیم علم جویی و علاقه به کمال، فطری است یعنی نهاد هر انسانی کشش به سوی علم و کمال دارد و حسن و نیکی آن را می یابد بدون این که استدلالی برای این مطلب تنظیم نموده و ارائه دهد ولی علاقه بشر به نوشیدن چای در اول صبح، علاقه ای است که در اثر تکرار به وجود آمده و انسان به آن معتاد شده است و این اعتیاد نه همه جایی و نه همگانی و نه غیرقابل زوال است.

به بیان دیگر بعضی از ادراکات انسان در اثر استدلال و به وسیله واسطه قرار دادن مقدماتی بدست می آید مانند همه مطالبی که بدون استدلال برای انسان درک نمی شود ولی قسمتی از ادراکات انسان از واسطه بودن استدلال بی نیاز است و خودبخود برای انسان روشن و بدیهی است و ندای وجدان و یافت ضمیر او به آن حکم می کند و او را می یابد و این یافت و وجدان از یافت های حضوری روح است و هر استدلالی قبولش به چنین یافتی باید منتهی شود و این یافت بالذات و خودبخود دلیل است و نیاز به دلیل دیگری ندارد.

این چنین است شناخت ارزش علم و عدل و قبح ظلم و ستم و امثال آن از اموری که فطری است با توجه به آنچه گفته شد، می گوئیم فطرت انسان، خداجو است و حقیقتی دانا و توانا و حکیم را می یابد و این جاذبه معنوی، میان کانون دل و قلب انسان از طرفی و مبدأ هستی و کمال مطلق از طرف دیگر چنان استوار و پایدار است که هرگز محو شدنی نیست و آن کس هم که به ظاهر انکار کند ندای باطن او گواه وجود حضرت حق

ص: ۵۰

متعال است. و هر چه آلودگی دل کمتر و قطع دل‌بستگی‌های پوچ بیشتر و صفای روح زیادت‌تر باشد این یافت و ارتباط آشکارتر می‌باشد.

بسیار اتفاق افتاده است که دلی غافل و فطرتی مستور و پوشیده شده در اثر تذکراتی روشن و مؤثر و یا به هنگام ابتلاء و زمینه خطر پرده‌هایی که روی فطرت را گرفته و گرد و غبارهایی که دل را کثیف نموده است از صفحه دل برداشته و زدوده شده است و ندای وجدان به تسبیح و حمد (ستایش و توصیف حق) فریاد برآورده و یا از خداوند کمک خواسته و به پروردگار دانا و توانا اعتراف نموده و به او پناه برده است تا آن‌جا که گاهی افرادی لجوج و معاند با تظاهر به انکار در مواقع یاد شده دلشان گواهی لازم را داده و فطرتشان کار خود را کرده است. (۱)

در پایان بحث فطرت تذکر به مطالب زیر مناسب به نظر می‌رسد، برای فطرت در گفتار بزرگان و کتب علمی اطلاعات و معانی مختلفی بیان شده است:

۱ گاهی فطرت گفته می‌شود و مقصود، میل و کشش درونی است، مانند کشش درونی انسان بسوی جمال و کمال و کشش و جاذبه درونی انسان نسبت به پدر و مادر و فرزند؛ این چنین حالتی شناخت نیست گرچه لازمه آن شناخت است و در درون انسان چنین کششی نسبت به معبود و آفریدگار هستی وجود دارد ولی مقصود از فطرت در بحث توحید و در مقام اثبات وجود پروردگار این معنی نیست، چه این که این

۱- آری به گفته بعضی از دانشمندان قبل از آن که مغز برای اثبات خداوند استدلال کند دل گواهی خود را داده است.

ص: ۵۱

معنی کشش و میل بسوی اوست نه شناخت او.

۲ در بعضی از موارد، فطرت گفته می شود و مقصود عقل فطری است یعنی درک روشن، که نیاز به تلاش و کوشش برای ترتیب استدلال ندارد بلکه ترتیب استدلال به روشنی و بدون رنج انجام می گیرد و فطری بودن خداشناسی در این گفتار به این معنی است که با اندک توجه انسان به موجودات، نیازمندی موجودات را می فهمد و نیاز موجودات را به حقیقت بی نیاز درک می کند و در حقیقت به استدلالی روشن برای اثبات خداوند با توجه به موجودات به آسانی دست یافته است.

این معنای فطرت در بحث توحید در بخش استدلال و تفکر در خلقت، مطرح است ولی در بحث شناخت فطری مقصود این معنا هم نیست.

آنچه در بحث شناخت از کلمه فطرت مقصود است همان تعلق قلب است به حقیقتی مجهول الکنه و منزّه از هر نقص که نیاز به استدلال (هر چند روشن باشد) ندارد بلکه سنخ آن، غیر از سنخ استدلال است؛ در همه استدلالها مفاهیم مورد شناخت قرار می گیرند و به وسیله مفاهیم حکم به مطالبی می گردد ولی در شناخت فطری تعلق و یافت قلب و دل است که از وساطت مفهوم بی نیاز است.

آری در مورد خداوند متعال دو نوع شناخت وجود دارد: یکی شناخت کلی، که به وسیله مفاهیم عقلی حاصل می شود و مستقیماً به ذات حضرت حق تعلق ندارد، شناخت و معرفتی که به وسیله براهین عقلی انجام می گیرد از این نوع است و روش متکلمین و فلاسفه همین روش

ص: ۵۲

شناخت کلی است البتّه کلی منحصر به فرد. (۱)

شناخت خداوند از راه دل و فطرت تنها شناختی است که به اضافه اثبات ذات مقدس پروردگار شناخت و یافت علم و قدرت و یکتایی و حیات حضرت حق را نیز همراه دارد، برخلاف دیگر دلایلی که برای اثبات پروردگار جهان اقامه می شود که هر یک قسمتی را متکفّل و اثبات می کند و سپس قسمت به قسمت و مرحله ای بعد از مرحله ای مطالب مربوط مطرح می گردد.

۱- با این که در قرآن کریم روش استدلال هم هست ولی به گونه ای مطالب در ارتباط با خداوند بیان شده است که زمینه برای شناخت فطری و شناخت دل بوجود آید و به نظر می رسد که روایات شریفه در بحث شناخت و معرفت الهی به همین شناخت فطری تذکر داده اند. حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید: «ومن زعم أنّه يعبد [المعنى] بالصفه لا بالادراك فقط أحال على غائب»؛ آنکه معنی را به وسیله صفت نه بواسطه ادراک پرستد، حواله بر غائب کرده (چنانچه اگر غائبی را بخواهند بشناسند بواسطه اوصاف می شناسند نه بواسطه ادراک، چرا که او غائب است و نا پدید و غیر قابل ادراک). و نیز فرموده است: «ان معرفه عين الشاهد قبل صفته و معرفه صفها لغائب قبل عینه». شناخت عین موجود و حاضر، قبل از شناخت اوصاف اوست و لکن شناخت اوصاف غائب قبل از شناخت خود اوست مثلاً یک انسانی که حاضر است، ابتداء او را با تمام خصوصیات می بینند سپس به اوصاف او از علم و کمال و غیره پی می برند و لکن فردی که غائب است اول صفات او را بشنوند که مثلاً قد او چقدر است و موی او چطور است بعد خودش را ببینند. تحف العقول ما روی عن جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام کلامه علیه السلام فی وصف المحبّه لأهل البيت و التوحید و...، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.

ص: ۵۳

بحث صفات

اشاره

آنچه تاکنون مورد بررسی قرار گرفت مسأله شناخت هستی بود و از این جهت بررسی شد که آیا هستی مساوی با ماده است یا آن که ماده بخشی از هستی است و ماوراء ماده حقیقتی غیرمادی وجود دارد و ماده به او وابسته و او به خود قائم است و از سه راه (۱) اثبات حقیقتی قائم به خود و غیرمادی و بی نیاز که جهان به او نیازمند است گردید.

هم اکنون در ارتباط با صفات و اوصاف آفریدگار جهان، مسائل لازمی تذکر داده می شود.

صفتها در ارتباط با خداوند بطور کلی به دو گونه تقسیم می شود:

۱ صفات ثبوتی

۲ صفات سلبی.

صفات ثبوتی صفت‌هایی است که برای خداوند اثبات و به حضرت حق نسبت داده می شود، مانند علم و قدرت و حیات؛ لذا می گوئیم خداوند، دانا و توانا و حیّ (زنده) است.

و صفات سلبی، صفاتی است که به خداوند بزرگ نسبت داده نمی شود بلکه از حضرت حق سلب و نفی می گردد. می گوئیم: خداوند عاجز نیست، خداوند جاهل نیست، خداوند جسم نیست و مانند آن.

و صفت‌هایی که برای خداوند اثبات می شود (صفات ثبوتی) به دو

۱- یک راه شناخت فطری (شناخت دل). دو راه تفکر در خلقت و کائنات (برهان حدوث و نظم)؛ سه راه مفاهیم عقلی (برهان وجوب و امکان).

ص: ۵۴

قسمت تقسیم می شود:

۱ صفاتی که همیشه به خداوند نسبت داده می شود و هرگز از خداوند نفی و سلب نمی گردد؛ مانند علم و قدرت و حیات، این صفات را «صفات ثبوتی ذاتی» می گوئیم.

۲ صفاتی که گاهی برای خداوند اثبات و گاهی سلب می گردد مانند اراده و خلق و مانند آن؛ می گوئیم اراده کرد و اراده نکرد، خلق نمود و خلق ننمود این صفات را «صفات ثبوتی فعلی» می گوئیم.

راههای اثبات یا نفی صفات آفریدگار

اشاره

راههای شناخت صفات آفریدگار جهان و اثبات آنها و نیز نفی صفاتی از خداوند متعال مختلف است.

الف فطرت

اگر شناخت خداوند جهان از راه فطرت انجام گیرد و با از بین رفتن موانع غفلت، دل آگاه، و فطرت انسان آشکار گردد همان گونه که اصل هستی و وجود حضرت حق را می یابد همراه با آن اوصاف خداوند را نیز می یابد و با همان شناخت و معرفت فطری، وجود حقیقتی غیرمادی که شبیه و نظیر ندارد را می یابد و می یابد که آن حقیقت، آگاه و توانا و زنده و حکیم و نامتناهی است و می یابد که جسم نیست و جهل و عجز ندارد و به تصوّر و توهم و تعقل نیاید و می یابد که یکتا است و محسوس به حواس

ص: ۵۵

ظاهر و باطن انسان نگردد و این شناخت است که همراه با خوف و رجاء و التجاء و پناهندگی و احساس نیاز و فقر به حضرت حق بوده و همراه با یافت عظمت و جلال و جمال و حبّ الهی می باشد.

بنابراین در معرفت فطری همانطور که شناخت خداوند حاصل می گردد، شناخت صفات الهی هم حاصل می شود.

آری معرفت فطری اجمالاً برای هر کسی حاصل است و آنان که با این معرفت فطری در جهت حق حرکت کنند و از شکر متناسب با این شناخت فطری غفلت نمایند این حالت در آنها بیشتر شده و معرفت زیادتر و تفصیلی نصیبشان می شود و از اولیاء خداوند که در هر عصری آثار و تعلیمات آنها موجود است (خواه شخص آنها حضور داشته یا غایب باشند) تعلّم نموده و در جهت کمال معرفت و عبودیت موفّق می گردند و آنهایی که گرایش به باطل نموده و این شناخت فطری را نادیده بگیرند حجت بر آنان تمام شده و در اثر انحراف و میل به باطل، آن حالت فطری در آنان مستور و پنهان می گردد.

ب: تفکر در خلقت

راه دیگر برای شناخت صفات الهی تفکر در خلقت موجودات است، بدیهی است که آثار هر مؤثر و ساخته شده هر سازنده ای نشان دهنده صفات آن مؤثر و سازنده است.

اگر کتابی را ببینیم که دارای مطالب آرزنده و مفیدی است و از ترتیب بسیار جالب و حساب شده ای برخوردار باشد، روشن است که به آگاهی

ص: ۵۶

و توانایی نویسنده کتاب پی می بریم و بخوبی می فهمیم که نویسنده کتاب مذکور، فردی دانا و توانا بوده است، بنابراین جهان پهناور و موجودات گوناگون و بسیار و شگفتیهای هدف دار و حیرت آور و بهت انگیز کائنات و وجود حیات و قدرت در پاره ای از موجودات، کاملاً بیانگر علم و قدرت و حکمت خداوند متعال، و نفی کننده جهل و عجز از حضرت حق می باشد و روشن است که این شناخت صفات، شناخت کاملی نیست و محدود نبودن علم و قدرت پروردگار از طریق یاد شده اثبات نمی گردد و تکمیل آن یا به منتهی شدن این شناخت به شناخت فطری است و یا به تعلّم و فراگیری از مکتب وحی و اولیاء خدا است و یا به استفاده از موازین صریح و روشن عقلانی است، مثل این که اگر صفت ذات محدود باشد پس ذات محدود شود و اگر ذات محدود شود محتاج و معلول خواهد بود.

ج: تبیین و تشریح مفهوم واجب الوجود

از راههایی که برای شناخت صفات ثبوتی و نفی صفات سلبی از آن راه استفاده شده است، تبیین و تشریح مفهوم واجب الوجود و قائم بالذات است.

هر چه بیشتر به خواص و لوازم این حقیقت (قائم بالذات و واجب الوجود) پرداخته شود، بیشتر به شناخت صفات ثبوتی و سلبی موفق

ص: ۵۷

می‌گردیم.

اکنون با توجه به خواص واجب و حقیقت قائم بالذات و همچنین استفاده از تفکر در خلقت به توضیح قسمتی از صفات ثبوتی و سلبی پرداخته و در پایان بحث وحدت و عینیت صفات ثبوتی ذاتی را با ذات حضرت حق توضیح خواهیم داد.

صفات ثبوتی

۱ آفریدگار جهان ازل و ابدی است

واجب الوجود (آفریدگار جهان) ازل و ابدی بوده و خواهد بود؛ زیرا لازمه وجوب وجود و قائم بالذات بودن همین است، چه این که موجودی که ابتدا و انتها و اول و آخر داشته باشد وجودش بستگی به غیر دارد و موجودیت، ذاتی آن نیست و بدیهی است آنچه اول و آخر دارد معلول و ممکن الوجود است نه واجب الوجود، و واجب الوجود ممکن الوجود نخواهد شد.

۲ آفریدگار جهان عالم است

از صفات ثبوتی ذاتی آفریدگار جهان صفت علم است، با توجه به

ص: ۵۸

این که علم خداوند عین ذات او و نامحدود است إطلاق عالم به خداوند متعال به گونه إطلاق عالم به انسان نخواهد بود، زیرا علم انسان عین ذات او نیست و نامحدود هم نیست بلکه محدود است، ولی علم حضرت حق عین ذات و نامحدود است و هنگامی که می‌گوییم خداوند عالم است یعنی خداوند جاهل نیست و الا حقیقت علم برای ما مکشوف نیست.

و دلیل آن که خداوند عالم است این است که او خالق و آفریدگار جهان است و لازمه خالق بودن همان إحاطه علمی و آگاهی است و بدیهی است که مخلوق باید در إحاطه خالق باشد.

به عبارت دیگر: جهان و همه موجودات هستی مرآت و نشانه علم خداوند است، زیرا خلقتی حساب شده و هدفدار و حکیمانه بدون تردید نشان دهنده آگاهی آفریدگار و سازنده آن می‌باشد.

مثال: کتابی را در نظر بگیرید که دارای مطالب بسیار مفید و آموزنده باشد و با سبک بی نظیر تنظیم و مطالبش کنار یکدیگر قرار گرفته است.

بدیهی است که چنین نوشته‌ای هم نشان دهنده اصل آگاهی نویسنده و هم نشان دهنده آگاهی نویسنده نسبت به کتاب یاد شده می‌باشد، بنابراین کتاب پهناور هستی، زمین، خورشید، ماه، ستارگان، کهکشانها، انسان و عموم جانداران و تمامی موجودات و نظم و نظام و شگفتیهای عجیب که در نظام و خلقت موجودات است نشانه علم خداوند است، و هم نشانه اصل آگاهی و علم آفریدگار جهان به همه هستی می‌باشد. (۱)

۱- مرحوم سلطان المحققین خواجه نصیرالدین طوسی (ره) در مورد إثبات علم خداوند متعال فرموده است: «والإحکام و التجرد و إستناد کل شیء الیه دلائل العلم». صدور افعال محکمه از خداوند و مجرد بودن خداوند و استناد همه چیز به خداوند اینها دلائل علم باری تعالی است. تجرید الاعتقاد، المقصد الثالث فی إثبات الصانع، الفصل الثانی فی صفاته: ص ۱۹۲.

ص: ۵۹

۳ آفریدگار جهان قادر است

اشاره

همان گونه که موجودات جهان و نظم و نظام و شگفتیهای خلقت دلیل بر علم خداوند می باشد، دلیل بر قدرت و توانایی حضرت حق نیز می باشد، زیرا بدیهی است که عاجز و ناتوان نمی تواند مبدأ و منشأ توانایی و بوجود آورنده موجودات یادشده باشد و حادث بودن جهان که در بخش اول کتاب إثبات شد گواه روشن بر قدرت بوجود آورنده موجودات و نگهدارنده آنها است.

محال ذاتی قابل تعلق قدرت نیست

از مطالبی که در بحث قدرت مناسب است تذکر داده شود، این است که قدرت خداوند بر آنچه ممکن است تعلق می گیرد و آنچه ذاتاً محال و نشدنی است خود زمینه پذیرش قدرت را ندارد نه آن که گفته شود خداوند عاجز است، زیرا عجز در مورد شیئی ممکن که قدرت در ارتباط با آن ناتوان باشد معنی دارد و در صورتی که شیئی غیرممکن است خود پذیرای قدرت نیست، نه آن که عجز در قدرت قادر باشد، مثلاً در ارتباط

ص: ۶۰

با دانشمند ریاضی که توانایی او در ریاضیات مورد قبول همگان است و گفته می شود که در ریاضیات توانا است، این سؤال بی مورد است که آیا این دانشمند می تواند دو به اضافه دو مساوی با چهار را مساوی با پنج بسازد؟ و آیا می تواند پنج ضرب در چهار را که مساوی بیست می شود مساوی با بیست و پنج نماید؟ و صحیح نیست که بگوییم این دانشمند از انجام آن عاجز است، زیرا عبارت عاجز است در موردی صحیح است که انجام آنچه مورد نظر است اساساً امکان داشته باشد، در غیر این صورت این عبارت صحیح نیست.

از آنچه گفته شد پاسخ سؤالات زیر روشن و به عبارت صحیح تر بطلان سؤالات زیر آشکار و نفی امکان تحقق آنها نفی کننده قدرت خداوند متعال و اثبات عجز برای حضرت حق نخواهد بود.

۱ آیا خداوند می تواند حقیقتی مانند خود بسازد یا نمی تواند؟

۲ آیا خداوند می تواند زمین را با همین بزرگی در تخم مرغ با حفظ کوچکی تخم مرغ قرار دهد؟

۳ آیا خداوند می تواند چیزی بسازد که نتواند آن را حرکت دهد؟

و مانند این سؤالات، می دانید که منظور از این سؤالات این است که اگر گفته شود خداوند نمی تواند چنین کارهایی را انجام دهد، اشکال شود که شما می گوئید خداوند بر هر چیزی قادر است؛ در حالی که می گوئید نمی تواند و عجز برای خداوند ثابت می شود و اگر گفته شود که خداوند می تواند، در صورت اول برای خداوند شریک لازم آید و در صورت سوم عجز نسبت به خداوند داده شود و در صورت دوم امکان چیزی که محال بودنش بدیهی است قائل شده اید ولی پاسخ سؤالات فوق و مانند

ص: ۶۱

آن از گفته های گذشته داده شد، زیرا روشن است که چنین سؤالاتی باطل و بی مورد است و این موارد قابلیت پذیرش قدرت را نداشته و ذاتاً محال و غیرممکن است چه این که ساختن خداوند حقیقتی را مانند خود یعنی قدیم و ازل و واجب الوجود و از طرفی ساخته شدن چنین حقیقتی یعنی حادث و غیر ازل و فرض قدیم و ازل و واجب الوجود با فرض حدوث فرض اجتماع نقیضین است و همچنین زمین با حفظ بزرگی آن در تخم مرغ با حفظ کوچکی آن قرار گیرد معنایش این است که زمین در یک زمان هم از تخم مرغ بزرگتر باشد و هم از تخم مرغ بزرگتر نباشد و نیز در مورد سؤال سوم معنای این که خداوند چیزی بسازد که نتواند آن را حرکت دهد، این است که آن شیء هم مقدور و متعلق قدرت است و هم مقدور و متعلق قدرت نیست.

۴ آفریدگار جهان حی و زنده است

با توجه به این که خداوند دانا و توانا است، بدیهی است که صفت حیات برای حضرتش اثبات می شود؛ زیرا حقیقتی که آگاه و تواناست بایستی حیات داشته باشد و تلازم و همراهی علم و قدرت با حیات بدیهی است.

۵ آفریدگار جهان عادل است

اشاره

عدل انجام کار است همان طور که شایسته است، آفریدگار جهان

ص: ۶۲

عادل است. یعنی هر آنچه از او انجام می‌گیرد شایسته و استوار است، خلقت جهان و برنامه‌ها و قوانین مقرر شده و کیفی‌های گوناگون در دنیا و آخرت که از طرف خداوند انجام گرفته است براساس عدل استوار است و پروردگار هستی ستمکار و ظالم نیست زیرا منشأ و ریشه ظلم و انجام کارهای خلاف، جهالت یا عجز یا عبث کاری است و بدیهی است که این صفات از ذات مقدّس حضرت حق به دور و منفی است بنابراین خداوند عادل است و ظالم نیست.

پرسش:

با توجه به این که خداوند عادل است و ستمکار نیست این همه گرفتاری و رنج و ابتلاء و زلزله و طوفان و نقص در خلقت و تبعیض و مانند آنها را چگونه می‌توان توجیه کرد؟

پاسخ: با در نظر گرفتن این مطلب که هیچ کس بر خداوند متعال حقی ندارد و او است که فضل و رحمتش بر بندگان ریزش دارد و نیز با توجه به این که انسان مختار است و در دوران زندگی انتخاب کارهای پسندیده و ناپسند با اوست و هر یک از کارهایش، آثار متناسب با خود را دارد، گوییم گرفتاریهایی که برای انسانها به وجود می‌آید با یکی از مسائل زیر ارتباط دارد که هیچ یک، ظلم و ستمی را از طرف خداوند مستلزم نیست.

الف: بعضی از گرفتاریها در اثر گناه و خلاف کاریهای انسان است و در حقیقت عکس العمل کارهای نادرستی است که آگاهانه و براساس اختیار خود انجام داده است. مثلاً دروغ و خیانت و ظلم و ترک وظایف

ص: ۶۳

مختلف اسلامی و انسانی به صورت گرفتاری به انسان برگشته و در حقیقت ناراحتی و رنج، عکس العمل کاری است که خود آگاهانه انجام داده است؛ مثل این که انسانی آگاهانه زهر بخورد و یا کاری که می‌داند گرفتاری دارد انجام دهد، بدیهی است که در این صورت ناراحتی و رنجی که به وجود می‌آید در ارتباط با خود اوست و از طرف خداوند به او ظمی نشده است.

ب: بعضی از گرفتاریها در اثر گناه نیست بلکه آزمایش و امتحان است که خود یکی از سنت‌های مهم الهی در خلقت می‌باشد و مهمترین وسیله تکامل و بروز استعدادهای انسانی است تا در آزمایشها با اختیار خود به کمال رسیده و ایمانشان حاکم و مسلط بر تمامی غرائزشان گردد و در مقابل همه حوادث مسیر تکاملی خود را طی کنند به رشد و کمال خود موفق آیند، در نتیجه گرفتاریهایی که در ارتباط با آزمایش و امتحان است ظلم نیست بلکه وسیله تکامل و رشد است.

ج: بعضی از گرفتاریها در اثر رعایت نشدن قوانین طبیعی و مقررات خلقت است و سنت خداوند بر آن نیست که در چنین مواردی معجزه آسا اشتباهات و یا خلاف کاریهای مردم را جبران نماید و بدیهی است که عدم رعایت قوانین خلقت و در نتیجه به وجود آمدن گرفتاری اگر با توجه و به عمد باشد، انجام دهنده آن خلافکار، ولی در صورتی که بدون توجه و در اثر ناآگاهی، قوانین خلقت رعایت نشود گرفتاری که در ارتباط با آن به وجود می‌آید نوعی آزمایش خواهد بود و در هر حال ظلم نخواهد بود و بسیاری از تصادف‌ها و نقص عضوها و بیماریها مربوط به همین مطلب می‌شود و آنهایی که در اثر بی‌توجهی دیگران به قوانین خلقت، رنج و

ص: ۶۴

گرفتاری می بینند برای آنان آزمایش و امتحان است و اگر به وظایف خود عمل کنند پاداش بسیار در آخرت خواهند داشت.

د: بعضی از موارد گرفتاری در اثر سوء استفاده بعضی، از سنت مهلت است؛ (۱) این خلقت به گونه ای است که حکمت اقتضاء سنت مهلت را دارد بنابراین جمعی که از مهلت سوء استفاده می کنند گرفتاریهایی برای افراد دیگر به وجود می آورند و بدیهی است که حساب هر یک محفوظ است و روشن است که این مورد از گرفتاریها نیز ظلمی از ناحیه خداوند نیست.

۶ خداوند غنی است

یکی از صفات ثبوتی خداوند این است که حضرت پروردگار غنی و بی نیاز است، زیرا بعد از اثبات این که خداوند قائم بالذات است بدیهی است که همه چیز به او بستگی دارد و همه چیز به او نیازمند می باشد و او است که بی نیاز از همه چیز است.

ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

زیرنشین علمت کائنات

ما به تو قائم چه تو قائم به ذات

ما همه فانی و بقا بس تو را است

ملک تعالی و تقدس تو را است

۱- سنت مهلت به معنای سرعت کیفر و پاداش ندادن خداوند است که با چنین برنامه ای انسانها در مرحله آزمایش قرار می گیرند و اعمال خوب و بدی که ثواب و کیفر بر آنها مترتب می گردد تحقق می یابد.

۷ خداوند مرید است

موجود دانا و توانا اگر کاری را براساس دانایی و توانایی خود بخواهد انجام دهد این خواستن اراده نامیده می شود و چنین خواستن و اعمال قدرت و فعل در انسان با توجه و تصوّر و اعتقاد به نفع آن کار و میل و رغبت و سپس عزم و تصمیم نسبت به آن کار بستگی دارد ولی ذات مقدّس پروردگار در اراده اش مقدمات یاد شده که ملازم جهل و عجز است نمی باشد و اراده حضرت حق همان اعمال قدرت و فعل او است.

در پایان صفات ثبوتی یادآوری می شود که با توجه به ثبوت صفت علم و قدرت برای خداوند متعال صفت سمیع (شنوا) که علم به مسموعات و شنیدنی ها است و بصیر (بینا) که علم به مبصرات و دیدنیها است و صفت تکلم (گویا) و خالق و رازق و مرید (اراده کننده) و دیگر صفاتی که نشانه کمال است برای خداوند ثابت است و این صفات، صفات ثبوتی حضرت پروردگار می باشد، ولی تذکر داده می شود که بعضی از این صفات ثبوتی به گونه ای است که می توان آن صفت را از خداوند متعال سلب کرد؛ مانند اراده و خلق و رزق، می توانیم بگوییم اراده نکرد یا روزی نداد و خلق نمود همانطور که می گوییم اراده کرد و رزق داد و خلق نمود؛ این صفتها را صفت فعل نامند و چون نوشته حاضر بر مبنای اختصار است از بحثهای مفصّلی که در ارتباط با این صفات شده است صرف نظر و به آنچه تذکر داده شد اکتفا می شود.

ص: ۶۶

صفات سلبی**اشاره**

هر صفتی که نشانه جهل و نقص و عجز است و مستلزم نیاز و احتیاج است از خداوند متعال نفی و سلب می‌گردد، اکنون قسمتی از صفات سلبی را به اجمال می‌شماریم:

۱ خداوند یکتا است و شریک و شبیه ندارد و قابل تجزیه و تقسیم نیست.**اشاره**

قبل از اثبات یکتایی خداوند تذکر داده می‌شود که صفت یکتایی را می‌توان از صفات ثبوتی بشمار آورد، زیرا می‌گوییم خداوند یکتا است و این صفت را به او نسبت می‌دهیم و نیز می‌توان از صفات سلبی بشمار آورد؛ زیرا می‌گوییم مقصود از این که خداوند یکتا است این است که شریک و شبیه ندارد و قابل تقسیم و تجزیه نیست.

دلایلی که یکتایی خداوند را اثبات می‌کند بسیارند، بعضی از آنها بشرح زیر است:

دلیل اول: فطرت

اگر در شناخت خداوند از راه فطرت استفاده شود و گفته شود که دل و نهاد انسان گواه او است همین شناخت فطری و یافت باطنی گواه یکتایی و بی نظیری او است زیرا همان طور که قبلاً تذکر داده شد شناخت فطری

ص: ۶۷

همان تعلق قلب به حضرت حق است، بدیهی است که چنین حالتی همراه با یافت همه صفات و کمالات او است.

دلیل دوم: برهان ترکیب

اشاره

اگر خداوند جهان یکتا نبوده و متعدد باشد مرکب خواهد بود و اگر مرکب باشد محتاج و نیازمند می باشد در حالی که خداوند جهان قائم به خود و بی نیاز است.

توضیح:

اگر دو مبدأ و إله فرض شود، ترکیب در ذات مبدأ لازم آید، زیرا با فرض تعدد باید از یکدیگر ممتاز باشند و جهت امتیاز (مابه الامتیاز) داشته باشند و إلا دو و متعدد نخواهند بود و چون فرض این است که هر دو مبدأ و قائم به خود و آفریدگار می باشند، باید جهت اشتراک (مابه الاشتراک) داشته باشند، بنابراین هر یک از آن دو مرکبند از جهت اشتراک و جهت امتیاز (مابه الاشتراک و مابه الامتیاز) و بدیهی است که مرکب ترکیب شده از اجزاء است و نیازمند به اجزاء خود می باشد؛ بنابراین دو مبدأ فرض شده نیازمند خواهند بود و روشن است که مبدأ مهستی همانطور که در بحثهای گذشته تشریح شد بایستی قائم به خود و بی نیاز باشد، پس فرض دو مبدأ فرض باطل و محال است.

دلیل سوم: برهان تمانع

اگر دو مبدأ و إله فرض شود (با توجه به این که هر دو دارای علم و

ص: ۶۸

قدرت و عزّت و عظمت و قائم به خود و صاحب اراده می باشند) اگر در آفرینش و کارهای گوناگون اراده هر یک موافق اراده دیگری باشد و هر دو در انجام کار و یا ایجاد شیئی اراده نمایند تأثیر دو اراده و رأی تامّ بر مراد واحد لازم آید و آن محال است، زیرا اگر دو اراده و رأی تامّ فرض شود هر یک دارای مراد مستقل خواهند بود و در این صورت هر شیء واحد که فرض شده است باید دو شیء باشد مگر آن که اراده و رأی تامّ نبوده و هر یک مدخلیتش در ایجاد مراد به نحو جزئیت باشد و آن هم برخلاف فرض دو إله و دو مبدأ مستقل و تامّ در فعل می باشد و اگر اراده آن دو مخالف یکدیگر باشد موجودی تحقق نیابد، زیرا فرض این است که هر دو مقتدر و صاحب اراده و قوی می باشند و هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد و در نتیجه موجودی لباس تحقق و هستی نپذیرد و اگر یکی اراده کند و دیگری اراده نکند عجز و ناتوانی آن که اراده نکرده است لازم آید و بدیهی است که آن إله و مبدأ هستی نخواهد بود.

اگر گفته شود که یکی از آن دو که اراده نکرده است به خاطر توافق با دیگری است و بر فرض توافق إشکالی وجود نخواهد داشت، گوییم این توافق اگر به خاطر غلبه و حکومت یکی بر دیگری باشد همان غالب، مبدأ و إله است و آن دیگری إله ذوالاراده و مقتدر نخواهد بود و اگر توافق یکی با دیگری به خاطر تواضع یکی از آن دو إله است آن که متواضع است إله نیست، زیرا مورد، مورد تواضع نیست و حقیقتی که واجب الوجود و قائم بالذات و غنی مطلق است خضوع برای هیچ قدرتی ندارد و چنین تواضعی نشانه عجز است و با إله بودن سازگار نیست.

اگر گفته شود فرض عالمهای متعدّد که به یکدیگر هرگز ارتباط

ص: ۶۹

نداشته باشند و هر یک دارای إله و مبدئی مستقل باشند چه اشکالی دارد؟

گوییم عالمهای متعدّد در حکم عالم واحد است زیرا کبریائیت و الوهیت إقتضایش، علوّ و برتری و دخالت در کلّ کائنات می باشد و همان مفاسدی که در فرض یک عالم و إله های متعدد گفته شد در این فرض نیز وجود دارد.

دلیل چهارم:

اگر دو مبدأ و إله فرض شود و هر دو در تمامی کمالات، علم و قدرت و حیات و هر چه کمال است مانند یکدیگر باشند و هر کمالی که یکی از آن دو دارند دیگری نیز داشته باشد؛ فرض دو بودن و تعدّد و تشخّص و جدایی هر یک از دیگری، فرض غلط و باطل است (چه این که چون هر یک إله می باشند محدود نمی باشند و اگر محدود باشند معلول خواهند بود) و اگر یکی کمالات دیگری را نداشته باشد آن که کمالات دیگری را ندارد ناقص و محدود و محتاج خواهد بود و چنین موجودی قائم بالذات نمی تواند باشد و اگر هیچ یک کمالات دیگری را نداشته باشند هر دو ناقص و در نتیجه قائم بالذات نخواهند بود بنابراین فرض دو إله و مبدأ فرض باطل و مبدأ هستی یکتا و بدون شریک و شبیه است.

دلیل پنجم:

از دلایلی که یکتایی خداوند را ثابت و وجود شریک را برای حضرت حق نفی می کند استدلالی است که در بیان حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است.

ص: ۷۰

«و أعلم یا بُنّی أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانَهُ وَ لَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَ صِفَاتِهِ وَ لَكِنَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ». (۱)

ای پسر! بدان که اگر برای پروردگارت شریکی می بود حتماً رسولان و فرستادگان او نیز می آمدند و تو نشانه های ملک و سلطه او را و نیز کردار و صفات او را می شناختی و لکن خداوند یکتا است.

توضیح استدلال: تمامی انبیاء، خود را فرستاده خداوند یکتا معرفی نموده اند اگر خدایان متعددی بود لازمه واجب الوجود و حکمت و الوهیت و کمال و صفاتی که در مبدأ است این است که اظهار وجود نموده و آنها هم پیامبرانی بفرستند در صورتی که پیامبران از طرف خداوند واحد فرستاده شده اند، پس خدایان متعددی وجود ندارد.

اگر گفته شود یکی از این دو إله که پیامبر فرستاده است مانع دیگری شده و نگذاشته است که آن دیگری پیامبر بفرستد.

گوییم بدیهی است که إله ممنوع ضعیف و عاجز است و روشن است که إله عاجز و ضعیف إله و مبدأ نمی تواند باشد.

اگر گفته شود که إله دیگر، ضعیف نیست ولی چون آن دیگری پیامبر فرستاده است مقصود حاصل گردیده است و هدف آن خداوند با فرستاده شدن انبیاء از طرف دیگری تحقق یافته است لذا احتیاج به این که این إله پیامبر بفرستد نمی باشد، گوئیم به اضافه این که اگر دو إله باشند گفتار

۱- نهج البلاغه، (فیض الاسلام)، وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به امام مجتبی علیه السلام، کتاب و وصایای حضرت به شماره ۳۱، ۵/۹۱۸.

ص: ۷۱

انبیاء که خدا واحد است دروغ خواهد بود و بر هر إله لازم است که دروغ انبیاء را آشکار سازد، چنین فرضی نیز باطل است زیرا اولاً این فرض با الوهیت و إقتدار و صفات کمال إله سازگار نیست و ثانیاً چنین فرضی مستلزم دروغ گویی خدای فرستنده انبیاء و دروغ گویی خود پیامبران می باشد و بدیهی است که خداوند دروغ گو و پیامبر کاذب نمی باشد و به چنین خدا و پیامبری اعتماد نتوان کرد و چگونه یکی بر دیگری در فرستادن پیامبر سبقت گرفته است، که این خود دلیل ضعف دیگری است و با الوهیت آن منافات دارد.

پرسش: اثبات یکتایی خداوند از راه مذکور، استدلالی دوری است، زیرا اثبات رسالت و پیامبری پیامبران بستگی به اثبات الوهیت دارد و اگر اثبات الوهیت هم بستگی به رسالت پیامبران داشته باشد دور خواهد بود.

پاسخ: گوئیم که رسالت پیامبران بستگی به اصل اثبات الوهیت دارد نه به یکتائی خداوند، بنابراین پس از اثبات رسالت، یکتایی خداوند از این طریق اثبات می شود و مستلزم دور نخواهد بود.

دلیل ششم:

همبستگی موجودات و ارتباط منسجم و دقیق موجودات با یکدیگر مطلبی است روشن و بخوبی آشکار است که زمین و خورشید و ماه و ستارگان و رشد گیاهان و زندگی انسانها و جانداران و قوانین حاکم بر جهان همگی به یکدیگر مربوط و با یکدیگر پیوند دارند.

به عبارت دیگر: بدیهی است که یک نظام و تدبیر در جهان حاکم و همراه با استواری و إتقان در خلقت است و روشن است که چنین وحدت تدبیر و دوام إتقان نشانه تدبیر حاکم واحد است زیرا لازمه دو بودن،

ص: ۷۲

اختلاف در نظر و اراده و لازمه الوهیت دخالت در کلیه امور است و اگر فرضاً توافق شود إشکالاتی که در استدلال پنجم گفته شد لازم آید زیرا توافق نشانه ضعف و با فرض إله مقتدر و فَعَال ما یشاء وفق نمی کند و توافق کامل در تمامی امور و در ایجاد کائنات با دو بودن و از یکدیگر ممتاز بودن سازگار نیست.

۲ خداوند مرکب نیست

ترکیب از صفاتی است که از خداوند سلب می شود، زیرا ترکیب به هر معنایی که گفته شود مستلزم نیاز مرکب است و در بخش اثبات آفریدگار اثبات شد که مبدأ هستی باید بی نیاز باشد، با توجه به مطالبی که در بخش اول (اثبات آفریدگار جهان) بیان گردید و نیز از آنچه در اثبات یکتایی خداوند تذکر داده شد بخوبی ضابطه صفات سلبی مشخص گردید و در نتیجه روشن است که خداوند مثل و ضدّ ندارد و قابل رؤیت و دیدن نیست و در چیزی حلول نکرده، و با چیزی متحد نشده است، جسم نیست و مکان ندارد زیرا تمامی اینها مستلزم نیاز و احتیاج است و نیاز و احتیاج در ذات حضرت حق محال است.

ص: ۷۳

اقسام توحید**اشاره**

در پایان بحث صفات به یکتایی خداوند از جهات مختلف به اختصار تذکر داده می شود:

۱ توحید ذاتی

خداوند در ذات یکتا است. مقصود از توحید ذاتی این است که خداوند را شبیه و نظیری نیست و پروردگار جهان قابل تجزیه و تقسیم نیست.

۲ توحید صفاتی

خداوند در صفات خود یکتا است، مقصود از توحید صفاتی این است که صفات ثبوتی ذاتی خداوند مانند علم، قدرت و حیات از نظر مصداق و خارج یگانه و عین ذات مقدس الهی است و صفات زائد بر ذات وجود ندارد و صفت علم و قدرت و حیات مثلاً از نظر مفهوم متعدد ولی از نظر مصداق و خارج یکی می باشند (در مفهوم مختلف ولی به مصداق واحد) و نیز این صفات عین ذات حضرت حق می باشند.

دلایل متعددی توحید صفاتی را اثبات می کنند ولی چون نظر در این نوشته رعایت اختصار است و مطالب هم در سطح متوسط مطرح است به یک دلیل از آنها به شرح زیر اکتفا می گردد.

ص: ۷۴

اگر صفات زائد بر ذات باشد و آن صفات قائم بالذات باشند تعدد قدماء و کثرت واجب‌ها لازم آید و بطلان تعدد واجب بالذات در بحث توحید و یکتایی خداوند روشن گردید و اگر صفات قائم بالذات نبوده بلکه بستگی به علت داشته باشند و آن علت، غیر از ذات و خارج از ذات باشد ذات واجب نیاز به غیر خود خواهد داشت چه این که در اتصاف واجب به آن صفات احتیاج به علت خارج از خود دارد و خلف فرض لازم آید (یعنی واجب، غیر واجب خواهد بود) و اگر صفات قائم بالذات نباشند و علت صفات حقیقتی خارج از ذات نباشد بلکه خود ذات واجب فرض شود نیز باطل است، زیرا اگر ذات، این صفات را ایجاد کرده است در حالی که این صفات را نداشته است از دو جهت باطل و محال است.

جهت اول: ذاتی که دارای صفت قدرت مثلاً نبوده است چگونه می‌شود صفت قدرت را به وجود آورد.

جهت دوم: ذات قبل از ایجاد قدرت عاجز بوده است و خلف فرض لازم آید زیرا فرض این است که مبدأ متعال قادر بوده است؛ و اگر ذات، صفات ثبوتی ذاتی را ایجاد کرده است در حالی که دارای این صفات بوده است تحصیل حاصل لازم آید بنابراین بدیهی است که صفات واجب متعال عین آن ذات مقدس است و زائد بر ذات نمی‌باشند.

۳ توحید أفعالی

خداوند متعال در فعل خود مستقل و نیاز به غیر خود ندارد و غیر خداوند متعال به او محتاج می‌باشند.

ص: ۷۵

۴ توحید عبادی

خداوند شایسته پرستش است و بس و پرستش جز او جایز نیست، اوست که تنها معبود است و لاغیر.

زیرا خضوع و خشوع بی نهایت و نهایت خضوع و خشوع منحصرأً برای مالک بالذات و قائم به خود می باشد.

ص: ۷۷

بخش دوم: پیامبرشناسی (راه و برنامه شناسی)

اشاره

ص: ۷۹

نبوت**اشاره**

در این بخش نیز در سطح متوسط به مطالب مورد بحث می پردازیم.

نبی در لغت به معنای «خبر دارنده» است و از کلمه «نبا» به معنای خبر، گرفته شده است.

در این بخش (مسأله نبوت) نبی به معنای با خبر بودن از طرف خداوند بزرگ و خبر داشتن از طرف حضرت پروردگار است، نه مطلق خبردار و خبرداشتن.

نبوت عامه

مقصود از نبوت عامه اصل احتیاج بشر به شخصیتی الهی است که رابطه و واسطه بین مردم و خداوند باشد و دستورات ارزنده سعادت بخش الهی را در تمامی شئون انسانی از طرف خداوند به انسانها ابلاغ نماید بدون نظر به تعیین فرد معین و مخصوص.

ص: ۸۰

نبوت خاصه

مقصود از نبوت خاصه تعیین سمت و مقام نبوت و پیامبری است برای فرد یا افراد معین مثل این که می‌گوییم حضرت ابراهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی علیهم السلام و حضرت محمدصلی الله علیه وآله پیامبرند.

ص: ۸۱

لزوم وجود نبی

اشاره

در مورد نبوت عامه، (اصل احتیاج بشر به پیامبر) دلیلهای متعدّد گفته شده است، یکی از آن دلیلهای بشرح زیر است:

انسان موجودی است مستعد و قابل تربیت و در نهادش طلب رشد و هدایت است و زندگیش بالطبع زندگی اجتماعی و مدنی است، لذا داد و ستد و معاشرت و ارتباطات گوناگون در طبع زندگی انسان می باشد و چنین زندگی نیازمند به قانون است و بدیهی است که قانون جامع و شامل و فراگیر و بدون خطا در تمام شئون زندگی انسان از عهده همگان بیرون است و تنها با إحاطه علم آفریدگار جهان صورت می پذیرد و روشن است که انسان از درک خیر و شرّ و سود و زیان خود در اکثر امور ناتوان است و مهمتر از همه این است که انسان از درک قوانین و افعالی که می تواند برای زندگی ابدی اش (در صورت وجود زندگی دیگر و عالم آخرت) سازنده و سعادت بخش باشد عاجز و ناتوان می باشد. و نیز بدیهی است که مهمل گذاردن این موجود مستعد، با مستعد خلق شدنش منافات داشته و بر خلاف حکمت است. و خداوندی که از گودی کف پا که مفید به حال انسان است نگذرشته است، بدیهی است که او را از سعادت جاودان محروم نمی کند.

و روشن است که هر فردی از افراد بشر هم شایستگی ارتباط از طریق وحی با خداوند متعال را ندارد و با توجه به خلقت موجود، انتظار چنین مطالبی بی مورد و نا بجا می باشد. اکنون با توجه به مطالب فوق

ص: ۸۲

می گوئیم وجود پیامبری که از طرف خداوند برنامه های مختلف سعادت بخش را در تمامی شئون دنیوی و اخروی به جامعه انسانی و به مردم ابلاغ نماید ضرورت دارد.

به بیان دیگر: آنچه در زندگی انسان بیش از هر چیز ضرورت دارد شناخت نیک و بد و آنچه باید انجام دهد و آنچه باید ترک کند و درک بایدها و نبایدها است و در این شناخت حس و عقل که دو ابزار شناخت انسانند با این که از ارزش بسیار برخوردارند ولی کافی نبوده و ناتوان می باشند.

حس و عقل در شناخت سعادت ناتوانند

ناتوانی حس در شناخت بایدها و نبایدها و ارزشها و خوبیها و بدیها بدیهی است زیرا این امور در قلمرو حس نبوده و حس جز یک سلسله برخوردها در ارتباط با تأثیر و تأثر و فعل و انفعالات خارجی تشخیص دیگری ندارد، مثلاً در یک برخورد خصمانه ای که دو نفر داشته باشند انسان ناظری که برخورد آن دو را می نگرند فریاد زدن یکی از آن دو را ابتدا حس می کند ولی از درک خوبی و یا بدی آن کاملاً عاجز و در قلمرو او نمی باشد بنابراین حس، از درک خوبیها و بدیها ناتوان است.

نارسائی عقل نیز واضح است زیرا که عقل با این که قسمتی از خوبیها و بدیها و آنچه باید انجام شود و آنچه نباید انجام شود را می فهمد، ولی باز هم از درک آنچه لازم است ناتوان می باشد، زیرا ادراکات عقلی، کلی و عام است (از قبیل محال بودن اجتماع ضدین و اجتماع نقیضین و اینکه

ص: ۸۳

هر معلولی نیازمند به علت است و مانند اینها) و هیچگونه ارتباطی با شناخت اعمال جزئی و خوب و بد در امور زندگی ندارد و ادراکات عقل در ارتباط با تعیین موارد خارجی و خوبیها و بدیها و بایدها و نبایدها که به کمک حس و تجربه انجام می گیرد، توان سعادت بخشی و تعیین همه موارد سعادت آور و شقاوت آور را ندارد. چه اینکه مهمترین مسائلی که در ارتباط با سعادت و شقاوت و نیک بختی و بدبختی انسان است شناخت عکس العمل و بازتاب اعمال اختیاری انسان در دنیا و آخرت است و بدیهی است که چنین شناختی برای عقل در سطح وسیع و لازم وجود ندارد زیرا شناخت کلی عقلی در ارتباط با امور شخصی و جزئی و اعمال مختلف زندگی نیست، و شناخت مصادیق هم، با کمک حس مربوط به مطلب فوق یعنی عکس العمل اعمال اختیاری در دنیا و آخرت نمی باشد، چه اینکه عالم آخرت مورد مشاهده و حس انسان نیست تا از نوع دوم ادراکات باشد.

نارسانی و ناتوانی مکتب های بشری

با توجه به آنچه گفته شد مکتب های بشری که از حس و عقل استفاده می کنند کارآیی شناخت مسائل سعادت بخش و شقاوت آور را در سطح وسیع و فراگیر ندارند و با اینکه با گذشت زمان مسائل بسیاری برای بشر روشن می شود ولی بخاطر گستردگی مسائل و پیچیدگی آنها همچنان مکتب های بشری در نقص نسبی در امور مرتبط با حس و در نقص کلی در امور خارج از حس در ارتباط با تشخیص جزئیات لازم قرار دارند.

ص: ۸۴

مثلاً با این که مفهوم سعادت و شقاوت از نظر کلی مشخص و از مفهوم های روشن است ولی سعادت در چیست و چگونه بدست می آید و شقاوت به چیست و چگونه حاصل می گردد؟

از امور مجهولی است که هنوز از نظر مکتب های بشری مورد اختلاف نظر می باشد و اختلاف شدید مکتب های بشری در مسائل مهم بخوبی نشان دهنده همین مطلب (ناتوانی مکتب های بشری) است.

از آنچه گفته شد بخوبی نتیجه می گیریم که انسان برای رسیدن به سعادت و دوری از شقاوت و برای رشد و تکامل واقعی خود نیازمند به شخصیتی الهی و در نتیجه نیازمند به مکتب وحی است که از علم محیط نشأت گرفته است و اگر بخواهد آنچه باید عمل کند و آنچه باید ترک کند و آنچه در عالم دنیا و آخرت عکس العمل نیک و زشت برای انسان دارد بفهمد بایستی از مکتب الهی و وحی و سخن پیامبران استفاده نموده و پیروی کند.

در پایان بحث نبوت عامه مناسب است که به گفتار سلطان المحققین مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی تذکر داده شود.

«البعثه حسنه لإشتمالها علی فوائد، کمعاضده العقل فیما یدلّ علیه، و استفاده الحکم فیما لا یدل، و إزالة الخوف، و استفاده الحسن و القبح و النافع و الضار و حفظ النوع الإنسانی، و تکمیل أشخاصه بحسب استعداداتهم المتفاوته، و تعلیمهم الصنایع الخفیة و الأخلاق،

و السياسات، و الإخبار بالعقاب و الثواب فيحصل اللطف للمكلف». (۱)

بعثت و برانگیخته شدن پیامبران نیکو است، زیرا همراه با فایده هایی است مانند تقویت عقل در آنچه عقل بر آن دلالت می کند و استفاده مطالب در موردی که عقل، خود چیزی درک نمی کند و (در اثر اطمینان به وحی) خوف در انجام و یا ترک کارها از بین رفته و انسان در امنیت قرار می گیرد و در اثر راهنمایی، وحی خوب و بد، و آنچه سود دارد، و آنچه زیان دارد، مشخص می گردد و بعثت پیامبران موجب حفظ نسل انسان (زیرا تعلیم آنها مانع از خونریزی های عظیم می گردد) و بعثت پیامبران سبب تکمیل استعداد های انسانها می شود و در اثر تعلیم و تربیت انبیاء، بشر در جهت صنایع مفید و اخلاق پسندیده و روش های صحیح اجتماعی تقویت می گردد و نیز در اثر بعثت پیامبران بشر از عقاب و ثواب آگاه شده و لطفی است برای انسانها که آنان را به سعادت راهنمایی می نماید.

۱- تجرید الاعتقاد، المقصد الرابع فی النبوه، ص ۲۱۱.

[إثبات نبوت و رسالت]

معجزه

با توجه به آنچه گفته شد روشن گردید که بشر به پیامبر نیاز دارد. اکنون به این مطلب می‌رسیم که اثبات نبوت و رسالت چگونه میسر می‌شود و از کجا و به چه طریق می‌توانیم بفهمیم که فلان فرد پیامبر است.

در این مورد راه اصلی و اساسی که می‌تواند موقعیت پیامبری و رسالت را برای فرد یا افرادی مشخص و قطعی سازد مسأله اعجاز است و معجزه کار غیر عادی و بر خلاف قوانین طبیعی است و همگان از انجام مانند آن، عاجزند و همراه با ادعای نبوت است، مانند زنده نمودن مردگان و به سخن آوردن سنگ و کوه و امثال آن.

توضیح: معجزه کار غیر عادی است، پس کارهای معمولی که بشر انجام می‌دهد از قبیل راه رفتن، خوردن، نوشیدن و دیگر کارهای عادی نمی‌تواند دلیل بر رسالت و پیامبری باشد و نیز کارهای غیر عادی که بر اساس قوانین طبیعی مخفی و در انحصار بعضی از افراد است مانند کارهای مرتاضها و جادوگرها و بعضی از صاحبان علوم غریبه، معجزه نیست؛ زیرا معجزه بر خلاف جریان طبیعی و خرق قوانین موجود است. و همچنین پیشرفتهای علمی از قبیل رفتن به کره ماه و مانند آن، زیرا بدیهی است که تمامی اینها بر اساس دسترسی و شناخت قسمتی از قوانین خلقت انجام می‌گیرد نه آن که بر خلاف جریان قوانین طبیعی باشد و اگر از افرادی که دارای چنین دانشی هستند سؤال شود که کارهای شما بر خلاف قوانین خلقت است خواهند گفت: خیر، استفاده از قوانین

ص: ۸۷

خلقت است نه بر خلاف قوانین خلقت.

کرامت

معجزه همیشه همراه با ادعای نبوت است، بنابراین، کار خارق العاده و بر خلاف قوانین طبیعی که در بعضی از موارد از اولیاء خداوند انجام می‌گیرد و اصطلاحاً به آن کرامت گویند ماهیت و حقیقتش همان ماهیت و حقیقت إعجاز است ولی چون همراه با ادعای نبوت نیست، اصطلاحاً «کرامت» نامیده می‌شود البته در موارد بسیاری اصطلاح فوق‌نایدید گرفته شده و به کرامت هم معجزه إطلاق شده است.

معجزه و سحر

از آنچه گفته شد فرق بین معجزه و انواع سحر کاملاً روشن گردید و معلوم شد که معجزه و سحر تفاوت ماهوی و ذاتی و حقیقی با یکدیگر دارند زیرا معجزه مستقیماً در ارتباط با اذن و اراده و رضای خداوند است و کارهای غیر عادی دیگر بر اساس قوانین طبیعی که خداوند قرار داده و بر همه آشکار نیست می‌باشد، پس معجزه در حقیقت و ماهیت با کارهای غیر عادی دیگر تفاوت دارد. از نظر مشخصات که همه بتوانند معجزه و سحر را از یکدیگر جدا نمایند و بدانند که چه چیز معجزه و چه چیز سحر است دو نشانه زیر مطلب را به خوبی روشن‌گر است:

۱ سحر و جادو و پیشرفتهای علمی، قابل‌تعلیم و تعلم است ولی

ص: ۸۸

معجزه قابل تعلیم و تعلّم نمی باشد.

۲ معجزه به آن تحدّی شده یعنی صاحب معجزه، دیگران را به انجام مثل آن دعوت نموده و به اصطلاح مبارز می طلبد و مغلوب نمی شود (ولی به سحر و کارهای دیگر غیر عادی تحدّی نمی شود) و اگر انجام دهنده آن مبارز طلب کند قوی تر از آن پیدا شده و مغلوب می گردد.

چگونه معجزه دلیل رسالت است؟

دلالت معجزه (باتوجه به تعریف و توضیحی که در ارتباط با آن گفته شد) بر رسالت و پیامبری پیامبر و صاحب إعجاز روشن است زیرا اگر إعجاز به گونه ای که توضیح داده شد از کسی انجام گیرد بایستی راستگو و در ارتباط با خداوند باشد و إلاّ خداوند یک شخص دروغگویی را به وسیله ای بسیار فریبنده و گمراه کننده مجهّز نموده و خلق را گمراه نموده است، در صورتی که بدیهی است که حضرت حق، منزّه از چنین نسبت ناروا است. او خلق را به راه راست و آنچه سعادتشان در آن است هدایت می فرماید و اسباب گوناگون برای هدایت خلق مقرر فرموده است؛ بنابراین معجزه دلیل صدق و راستگویی دارنده آن می باشد و اثبات کننده رسالت اوست.

معجزات پیامبر اسلام

اشاره

می دانیم که حضرت محمّد بن عبد اللّه صلی الله علیه وآله در جزیره العرب در مکه

ص: ۸۹

معظمه، اعلام رسالت و ادّعی پیامبری نمودند و از ابتدای اعلام رسالت تا پایان عمر، معجزات و نشانه های پیامبری بسیار از آن بزرگوار مشاهده گردید و چون رسالت ایشان رسالت ابدی است (با بررسی اسناد معتبر تاریخی) معجزات فراوانی از آن حضرت در تاریخ ثبت شده است. بزرگترین معجزه آن حضرت که همیشه می توان آن را ارائه داد قرآن کریم است.

و نیز آن حضرت معجزاتی مانند زنده نمودن مردگان، شفای بیماران، سخن گفتن کوه، به نطق در آوردن حیوانات، شق القمر و اخبار از پنهانیا و مانند آن داشته اند.

عجایز قرآن

اشاره

با توجه به معنایی که برای معجزه گفته شد، قرآن کریم یک معجزه روشن و موجود و در اختیار همگان می باشد، زیرا همانطور که در معنای اعجاز گفته شد این کتاب مقدّس مجموعه ای است که بر خلاف جریان عادی و بر خلاف جریان طبیعی است و همراه با ادّعی رسالت است، زیرا با توجه به این که حضرت محمدصلی الله علیه وآله استاد ندیده اند، و در محیط جهل و ذالت و خرافات جزیره العرب زندگی کرده اند، و به دور از همه تعالیم و اجتماعات متمدّن، عمری را گذرانیده اند و با آن که در جامعه کثیفی زندگی نموده اند هرگز و به هیچ وجه به آلودگیهای محیط آلوده نشده اند و مجموعه ای از معارف و عقائد و اخلاق و وظائف و مقرّرات فردی و اجتماعی را در بهترین اسلوب از فصاحت و بلاغت آورده اند و

ص: ۹۰

همه را از جن و انس به مبارزه با این مجموعه و مبارزه با ده سوره و مبارزه با یک سوره آن فرا خوانده اند.

«قُلْ لَئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا» (۱)

بگو ای پیامبر که اگر جن و انس متفق شوند که مانند این قرآن کتابی بیاورند هرگز نتوانند هر چند همه پشتیبان یکدیگر باشند.

و نیز می فرماید:

«وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۲)

و اگر شما را شکی است در قرآنی که ما بر محمد صلی الله علیه و آله بنده خود فرستادیم پس بیاورید یک سوره مانند آن و گواهان خود را بخوانید بجز خدا اگر راست می گوئید.

و در این مبارز طلبیدن، کاملاً احساسات دشمنان خود را تحریک کرده و به آنها گفته است دیگران را در این مبارزه با خود همراه کنید و از هر که می خواهید کمک بگیرید و با جملاتی مانند اگر راست می گوئید و امثال آن بیشتر آنها را به مبارزه وادار نموده است.

بدیهی است که چنین جریانی غیر عادی و بر خلاف جریان طبیعی است و صداقت و راستگویی ایشان را اثبات می کند.

۱- الاسراء/۸۸.

۲- البقره/۲۳.

وجوه إعجاز قرآن

اشاره

قرآن کریم از جهات مختلف و وجوه گوناگون معجزه است.

۱ فصاحت و بلاغت

در عصر نزول قرآن در مرکز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله فنّ خطابه و شعر و ایراد گفتارهای جالب و لطیف و تشبیهات و کنایاتی شگفت انگیز رواج داشت، به گونه ای که مجالس و محافل و بازارهایی برای اجتماع خطباء و شعراء و گویندگان اختصاص داده شده بود و اشعار و قصائد و گفتار جالب و ظریف خود را می خواندند و به یکدیگر ارائه می دادند و قدر و عظمت هر کس به نسبت خطابه و شعر جالب و جذّابش بود.

و آنچنان از شعر و خطابه و کلام فصیح و بلیغ قدردانی می شد که هفت قصیده از بهترین قصائد عرب با آب طلا نوشته و بر دیواره های خانه کعبه آویخته بودند. در چنین محیطی آفریدگار جهان یکی از وجوه إعجاز قرآن را فصاحت و بلاغت و شگفتی در اسلوب و نظم قرار داد تا مردمی که تمام تخصیص و امتیازشان در فصاحت و بلاغت است و از دقائق علوم و مسائل علمی و اجتماعی به دور و از آن طریق نمی توانند عظمت قرآن را بفهمند، از طریق فصاحت و بلاغت؛ عظمت قرآن را فهمیده، به عجز خود اعتراف نموده و إعجاز قرآن کریم را بپذیرند.

آری قرآن کریم نه شعر است نه نثر معمولی؛ دارای اسلوبی

ص: ۹۲

مخصوص به خود است و مطالب با این که تعلیم و تربیت و درس و هدایت است مطالب خیالی و تخیلی نیست، به گونه ای بدیع و شگفت انگیز است که شیواترین گویندگان عرب را به شگفت واداشته است و دشمنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اسلام که از بذل مال و جان و تحمّل هر رنجی در مقابله با اسلام دریغ نداشتند، اگر می توانستند با آوردن یک سوره کوتاه مانند سوره ای از سوره های کوتاه قرآن به حیات و زندگی اسلام خاتمه می دادند؛ ولی هر چه کردند نتوانستند بلکه با کمال صراحت اعتراف به عجز نموده و عظمت قرآن را تصدیق کردند.

ولید بن مغیره مخزومی که بزرگ عرب و از رجال ثروتمند و زیرک و با تجربه و سخندان زمان خود محسوب می شد، روزی بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت. به حضرت محمد صلی الله علیه و آله گفت: از اشعار خود بخوان.

حضرت فرمود: شعر نیست، بلکه کلام خداوند است.

ولید گفت: چیزی از آن بر من بخوان.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سوره حم سجده (فصلت) را قرائت فرمود تا رسیدند به این آیه:

«وَأَنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَتَمُودَ» (۱)

اگر کافران از خدا اعراض کردند به آن ها بگو من شما را از صاعقه ای مانند صاعقه عاد و تمود ترسانیدم و هلاک

ص: ۹۳

آن قوم را به کیفر کفر شرح دادم.

ولید بر خود لرزید و موی بر تنش راست شد و حضرت را سوگند داد که سکوت کند، و به سوی خانه خود رفت و به دوستان و خویشان خود گفت: از محمدصلی الله علیه و آله کلامی شنیدم که نه از کلام بشر است و نه از کلام جن و همانا آن را حلاوتی است مخصوص به خود و برای آن زیبایی و جمالی است و آن کلام مانند درختی است که شاخه هایش بارور و ریشه هایش بسیار آب گیرد و همانا او را برتری است و چیزی بر او برتر نیست.

قریش از این جریان مطلع شدند و گفتند که ولید به دین محمدصلی الله علیه و آله مایل شده است، اگر این خبر نشر پیدا کند عرب به او تمایل پیدا کند و کار ما دشوار گردد.

ابوجهل که برادر زاده ولید بود گفت من این جریان را کفایت می کنم و نزد ولید رفت و اندوهناک پهلوی وی نشست.

ولید گفت: برادر زاده ام، تو را اندوهناک می بینم.

ابوجهل گفت: قریش بر تو عیب گرفته و می گویند تو به محمد ایمان آورده ای و ما را رسوا و سر شکسته کرده ای و دشمن را به شمات ما وادار نموده ای.

ولید گفت: به دینش مایل نشدم، ولی کلامی دشوار شنیدم که بدنها را به لرزه اندازد.

ابوجهل گفت: کلامش خطابه است.

ص: ۹۴

ولید گفت: نه؛ خطابه کلامی است پیوسته، و کلام او قطعات است.

ابوجهل گفت: شعراست.

ولید گفت: نه من همه گونه اشعار عرب را شنیده ام و به همه اشعار عرب دانا هستم. کلام او شعر نیست.

ابوجهل گفت: پس چیست؟

ولید گفت: بگذار در آن فکر کنم.

فردا با ابوجهل به مجلس قریش در آمد و همه پیشنهادهای آنها را شنیده که می گفتند: حضرت محمدصلی الله علیه وآله مجنون و یا دروغگو و یا کاهن است، رد کرد؛ آنگاه گفتند: تو چه می گویی؟

گفت: بگوئید سخن او سحر است، زیرا کلامش دلها را می رباید و میان افراد و بستگانشان تفرقه می افکند.

این جریان به حضرت محمدصلی الله علیه وآله رسید، حضرت متأثر شدند و در خانه خود با اندوه و رنج بسر می بردند که جبرئیل علیه السلام نازل شد و آیات سوره مدثر را آورد:

«يَا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ قُمْ فَأَنْذِرْ»

تا آن جا که خداوند می فرماید:

«فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ» (۱)

و گفت این (قرآن محمدصلی الله علیه وآله) بجز سحر و بیان سحر

۱- مجمع البیان، ذیل آیات ۱۱ تا ۲۴، سوره مدثر ۱۰/۱۷۸.

ص: ۹۵

انگیزی هیچ نیست.

در پایان وجه اول از وجوه إعجاز قرآن تذکر داده می شود که حدود چهارده قرن از نزول قرآن کریم می گذرد و در این مدّت طولانی دشمنان بسیاری در کمال ستیز و خصومت با اسلام و مسلمین بوده اند و هم اکنون نیز جهان غرب و شرق که از نظر اقتصادی و فرهنگی مهمترین پیشرفته‌ها را نموده اند و مغزهای متفکر از قشرهای مختلف دانشمندان را در اختیار دارند و دشمنی آنها هم با اسلام قابل وصف نیست، با این همه اگر می توانستند از مغزهای متفکر و گویندگان قوی و خطبای مهم و نویسندگان بی نظیر استفاده نموده و در دورانی طولانی بهترین زمینه ها را برای تفکر و خطابه و نویسندگی در بهترین نقاط خوش آب و هوا و در شرایط متناسب از آن دانشمندان استفاده می کردند و به اندازه یک سوره کوتاه مانند سوره توحید و سوره کوثر می آوردند و به زندگی اسلام و مسلمین خاتمه داده و اسلام را نفی و باطل می ساختند، ولی نتوانسته اند که مانند یک سوره کوتاه قرآن کریم بیاورند.

۲ بیان حقایق مهمه گوناگون

اشاره

از جهت معارف و بیان حقایق مهمه اعتقادی و اجتماعی و علمی و عملی و عبادی و تشریح و یا اشاره به بعضی از اسرار خلقت و اخبار غیبی و عدم وجود اختلاف در آن و به طور کلی هدایت و روشنگری نیز بخوبی روشن و آشکار است، زیرا با توجه به اُمی بودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و درس نخواندن و استاد ندیدن آن حضرت و نیز با توجه به وضعیت جزیره

ص: ۹۶

العرب و انحطاط و پستی آن منطقه و محیط، ارائه مجموعه دارای مزایای یاد شده، کاری بر خلاف جریان طبیعی و فوق قدرت بشر است و در نتیجه معجزه ای روشن و آشکار می باشد.

آری، قرآن کریم علاوه بر آن که از جهت فصاحت و بلاغت معجزه است از جهت محتوا و معارف و تبیین حقایق هستی و دقایق خلقت و اخبار از غیب و عدم اختلاف از نظر مطالب در موارد مختلف دوران نزول آیات، معجزه و اثبات کننده پیامبری حضرت محمدصلی الله علیه و آله می باشد.

تشریح کیفیت إعجاز قرآن از جهاتی که اشاره شد در کتب مفصّله آمده است و إن شاء الله در نوشته های دیگر به تفصیل مطرح خواهد شد.

در پایان بحث إعجاز قرآن مناسب است بعضی از آیات شریفه قرآن در ارتباط با مسائل مختلف اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی و عبادی و اخبار از غیب و اسرار خلقت و هستی یادآوری شود، اکنون به ذکر بعضی از آنها می پردازیم:

الف: توحید و توصیف خداوند بزرگ

خدای تعالی می فرماید:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * وَهُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

ص: ۹۷

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۱)

اوست خداوند یکتا که جز او خداوندی نیست، آگاه به پنهانیها و آنچه آشکار است اوست که بخشنده و مهربان است. اوست خداوندی که جز او خداوندی نیست ملک (و مقتدر و دارای سلطه است) منزّه از هر نقص و نادرستی است، ایمنی بخش و با عظمت و غالب و جبران کننده و بزرگواری از آن اوست؛ منزّه است از آنچه برای او شریک آورند. اوست خداوند آفریننده ایجاد کننده و صورت بخش، برای او است اسم های نیکو، تسبیح گوی او است آسمانها و زمین و او است غالب (بی مانند) حکیم.

ب: مسائل اجتماعی

خداى تعالى مى فرماید:

الف «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۲)

همانا خداوند فرمان می دهد به عدالت و نیکوکاری و

۱- الحشر/۲۲، ۲۳ و ۲۴.

۲- النحل/۹۰.

ص: ۹۸

بخشش به خویشاوندان، و نهی می کند از پلیدیها و زشتیها و ستم، پند می دهد شما را شاید پندپذیر باشید.

ب «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (۱)

خداوند امر می کند که امانت ها را به اهل خود بسپارید و هنگامی که حکم می کنید در میان مردم، حکم کنید به عدالت.

ج «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا» (۲)

خدا را بپرستید و به او شرک نیاورید و به پدر و مادر احسان کنید و به خویشان و یتیم ها و نیازمندان و همسایگان نزدیک و دور و نیازمندان در سفر و آنها که در ملک شما هستند همانا خداوند دوست ندارد متکبر فخرکننده را.

د «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ

۱- النساء/۵۸.

۲- النساء/۳۶.

ص: ۹۹

وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلُؤْا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ
بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا. (۱)

ای اهل ایمان نگهدار عدالت باشید و برای خدا گواهی دهید، گرچه به ضرر خودتان یا پدر و مادرتان و یا نزدیکانتان باشد. اگر کسی بی نیاز و یا نیازمند است خداوند به آنها سزاوارتر است (یعنی به عدالت حکم کنید درباره فقیر و غنی و بی نیازی یا فقر آنان شما را منحرف از عدالت ننماید) پس از هوای نفس پیروی نکنید، اگر عدالت کنید همانا خداوند به آنچه انجام دهید آگاه است.

ه «فَمَنْ اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَيْكُمْ.» (۲)

هر کس به شما تجاوز کرد همانند ستم و تجاوز او، با او مقابله کنید (نه بیش).

و «إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.» (۳)

همانا خداوند صبرکنندگان را اجر فراوان و بدون

۱- النساء/۱۳۵.

۲- البقره/۱۹۴.

۳- الزمر/۱۰.

ص: ۱۰۰

حساب می دهد.

ج: اخلاقی، عبادی، اقتصادی و اعتقادی

خدای تعالی می فرماید:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا * وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا * وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا * وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا * وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا * وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا * وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخْرُؤْا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا ذُرِّيَّتًا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا * أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا * خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا

ص: ۱۰۱

وَمُقَاماً (۱)

بندگان (خاص) خدای رحمان کسانی هستند که طبیعی و بدون تکثیر بر روی زمین راه می روند و هرگاه مردم جاهل به آنها خطاب (و عتابی) کنند با سلامت نفس (و زبان خوش) جواب دهند و آنان هستند که شب را به سجده و قیام برای رضای خدا روز کنند و آنان هستند که دائم به دعا و تضرع گویند پروردگارا، عذاب جهنم را از ما بگردان که سخت عذاب آن مهلک و دائمی است و آن جا بسیار بد قرارگاه و بد منزلگاهی است و آنان هستند که هنگام انفاق به مسکینان اسراف نکرده و بخل هم نوزند بلکه در احسان میانه رو و معتدل باشند و آنان هستند که با خدای یکتا کسی را شریک نمی دانند و نفس محترمی را که خدا حرام کرده به قتل نمی رسانند و هرگز عمل زنا نمی کنند، که هر که این عمل را کند کیفرش را خواهد یافت و عذابش در قیامت مضاعف می شود و با ذلت و خواری به دوزخ مخلد گردد مگر آن کسانی که از گناه توبه کنند و با ایمان به خدا، عمل صالح بجای آورند پس خدا گناهان آنها را بدل به ثواب گرداند. خداوند در حق بندگان بسیار آمرزنده و مهربان است و هر کس توبه کند و

ص: ۱۰۲

نیکوکار شود البته او بازگشت نموده است بسوی پروردگار و آنان هستند که به ناحق شهادت ندهند و هرگاه به لغوی و کار ناشایسته ای برخورد کنند بزرگوارانه از آن درگذرند و آنان هستند که هرگاه متذکر آیات خدای خود شوند کر و کور در آن ننگرند (بلکه با دل آگاه و چشم بینا مشاهده آن کنند تا بر مقام معرفت و ایمانشان افزوده شود) و آنان هستند که هنگام دعا با خدای خود گویند: پروردگارا! ما را از همسرانمان فرزندان عطا فرما (که خَلْف صالح و) مایه روشنی چشم ما باشند و ما را (سرخیل پاکان) و پیشوای اهل تقوا قرار ده، چنین بندگان (که اوصاف شان ذکر شد) پاداش استقامتشان را در راه خدا، غرفه های جنت و قصرهای بهشتی یابند که در آن جا با تحیت و سلام (و شادمانی) یکدیگر را ملاقات کنند و در آن بهشت که بسیار نیکو منزل و مقامی است تا ابد مخلد و متنعم خواهند بود.

د: اخبار از غیب

خدای تعالی می فرماید:

الف «فَاَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ * اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ *

ص: ۱۰۳

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (۱)

پس تو به صدای بلند آنچه مأموری به خلق برسان و از مشرکان روی بگردان همانا تو را از شرّ تمسخر و استهزاء کنندگان محفوظ می‌داریم.

ب «الم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ» (۲)

الم (اشاره به اَسْمَاء یا اَسْرَار کتابِ اِلهی است) رومیان مغلوب شدند در جنگی که به نزدیکترین زمین واقع شد و آنها پس از مغلوب شدن فعلی به زودی بر فارسیان باز غلبه خواهند کرد.

ج «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ * سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ وَامْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» (۳)

هلاک باد ابولهب و دو دستش قطع باد مال و ثروتی که اندوخت هیچ به کارش نیامد و از هلاکش نرهانید زود باشد که به دوزخ در آتشی شعله ور درافتد و همسرش همیزم افروز دوزخ باشد.

در آیه ۹۴ سوره حجر وعده کفایت شرّ استهزاء کنندگان داده است و

۱- الحجر/۹۴-۹۶.

۲- الروم/۱-۳.

۳- اللهب/۱-۴.

ص: ۱۰۴

همان طور نیز شد و شرّ همه آنها به خود آنها برگشت.

و در آیه اولیه سوره روم، غلبه کردن رومیان را خیر داده است و آنها طبق اخبار قرآن کریم غالب شدند.

و در سوره لهب ایمان نیاوردن ابولهب را اعلام نموده است و ایمان هم نیاورد.

آیات فوق نمونه اخبار قرآن کریم از غیب است که به صورت قاطع از آینده خبر داده است همراه با ادّعی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوت خود را، بدیهی است که اگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله صادق نمی بودند خداوند ابطال ادّعی ایشان را می نمود.

ه: أسرار خلقت

الف «وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ» (۱)

و در آن (زمین) هر گیاه و نبات مناسب و موافق حکمت و عنایت برویانیدیم.

ب «وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَاقِحَ» (۲)

و بادها را که آبستن کننده است فرستادیم.

ج «وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلْنَا فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» (۳)

و از همه میوه ها در آن (زمین) جفت جفت و دو گونه

۱- الحجر/۱۹.

۲- الحجر/۲۲.

۳- الرعد/۳.

ص: ۱۰۵

قرار داد.

د «سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ» (۱)

پاک و منزّه است خدایی که همه ممکنات عالم را جفت آفریده، چه از نباتات و چه از نفوس بشر و دیگر مخلوقات که شما از آنها آگاه نیستید.

ه «الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ مَهْدًا» (۲)

همان خدایی که زمین را آسایشگاه شما قرار داد.

و «رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ» (۳)

آن خدایی که آفریننده دو مشرق و دو مغرب است.

ز «فَلَا أُفْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ» (۴)

سو گند به خدای مشرق ها و مغرب های عالم که ما قادریم.

در آیات فوق به زوجیت گیاهان و لقاح به وسیله وزش باد و گردش زمین و وجود دو مشرق و دو مغرب و کرویت زمین اشاره شده است که هر یک از این مطالب سالها و قرنها بعد از زمان نزول قرآن کشف گردیده است.

آنچه گفته شد اشاره ای به جهت توجه دادن قرآن به اسرار خلقت بود

۱- یس/۳۶.

۲- طه/۵۳.

۳- الرحمن/۱۷.

۴- المعارج/۴۰.

ص: ۱۰۶

و بدیهی است که تفصیل آن به بحث و نوشته مستقل نیازمند است.

تذکر: بدیهی است که هدف قرآن کریم هدایتگری و إرشاد است. همانطور که خودش خود را معرفی می کند کتاب هدایت و نور و بصیرت است و درس و تعلیم و تربیت و کتاب راهنمای سعادت زندگی است ولی در مسیر این هدف و به خاطر رسیدن به این هدف و روشن شدن إعجاز و حَقّائیت و آیت و نشانه بودن آن، از برترین و والاترین امتیازات متناسب برخوردار است.

۱ فصاحت و بلاغتش بی نظیر.

۲ اشاراتش به أسرار خلقت و حقایق هستی، پنهان از علوم عصر نزول قرآن شگفت انگیز.

۳ إخبارش از غیب، قاطع و بی خطا.

۴ إتقان و استواریش و نبود اختلاف در مطالبش و در سبک و روشش، حیرت آور.

۵ لطائفش بی پایان.

۶ تأثیر و نفوذش در دلها بی مانند و نوای تلاوتش بر گوشهای دل و جان آرام بخش.

آری قرآن به فرموده رسول معظم اسلام صلی الله علیه وآله:

«ظاهره أنیق (وثیق) و باطنه عمیق له نجوم و علی نجومه نجوم لا تحصی عجائبه و لا تبلی غرائبه» (۱)

۱- بحار الأنوار، کتاب الروضه، باب جوامع وصایا رسول الله صلی الله علیه وآله ح ۴۶، ۷۷/۱۳۷ و بحار الأنوار، کتاب القرآن، باب فضل القرآن و إعجازه، ح ۱۶، ۹۲/۱۷.

ص: ۱۰۷

ظاهر قرآن شیرین و باطن قرآن پر عمق و از بسیاری از افکار دور، شگفتیهایش شمارش نشود و همه مطالب شگفت آورش آشکار نگردد.

و به فرمایش امیرمؤمنان علی علیه السلام:

«وفیه ربيع القلب وینایع العلم وما للقلب جلاء غیره»^(۱).

قرآن، بهار دل است و چشمه های دانش است و جلاء و صفا بخشی نیست برای دل جز قرآن.

عصمت

اشاره

از مطالبی که در بحث نبوت شایسته است بررسی شود مسأله عصمت انبیاء است.

عصمت، در لغت به معنای نگهداری و حفاظت است و مقصود از عصمت انبیاء مصونیت پیامبران از خطا و نسیان (عصمت علمی) و همچنین مصونیت آنان از گناه و معصیت (عصمت عملی) است.

پیامبران الهی دارای خصوصیت و حالتی می باشند که با آن خصوصیت از اشتباه و خطا و نسیان و فراموشی و گناه و آلودگی محفوظ و مصون اند. در تبلیغ رسالت و پیامبری اشتباه نمی کنند و در امور عادی زندگی هم خطا ندارند و به عمد و با توجه هم از آنها خلاف و گناه انجام

۱- نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵ و بحار الأنوار، کتاب القرآن، باب فضل القرآن و إعجازه، ح ۲۴، ۹۲/۲۴ و بحار الأنوار، کتاب العلم، باب البدع و الرأی والمقائیس، ح ۷۶، ۲/۳۱۳.

ص: ۱۰۸

نمی‌گیرد و با این که قدرت بر گناه دارند ولی هرگز گناه نمی‌کنند.

دلیل‌های بسیار و متعدد عقلی و نقلی (۱) برای اثبات عصمت انبیاء گفته شده است که به جهت اختصار بعضی از آن أدله یادآوری می‌شود.

دلیل عقلی بر عصمت پیامبران

اشاره

۱ یکی از دلیل‌های عقلی برای عصمت پیامبران این است که اگر پیامبران معصوم نباشند و از گناه و اشتباه محفوظ نباشند، اعتماد و اطمینان از آنها سلب می‌شود و اگر اعتماد و اطمینان از آنها سلب شود نقض غرض نبوت و پیامبری خواهد شد، بنابراین بایستی که پیامبران معصوم و مصون از گناه و اشتباه باشند.

توضیح:

بدیهی است، کسی که امکان خطا در گفتار و رفتار او باشد و نیز امکان خلافکاری و گناه مثلاً دروغ گفتن برای او فرض شود هنگامی که سخنی را می‌گوید و نسبت به خداوند می‌دهد هم احتمال دارد که دروغ بگوید چه این که از گناه مصون نیست و هم احتمال دارد که اشتباه کند و به خطا، گفتارش را به خداوند نسبت بدهد چه اینکه از خطا مصون نیست؛ بنابراین اعتماد به این که سخن او سخن خدا و دستور او دستور الهی است حاصل نشود و در نتیجه آنچه از پیامبری و رسالت در نظر گرفته شده است که اطمینان و یقین مردم به دستورات الهی و ابلاغ

۱- دلیل نقلی یعنی دلیلی که از قرآن و حدیث استفاده می‌شود، در صورتی که قرآن و حدیث در آن مورد اشاره به دلیل عقل نکرده باشد و الاً برگشت به دلیل عقل می‌کند.

ص: ۱۰۹

برنامه های الهی به خلق است عملی نشده و غرض بعثت و رسالت نقض شده است.

۲ بدیهی است که عقل حجّت الهی است و از حکم روشن عقل بایستی پیروی کرد و نیز بدیهی است که پیامبر حجّت الهی است و بایستی از او نیز پیروی شود اگر پیامبر گناهکار و قابل خطا و اشتباه باشد عقل گوید پیروی از او و تسلیم نسبت به چنین فرد گناهکار و خطاکار جایز نیست و از طرفی چون در مقابل پیامبر الهی بایستی تسلیم شد و از او پیروی نمود، بنابراین مردم بین دو امر متناقض قرار خواهند گرفت و بدون تردید خداوند مردم را بین دو امر متناقض سرگردان و متحیر نخواهد گذاشت، در نتیجه باید پیامبر معصوم و محفوظ از خطا باشد تا چنین تناقض و تحیری بوجود نیاید.

۳ خبر و گفتار پیامبر را باید پذیرفت و بدون تأمل قبول کرد، در غیر این صورت پیامبریش لغو خواهد بود و اگر پیامبر گناهکار و خطاکار باشد بدیهی است که خبرش را نمی شود پذیرفت؛ پس پیامبر نباید گناهکار و خطار کار باشد.

دلیل های عقلی برای اثبات عصمت پیامبران بسیار گفته شده است ولی به جهت اختصار به سه دلیل یاد شده اکتفا می شود.

در اینجا عبارت مرحوم سلطان المحققین خواجه نصیرالدین طوسی (که به تعدادی از دلیل های عقلی برای عصمت انبیاء اشاره دارد) را یادآور می شویم:

«ویجب فی النبیّ العصمه، لیحصل الوثوق، فیحصل

ص: ۱۱۰

الغرض. ولوجوب متابعته و ضدها و الإنكار عليه» (۱).

در پیامبر عصمت لازم است تا اطمینان به روش و دستورات او حاصل شود، پس از آن غرض و هدف حاصل می شود و به جهت لزوم پیروی پیامبر به طور مطلق و عدم جواز پیروی مطلق نسبت به کسی که مقام عصمت را ندارد چرا که آنکس که مقام عصمت را ندارد پیروی مطلق از او جایز نیست.

دلیل نقلی بر عصمت پیامبران

با توجه به این نکته که اساس استدلال و استدلال اصلی در مورد عصمت انبیاء همان براهین روشن عقلی است و اگر فرض عصمت انبیاء از براهین عقلی صرف نظر شود، سخنی که از آنها در ارتباط با عصمت آنان گفته شده است خود مورد شک خواهد بود و بدیهی است که احتمال دروغ در گفتار شان منافات و متضاد با اصل رسالت آنها است.

بعضی از دلیل های نقلی را بشرح زیر متذکر می شویم:

۱ خدای تعالی می فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (۲)

ما رسول نفرستادیم مگر بر این مقصود که خلق به امر خدا اطاعت او کنند.

۱- تجرید الاعتقاد، المقصد الرابع فی النبوه، صفات الشیء، ص ۲۱۳.

۲- النساء/۶۴.

ص: ۱۱۱

از این آیه شریفه و جوب اطاعت از رسول و پیامبر به وضوح استفاده می شود چه این که بعثت پیامبر برای اطاعت شدن و بطور کلی تسلیم و مطیع مطلق او بودن، ابلاغ شده است و بدیهی است اگر پیامبر از گناه و خطا مصون نباشد به حکم عقل تبعیت مطلق از او جایز نمی باشد، بنابراین روشن است که انبیاء معصوم و محفوظ از گناه و خطا می باشند.

۲ خدای تعالی می فرماید:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (۱)

برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی است.

آیه فوق پیامبر گرامی را اُسوه و سرمشق و الگویی که تبعیت از آن وسیله رستگاری است معرفی نموده است، بدیهی است که اگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله معصوم از گناه و خطا نباشند سرمشق و اُسوه بطور مطلق نخواهند بود، زیرا خداوند به پیروی مطلق از گناهکار و خطاکار هرگز دستور نمی دهد؛ بنابراین از آیه شریفه فوق بخوبی عصمت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از گناه و خطا استفاده می شود.

۳ خداوند متعال می فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۲)

خدا چنین می خواهد که رجس و هر پلیدی را از شما خانواده نبوت ببرد و شما را از هر عیب پاک و منزّه

۱- الاحزاب/۲۱.

۲- الاحزاب/۳۳.

ص: ۱۱۲

گرداند.

در آیه فوق اهل البیت گروه پاک از هر رجس و پلیدی معرفی شده اند، بنابراین پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله و خاندان او کسانی هستند که از هر رجس و پلیدی منزّه می باشند و بدیهی است که گناه و اشتباه، پلیدی و رجس است بنابراین گروه یاد شده در آیه فوق مصون و معصوم از گناه و خطا می باشند. (۱)

۴ جابر در مورد علم عالم از حضرت باقرعلیه السلام پرسش نمود. حضرت به او فرمودند:

انّ فی الأنبياء والأوصياء خصمه أرواح، روح القدس وروح الإیمان وروح الحیوه وروح القوه وروح الشهوه فبروح القدس یا جابر علمنا ما تحت العرش إلى ما تحت الثرى ثم قال: یا جابر! إنّ هذه الأرواح یصیبه الحدّان الا انّ روح القدس لا یلهو ولا یلعب». (۲)

حضرت باقرعلیه السلام فرموده اند: همانا در انبیاء و جانشینان انبیاء پنج روح است: روح القدس، روح الایمان، روح الحیوه، روح القوه و روح الشهوه. آنگاه

۱- روشن است کسانی که گناه های بین از آنها صادر شده است مثل اینکه با خلیفه پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله جنگیده اند گرچه از نظر مفهوم لغوی داخل جمله اهل البیت باشند به قرینه قطعیه مصداق آیه شریفه نخواهند بود، زیرا چه رجسی پلیدتر از این رجس می باشد.

۲- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه وآله، الأحادیث فی الجزء التاسع، باب ۱۴، ما جعل الله فی الأنبياء والأوصياء والمؤمنین، ص ۴۴۷، حدیث چهارم.

ص: ۱۱۳

فرمودند: به روح القدس می شناسیم زیر عرش را تا زیر ثری (همه هستی)، سپس فرمودند جز روح القدس بقیه روح ها پذیرای حوادث روزگار می باشند (احتمال خطاء و اشتباه و معصیت در آنها می باشد) ولی روح القدس لهو و لعب (در نتیجه گناه و معصیت) برای آن نیست.

۵ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: واجباتی را که خداوند متعال در کتاب خود مطرح فرموده، پنج قسم اند و برای هر یک از آنها چهار حدّ و شرط قرار داده است که نسبت به ندانستن آن حدود کسی در وسعت نیست.

سپس حضرت می فرمایند:

وَأَمَّا حُدُودُ الْإِمَامِ الْمَسْتَحَقِّ لِلْإِمَامَةِ، فَمِنْهَا أَنْ يَعْلَمَ الْإِمَامُ الْمَتَوَلَّى عَلَيْهِ أَنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الذَّنُوبِ كُلِّهَا صَغِيرَهَا وَكَبِيرَهَا، لَا يَزُلُّ فِي الْفِتْيَا وَلَا يَخْطِئُ فِي الْجَوَابِ وَلَا يَسْهُوُ وَلَا يَنْسِي وَلَا يَلْهُوُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا ... (۱)

و اما صفات و شرایطی امامی که استحقاق امامت دارد، یکی از آن صفات آن است که مأموم بدانند، امامی می تواند متولی امر او باشد که مصون از هر گناه صغیره و کبیره باشد و در مقام فتوی و پاسخگویی به مسائل،

۱- بحار الأنوار، کتاب القرآن، باب ۱۲۸، ما ورد فی أصناف آیات القرآن ۹۳/۶۴ و بحار الأنوار، کتاب الإمامه، باب ۱۱، نفی السهو عنهم عليهم السلام، بیان ۲۵/۳۵۱.

ص: ۱۱۴

هیچ لغزش و خطایی ندارد و سهو و فراموشی در او راه نداشته و مشغول به لهویات دنیا نمی شود.

با توجه به آنچه از دلایل عقلی و نقلی (قرآن و حدیث) گفته شد که نمونه آندکی از دلیلهای بسیار بود، بخوبی روشن است که انبیاء معصوم و از گناه و خطا محفوظ می باشند و با این که قدرت گناه و معصیت از آنها گرفته نشده است ولی گناه از آنها صادر نمی شود و از خطا و اشتباه نیز بدور می باشند.

سؤال: در مورد عصمت پیامبران یا همه آنچه گفته شد اشکال می شود که اگر انبیاء معصوم از گناه و خطا می باشند استناد گناه به آنها در قرآن کریم و استغفار انبیاء و اولیاء خداوند چه معنی خواهد داشت.

در قرآن نسبت عصیان و گناه به حضرت آدم، حضرت ابراهیم، حضرت موسی علیهم السلام و دیگر انبیاء داده شده است و این نسبت ها و استنادها با عصمت آنان سازگار نمی باشد. مثلاً در ارتباط با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که افضل از همه پیامبران می باشند فرموده است:

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا» (۱)

البته ما برای تو فتح کردیم و گشایش دادیم، فتح و گشایشی آشکار، تا از گناه گذشته و آینده تو در گذریم و نعمت خود را بر تو به حد کمال رسانیم و تو را به راه

ص: ۱۱۵

مستقیم هدایت کنیم.

و در ارتباط با حضرت ابراهیم علیه السلام نسبت شرک داده شده است:

«فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» (۱)

پس چون ماه تابان را دید (باز برای هدایت قوم) گفت: این خدای من است. وقتی که آن هم ناپدید شد ماه پرستان را متذکر ساخت که آن نیز خدا نباشد و گفت اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا که من از گروه گمراهان خواهم بود، پس چون خورشید درخشان را دید گفت: این است خدای من، این از آن ستاره و ماه بزرگتر و روشن تر است، چون خورشید نیز ناپدید گردید گفت: ای گروه مشرکان، من از آنچه شما شریک خدا قرار می دهید بیزارم.

پاسخ: برای روشن شدن جواب سؤال فوق توجه به چند مطلب لازم است:

۱ دلیل های عقلی و نقلی، عصمت انبیاء را به صراحت و در کمال وضوح اثبات می کند و هیچ گونه موردی برای تردید و ابهام نمی گذارد، بنابراین آنچه در مقابل این قاطعیت و صراحت قرار گیرد اگر به پایه

قاطعیت و صراحت أدله یاد شده نباشد قابل توجه خواهد بود.

۲ قرآن کریم کتابی است که شأنش هدایت است و به تنهایی أصل بینش صحیح و حرکت در جهت حق را به انسان ارائه می دهد و آدمی را به صراط مستقیم راهنمایی می کند ولی استفاده از آیات این کتاب بطور کامل و در ارتباط با همه آیات و مسائل مختلفه کلید خاصی دارد و این چنین نیست که با فهم لغت عرب و تسلط بر قواعد ادبی آن توان استفاده از همه آیات آن امکان داشته باشد، زیرا با این که قسمتی از آیات شریفه قرآن آیات محکمه است و با همان شناخت لسان عرب بخوبی می توان از آنها استفاده کرد و خط مشی صحیح و راه درست را تشخیص داد و کاملاً از سقوط در ضلالت و تیرگی های گوناگون نجات یافت و لکن قسمتی از آیات شریفه قرآن متشابه و چند بُعدی است و نمی توان به سهولت به مقصود و مراد خداوند راه یافت و نیز بسیاری از ظواهر آیات شریفه قرآن بخاطر نکات و مصالح مهمه ای، مراد و مقصود الهی نمی باشد و بسیاری از آیات شریفه قرآن مجمل و یا عام است که نیاز به مبین و مخصّص دارد، در نتیجه استفاده از قرآن کریم به طور کامل و در همه موارد رشته های تخصصی است و علمش نزد پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام (اوصیاء پیامبر گرامی) می باشد و کسانی که بدون تعلّم از ائمه معصومین علیهم السلام بخواهند از این کتاب استفاده کنند و بپندارند که در فهم قرآن کریم احتیاجی به اهل بیت علیهم السلام ندارند گرفتار اشتباه بزرگی شده اند و بسیاری از مطالبی که آنها از قرآن برداشت نموده اند بیش از فاصله مشرق و مغرب از قرآن فاصله دارد.

ص: ۱۱۷

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ.» (۱)

قرآن آیه های روشنی است ولی در لوح سینه کسانی که علم به آنها داده ایم.

در این آیه شریفه قرآن کریم خود را به خود ارجاع نداده است و تبیین و تشریح آیه ای را به آیه دیگر واگذار نکرده است با این که در مواردی این چنین می باشد، بلکه به غیر خود به اشخاص مخصوصی تشریح و توضیح خود را ارجاع داده است.

با توجه به آنچه گفته شد آیاتی که از قرآن کریم شاهد معصوم نبودن انبیاء از گناه و خطا اشاره شد؛ تمامی آنها با بیان دارندگان علوم قرآن تبیین و روشن گردیده است که آیات یاد شده چگونه باید معنی شود و معانی آن آیات چیست؟

اکنون قبل از تشریح و بیان معنی آیات یاد شده که مورد سؤال در بحث عصمت انبیاء قرار گرفته است، نمونه هایی برای اثبات مقدمه یادآوری می شود.

در بررسی آیات توحید و شناخت حضرت حق و آنچه در ارتباط با خداوند است به آیاتی می رسیم که مسلماً و به حکم قطعی عقل و نقل غیر از آنچه از ظاهر آیه طبق قواعد و لغت عرب استفاده می شود مقصود می باشد بعضی از آن آیات ذیلاً یادآوری می شود.

«وَ جَاءَ رَبُّكَ.» (۲)

۱- العنکبوت/۴۹.

۲- الفجر/۲۲.

ص: ۱۱۸

و آمد پروردگار تو.

«وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (۱)

و در آن (آدم) از روح خویش دمیدم.

«يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ» (۲)

دست خدا بالای تمام دستهاست.

«قُلْ أَتَسْبُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ» (۳)

بگو شما می خواهید خدا را یادآور سازید به چیزی که خدا در همه آسمانها و زمین علم به آن ندارد.

«وَأَرْسَلْنَا إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ» (۴)

و باز او را بر قومی بالغ بر صد هزار یا افزون به رسالت فرستادیم.

آیه های یاد شده، اندکی از آیات بسیار است که اگر طبق فوائد لغت عرب معنا شود و از کلید فهم قرآن کریم استفاده نگردد و به همان ظاهر اکتفاء شود بایستی نسبت تجسم و قابلیت تقسیم و تجزیه و جهل و نادانی نعوذ بالله به خداوند داد.

در صورتی که به حکم قطعی عقل، تجسم و تبعیض و جهل از حضرت پروردگار بدور و خداوند از همه این نقص ها منزّه است.

۱- الحجر/۲۹ و ص/۷۲.

۲- الفتح/۱۰.

۳- یونس/۱۸.

۴- الصافات/۱۴۷.

ص: ۱۱۹

و نیز در بررسی آیات احکام، به آیات بسیاری برخورد می‌کنیم که آنچه از ظاهر آیه استفاده می‌شود مقصود نیست و بطور قطع و یقین، غیر آن ایراده شده است مانند آیات زیر:

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا» (۱)

دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملشان ببرید.

«فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ» (۲)

باکی بر او نیست که سعی صفا و مروه نیز به جای آورد.

«فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ» (۳)

باکی برای شما نیست که نماز را کوتاه بجای آرید.

اگر به استفاده از ظاهر اکتفا شود هرگز از کلمه «آیدی» که به معنای دست است انگشتان و از کلمه «لا جناح» که به معنای باکی و اشکالی نیست وجوب استفاده نخواهد شد در حالی که مسلم است که مقصود از «آیدی» چهار انگشت و مسلم است که سعی بین صفا و مروه واجب و نماز هم در مسافرت قصر است.

اکنون گوییم آیاتی که مورد سؤال قرار گرفته است و در بحث عصمت شاهد گناهکاری انبیاء آورده شده است، با توجه به دو مقدمه گذشته توجیه می‌شود و برای هر یک از آن آیه‌ها (أئمه معصومین علیهم السلام) بیاناتی روشن بیان فرموده اند که به شرح زیر تذکر داده می‌شود:

۱- المائدة/۳۸.

۲- البقره/۱۵۸.

۳- النساء/۱۰۱.

ص: ۱۲۰

الف در ارتباط با آیه اول:

«لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» (۱)

از امام هشتم حضرت رضاعلیه السلام توضیحی نقل شده است که مطلب را روشن می سازد.

«مأمون از حضرت رضاعلیه السلام سؤال کرد که مقصود از این ذنب و گناه که خداوند به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده است چیست؟ مگر نه این است که می گوئید انبیاء معصوم اند؟ امام هشتم علیه السلام فرمودند: این چنین است که انبیاء معصومند. آنگاه مأمون آیاتی را در ارتباط با عصمت انبیاء سؤال کرد تا آن که گفت: در ارتباط با آیه شریفه: «لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» چه می گوئید؟ امام فرمودند: هیچ کس نزد مشرکین مکه گناهای بیشتر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبود زیرا آنها سیصد و شصت بت داشتند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که آنان را به توحید دعوت نمود بسیار برای آنان دشوار بود و گفتند: چگونه سیصد و شصت خدا را خدای واحد قرار می دهد؟ این امری بسیار عجیب است و یکدیگر را به مقاومت در مقابل حضرت وادار نمودند. و چون خداوند مکه را برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فتح نمود و فرمود: ما مکه را برای تو فتح کردیم تا ببوشاند خداوند آنچه را که

اهل مکه (از ابتداء بعثت تا هنگام فتح مکه) برای تو گناه می دانستند». (۱)

توضیح: مبارزات و درگیری های رسول اکرم صلی الله علیه وآله که نفی بت و شرک و خرافات و دعوت به توحید بود از نظر کفار و مشرکین قریش گناه بود، لذا در چنین مواردی کسی که با عادات و خرافات آنان مخالفت کند و بر رسوم باطل و جامعه شوریده باشد تا زمانی که در مغلوبیت باشد و به قدرت نرسیده، همواره مورد انتقاد عموم آن جامعه خواهد بود و کارهای او را گناه شمرده و او را سرزنش می کنند. ولی هنگامی که همان فرد با بدیها و خرافات مبارزه کند و قدرت را در دست گیرد همه حرف ها و مذمت ها تمام شده، بلکه تبدیل به تحسین و ستایش می گردد. در جریان فتح مکه چنین شد با رسیدن پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله به قدرت، تمام بدگوئی ها و گناه هایی که کفار قریش و مشرکین عرب از نظر خودشان به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت می دادند تمام شد و مبدل به تمجید و تعریف گردید و همان بدگویان تمسخر کننده سفنشان عوض شد و می گفتند: «أنت أخ کریم و ابن أخ کریم» شما برادری بزرگوار و فرزند برادری بزرگوار می باشی.

ب در مورد آیه دوم در ارتباط با حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه در جواب سؤال مأمون فرمودند:

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ذیل آیه شریفه ۱ و ۲، سوره فتح، ح ۲، ۴/۱۹۳؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، باب ۱۵ ذکر مجلس آخر للرضا علیه السلام عن المأمون فی عصمه الانبیاء علیهم السلام، ۱/۱۸۰.

«گفتار حضرت ابراهیم در مورد زهره و ماه و خورشید (هذا رَبِّيَ این خدای من است) انکار و استخبار است نه اخبار از عقیده خود و اقرار بر یک امر حقیقی و واقعیت دار. پس چون افول هر یک را مشاهده نمود برای هر یک از اصناف سه گانه (عبادت کنندگان زهره و ماه و خورشید) فرمود: ای قوم من نسبت به آنچه شرک می ورزید بیزاری می جویم» (۱).

توضیح: بسیار بدیهی است که هیچ عاقلی نمی تواند به حضرت ابراهیم نسبت شرک بدهد بخصوص با توجه به آیه مبارکه:

«قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۲)

خداوند به او گفت من تو را به پیشوایی خلق برگزیدم. ابراهیم عرض کرد: این پیشوایی را به فرزندان من نیز عطا خواهی کرد؟ فرمود: عهد من هرگز به مردم ستمکار نخواهد رسید.

که پس از سؤال حضرتش از خداوند که آیا منصب نبوت به ذریه من داده می شود خداوند فرمود: «عهد من به آنان که ظالم باشند نرسد»، و بدیهی است که این ظلم در حال نبوت نیست بلکه مقصود، ظلم قبل از

۱- مسند الإمام الرضا عليه السلام، العطاردي، كتاب الإحتجاجات، باب ۳، احتجاجة مع العلماء في مجلس المأمون، ح ۱۲، ۲/۱۲۵.

۲- البقره/۱۲۴.

نبوت است؛ بنابراین امکان نخواهد داشت که حضرت ابراهیم علیه السلام قبل از نبوت به شرک که أعظم از هر ظلمی است گرفتار باشند در نتیجه معنای آیات فوق همان است که حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه فرموده اند.

با توجه به آنچه گفته شد و آنچه در توضیح دو آیه از آیات مورد سؤال بیان شد، روشن گردید که قسمتی از آیات شریفه قرآن با توضیحات ائمه معصومین علیهم السلام روشن و بدون مراجعه به آنان و با اعتماد به درک شخصی خود و اکتفا به ترجمه و استفاده از لغت و ادبیت عرب حقیقت و مقصود خداوند از آن آیه روشن نگردیده بلکه آنچه برداشت شود با واقعیت فاصله بسیاری خواهد داشت:

آری تذکر داده شد که قرآن می فرماید:

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ.» (۱)

قرآن آیه های روشنی است ولی در لوح سینه کسانی که علم به آنها داده ایم.

و همانطور که بیان شد بسیاری از آیات شریفه قرآن به حکم خود قرآن و روایات معتبره فراوان مانند:

«إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترتی أهل بیتی و إِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يردَا عَلَيَّ الحَوْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا.» (۲)

۱- العنكبوت/۴۹.

۲- بحار الأنوار، كتاب العلم، باب ۳۴، البدع و الرأى، ۲/۲۸۵ و بحار الأنوار ۵/۲۱ و به همین مضمون صحیح مسلم كتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل على بن أبى طالب رضى الله عنه ۴/۱۸۷۳ و مستدرک على الصحیحین، كتاب معرفه الصحابه، و من مناقب أهل رسول الله ع ۳/۱۶۰، ۴۷۱۱.

ص: ۱۲۴

باید به وسیله ائمه علیهم السلام که معصوم از خطا و اشتباه اند و آگاهی آنان به کتاب مورد اتفاق است تفسیر شود؛ و در مورد آیات مورد بحث برای روشن شدن معنای آیات به احتجاجات حضرت رضا صلوات الله علیه و سؤالات مأمون از آن حضرت که در کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام باب پانزدهم و مسند الامام الرضا علیه السلام آمده است مراجعه شود.

عصمت و عدالت

در پایان بحث عصمت تذکر داده می شود که معصوم امکان وقوع گناه در خارج از او منتفی است و لکن عادل ممکن است مرتکب گناه شده و از عدالت خارج شود.

خاتمیت

از مسائلی که در بحث نبوت مناسب است بررسی شود مسئله خاتمیت رسالت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و پایان یافتن نبوت به رسالت و بعثت آن حضرت می باشد. در این مورد سخن این است که بعد از پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله، پیامبری نخواهد آمد و سلسله رسالت به رسالت حضرت

ص: ۱۲۵

محمدصلی الله علیه و آله پایان پذیرفته است.

دلیل اصلی و عمده ای که خاتمیت رسالت حضرت محمدصلی الله علیه و آله، را اثبات می کند (صرف نظر از جامعیت و فراگیری شگفت انگیز مقررات و دستورات و مطالب اسلام که خود متناسب با خاتمیت رسالت است) اعلام قرآن و سنت و تصریح مکتب وحی است.

بدیهی است بعد از قبول رسالت حضرت محمدصلی الله علیه و آله شناخت هر یک از خصوصیات مربوط به مکتب وحی و بطور کلی هر حقیقتی که در مکتب وحی مطرح شده باشد بستگی به کیفیت تبیین و تشریح آن در مکتب وحی دارد، به هر صورت و با هر خصوصیتی که در مکتب وحی مسائل مختلف واضح و روشن آمده باشد به همان صورت و خصوصیت باید اعتقاد داشت و مورد قبول قرار گیرد بنابراین در مورد مسأله خاتمیت نیز باید از خود مکتب استفاده کرد.

از مجموعه مدارک مکتب وحی: قرآن و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام به دو صورت خاتمیت رسالت حضرت محمدصلی الله علیه و آله استفاده می شود.

۱ تصریح به پایدانی بودن رسالت حضرت محمدصلی الله علیه و آله.

۲ مطالبی که لازمه آن مطالب خاتمیت و آخر بودن رسالت حضرتش را اثبات می کند.

قرآن کریم به صراحت اعلام فرموده است:

«مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ

ص: ۱۲۶

اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ.» (۱)

محمدصلی الله علیه و آله پدر هیچ یک از مردان شما نیست لیکن او رسول خدا و خاتم انبیاست.

با توجه به این که خاتم به فتح تاء و خاتم به کسر تاء به یک معنی می باشد و آن معنی، پایان و نهایت شیئی است در آیه فوق خاتمیت نبوت، به نبوت حضرت محمدصلی الله علیه و آله اعلام شده است.

همچنین در فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که در بسیاری از کتب حدیث آمده است که خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

«أنت منى بمنزله هرون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي.» (۲)

پیامبر گرامی اسلام به امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده اند: که جایگاه تو نسبت به من جایگاه هارون نسبت به موسی است، جز این که پس از من پیامبری نیست.

در این حدیث شریف بصراحت ابلاغ شده است که پس از حضرت محمدصلی الله علیه و آله پیامبری نیست.

و نیز در قرآن کریم مطالبی آمده است که لازمه آن مطالب، خاتمیت رسالت حضرت محمدصلی الله علیه و آله می باشد بعضی از آنها آیات زیر است:

۱- الاحزاب/۴۰.

۲- بحار الأنوار، تاریخ امیرالمؤمنین علیه السلام، الباب ۵۳، فی أخباری المنزله و الاستدلال بها علی امامته علیه السلام ح ۲۰، ۳۷/۲۶۱ و صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ۴/۱۸۷۰.

ص: ۱۲۷

الف) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ» (۱)

تو را ای پیامبر مبعوث ننموده و نفرستاده ایم مگر برای تمامی مردم.

بدیهی است هنگامی که حضرت محمدصلی الله علیه وآله پیامبر برای همه مردم، همه قشرها، و همه نسلها باشند لازمه اش اَبَدِیَّتِ رسالت و آخرین پیامبر بودن است.

ب) «إِنَّهُ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (۲)

نیست آن قرآن جز موعظه و پند برای جهانیان.

روشن است که ذکر بودن قرآن برای جهان و تمامی مردم ملازم با تداوم آن و خاتمیت رسالت حضرت محمدصلی الله علیه وآله می باشد، زیرا اگر پیامبری بعد از حضرت بیاید قرآن تا آن زمان ذکر است نه برای همه جهانیان.

ج) «قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ» (۳)

بگو ای پیامبر چه گواهی بزرگتر است. بگو خدا میان من و شما گواه است و وحی می کند به من آیات این قرآن را تا به آن شما و هر کس از افراد بشر را که خبر این قرآن به او رسد بیم دهم.

۱- السبأ/۲۸.

۲- التکویر/۲۷.

۳- الانعام/۱۹.

ص: ۱۲۸

و همچنین بعضی از روایات اثبات کننده مطلب فوق می باشد مانند:

«عن زراره قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الحلال والحرام، فقال: حلال محمد حلال أبداً إلى يوم القيامة و حرامه حرام أبداً إلى يوم القيامة لا يكون غيره ولا يجيء غيره». (۱)

در این حدیث شریف دوام حلال و حرام این آئین مقدس (اسلام) تا روز قیامت اعلام شده است. روشن است که این تداوم همراه با ابدیت رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله می باشد و الا حلالشان و حرامشان تا قیامت تداوم و بقاء نداشت.

بدیهی است که از مدارک و دلیلهایی مانند دلیلهای فوق بطور قطع و بدون هیچ گونه تردید همگانی بودن رسالت پیغمبر اسلام برای جنّ و انس و تمامی قشرها و همه زمانها استفاده می شود:

بنابراین، مسأله خاتمیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در میان مسلمین به استناد مکتب وحی قطعی است که از ضروریات اسلام شمرده می شود.

وحی

وحی در لغت به معنای درک خفی و پنهانی است و در بحث نبوت مقصود راه ارتباط پیامبر با خداوند می باشد. آنچه در اینجا به اختصار تذکر داده می شود این است که ارتباط بشر با خداوند متعال به تصریح قرآن کریم از یکی از سه صورت بیرون نیست.

۱- کافی، باب البدع و الرأی و المقائیس، ح ۱۹، ج ۱/۵۸.

ص: ۱۲۹

۱ مکالمه مستقیم با خداوند متعال.

۲ ایجاد خداوند کلام را در موجودی و شنیدن انسان آن کلام را.

۳ آمدن فرشته نزد انسان و پیام آوردن از جانب خداوند.

خدای تبارک و تعالی می فرماید:

«وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ.» (۱)

خداوند با بشری سخن نمی گوید مگر به صورت وحی یا از پس پرده و حجاب و یا رسولی را (فرشته) می فرستد تا به امر خدا هر چه خدا خواهد وحی کند، خداوند برتر و حکیم است.

اگر کلمه وحی به تنهایی گفته شود معنای عام و فراگیر دارد یعنی شامل سه صورتی که گفته شده می شود و اگر سه صورت یاد شده کنار یکدیگر قرار گیرد مقصود از کلمه وحی مکالمه مستقیم است که همان إلقاء مطالب از ناحیه خداوند به قلب مقدس پیامبر می باشد.

همانطور که در آیه فوق می بینیم که وحی در مقابل «مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ» و در مقابل «أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا» آمده است.

و برای پیامبران ارتباط با خداوند به صورتهای یاد شده، انجام شده است و بدیهی است که کیفیت این ارتباط امری است مخفی و حقیقت آن از امور مخفی است.

ص: ۱۳۰

پیامبران اولوا العزم

تعداد پیامبران بنا بر آنچه از روایات فروانی استفاده می شود ۱۲۴۰۰۰ می باشد (۱) که نام بعضی از آنان در قرآن کریم آمده است. در ارتباط با موقعیت پیامبران به یک مطلب توجه داده می شود.

پیامبران الوالعزم در جمع پیامبران از موقعیت خاصی برخوردارند که با توجه به مدارک روائی (فرمایشات معصومین علیهم السلام) پنج نفر می باشند، به ترتیب: حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی و حضرت محمد صلوات الله علیهم أجمعین.

«فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ» (۲)

ای رسول ما تو هم مانند پیامبر اولوالعزم صبور باش.

علت این که این پیامبران الوالعزم نامیده شده اند معمولاً دو جهت زیر نقل شده است:

۱ پیامبران اولوالعزم برای همه افراد زمان خود فرستاده شده اند و دارای شریعت مستقل بوده اند.

۲ از زمان بعثت پیامبر اولوالعزم سابق تا زمان بعثت پیامبر اولوالعزم بعدی مردم به پیروی از برنامه و شریعت پیامبر قبلی توصیه و راهنمایی می شدند.

۱- بحارالانوار، کتاب الروضه، باب ۴، ما أوصی به رسول الله صلی الله علیه وآله الی أبی ذررحمه الله، حدیث ۱، ۷۷/۷۱.

۲- الأحقاف/۳۵.

ص: ۱۳۱

بخش سوم: امامت

اشاره

ص: ۱۳۳

امامت

اشاره

امام در لغت به معنای پیشوا و رهبر آمده است و نیکی یا بدی در آن قید نشده است .

برای کلمه «ولی» معانی متعدد آمده که مشهورترین آنها به معنای سرپرستی است . امامت و ولایت در مسئله مورد بحث، مقام سرپرستی و پیشوایی در تمامی شئون علمی و عملی و فردی و اجتماعی در جامعه اسلامی است که به عنوان جانشین پیامبر گرامی، به امر خداوند متعال تعیین گردیده است .

دانشمندان فریقین (شیعه و سنی)، امامت را چنین تعریف کرده اند:

«الامامه ریاسه عامه فی أمور الدین و الدنيا لشخص من الاشخاص نیابه عن النبی صلی الله علیه وآله .» (۱)

امامت یعنی سرپرستی و امامت عموم مسلمین در امر دین و دنیا، به نیابت از جانب پیامبر معظم اسلام صلی الله علیه وآله .

امامت عامه

اشاره

مقصود از امامت عامه اصل نیاز جامعه اسلامی بعد از رحلت و وفات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به امام منصوب از طرف خداوند است .

۱- الباب الحادی عشر، الاصل الرابع، الفصل السادس فی الامامه، صفحه ۶۷ و شرح المقاصد، (التفتازانی) الفصل الرابع فی الامامه

ص: ۱۳۴

البته همین احتیاج امت اسلامی و نیاز جامعه مسلمین به امام منصوب از طرف خداوند متعال پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به دلیل های عقلی و نقلی ثابت شده است . برخی از دلیلهای عقلی بشرح زیر است .

دلیلهای عقلی بر نیاز امت اسلامی به امام

الف اگر بعد از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله امام منصوب از طرف خداوند وجود نداشته باشد شناخت وظایف و تکالیف گوناگون برای مردم ممکن و میسر نیست و اگر چنین باشد تکلیف از مردم ساقط خواهد بود . و بدیهی است که مردم پس از رحلت پیغمبر اکرم مکلف اند و تکلیف از آنها ساقط نیست . بنابراین لزوم وجود امام منصوب از طرف خداوند قطعی است .

توضیح: بدیهی است که مردم دستورات مختلف و گسترده اسلامی را در قسمتهای مختلف زندگی، معاملات و معاشرتها و عبادات خودبخود آگاه نیستند و نیز از قرآن و گفته های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هم بصورت کامل نمی توانند استفاده کنند . و برداشتهای دانشمندان مسلمان هم از دین در تمامی ابعادش کاملاً متفاوت و مختلف است و بدیهی است که مردم بدون تکلیف نبوده، بلکه مکلف به شناخت دین و عمل به آن می باشند بنابراین برای شناخت دین و دستورات کامل اسلام احتیاج به شخصیتی که گفتار او سند و حجت باشد ضرورت دارد و روشن است که گفتار کسی سند و حجت است که از طرف خداوند معین شده باشد در غیر این صورت سخن و گفتارش سند و حجت نخواهد بود .

ص: ۱۳۵

ب اگر امام منصوب از طرف خداوند در جامعه اسلامی وجود داشته باشد اختلاف در جهت فهم دین در امت اسلامی نخواهد بود، زیرا تمامی برداشت‌های مختلف و نظریات گوناگون با مراجعه به امام منصوب از طرف خداوند رفع خواهد شد و اگر امام منصوب از طرف خداوند نباشد برداشتهای از قرآن و حدیث کاملاً مختلف و در نتیجه غرض رسالت یعنی ابلاغ دستورات الهی نقض می‌گردد.

بنابراین وجود امام منصوب از طرف خداوند متعال ضروری و لازم است.

ج با توجه به لزوم وجود حاکم در جامعه اسلامی و اتفاق کل امت به ضرورت وجود شخصیتی که حافظ و نگهدار دین و کیان مکتب وحی و جامعه اسلامی باشد و مقررات را اجرا کند و تداوم بخش مکتب رسالت باشد، می‌گوییم چنین شخصیتی اگر از طرف خداوند منصوب نگردد بدیهی است که خطاپذیری و احیاناً تحت تأثیر هواهای نفسانی قرار گرفتن و جهل به حقایق، موجب انحراف در مکتب و جایگزینی قوانین غیر الهی به جای قوانین الهی می‌گردد، بنابراین وجود شخصیتی الهی که از خطا و جهل محفوظ، و از خلاف و گناه مصون و سخن و عملش حجت و سند باشد و تمامی مردم مطیع و تسلیم او باشند، در جامعه اسلامی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضرورت دارد.

اگر گفته شود با فرض تعیین چنین شخصیتی از طرف خداوند و قبول این که امامان معصوم از طرف خداوند انتخاب و نصب گردیده‌اند باز هم اختلاف باقی است و مردم دین کامل را ندانسته و عمل ننموده‌اند پس تعیین و نصب خداوند اثری نخواهد داشت.

ص: ۱۳۶

می گوئیم: اگر خداوند شخصیت مورد بحث (امام معصوم) را انتخاب و نصب نمود، انحراف و فساد مردم در اثر سوء اختیار خودشان بوده و نقص در اساس مکتب نیست، ولی اگر خداوند چنین فردی را تعیین نکند نقص در برنامه و مکتب خواهد بود.

دلیلهای نقلی بر نیاز امت اسلامی به امام

اشاره

بخشی از آیات قرآن و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که اثبات لزوم وجود چنین شخصیت الهی را در جامعه اسلامی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می نمایند بشرح زیر است:

الف خدای تعالی می فرماید: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» .

(۱)

هیچ امتی نیست مگر آن که در آن امت نذیر و بیم دهنده ای بوده است .

ب خدای تعالی می فرماید: «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» .

(۲)

همانا تو بیم دهنده هستی و برای هر گروهی هدایت کننده ای هست .

ج خدای تعالی می فرماید: «وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ» .

۱- الفاطر/ ۲۴ .

۲- الرعد/ ۷ .

ص: ۱۳۷

(۱)

روزی که بر می انگیزیم در هر امتی گواهی را که از خود آنان می باشد و تو را گواه بر اینان می آوریم .

از آیات فوق به خوبی استفاده می شود که در هر زمانی از طرف خداوند هدایت کننده و بیم دهنده و گواه بر خلق وجود دارد . بدیهی است در زمانی که شخص پیامبر وجود داشته باشد هادی، مُنذر و راهنما و بیم دهنده همان پیامبر خواهد بود . و در زمانی که پیامبر نباشد روشن است که وصی و جانشین او می باشد و لزوم چنین فردی اعلام شده است .

ه از روایاتی که دلالت بر وجود حجت الهی در هر عصر و زمانی دارد و مورد اتفاق امت اسلامی است، روایتی است که از وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«من مات لا يعرف إمامه مات ميتة جاهلیه» . (۲)

از حدیث فوق استفاده می شود که پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هر زمانی امام و پیشوایی است که شناخت آن ضرورت دارد و هر کس او را نشناسد به مردن دوران جاهلیت مرده است . بدیهی است که این پیشوا و امام باید از طرف خداوند باشد و آلا شناخت آن به صورت فوق ضروری اعلام نمی گردید .

۱- النحل/۸۹ .

۲- الاصول من الکافی، کتاب الحجّه باب من مات و لیس له امام ... ح ۳؛ ۱/۳۷۷، شرح المقاصد، الفصل الرابع فی الإمامه، المبحث الأوّل نصب الامام ۵/۲۳۹ .

ص: ۱۳۸

امامت خاصه

اشاره

مقصود از امامت خاصه مشخص نمودن موقعیت امامت و سرپرستی برای فرد یا افراد معینی است .

راههای اثبات امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

در ارتباط با اثبات مقام خلافت و امامت برای فرد و یا افراد معین از سه راه می توان استفاده کرد .

۱ نصّ و تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله .

۲ ادّعی امامت و خلافت همراه با کرامت .

۳ داشتن امتیازات بیشتر و خصوصیات بهتر در ارتباط با مقام امامت .

قبل از بررسی راه های فوق در امامت خاصه تذکر داده می شود که سمت و مقام امامت مانند نبوت و پیامبری، مقام و موقعیتی است که با انتخاب خداوند مشخص می گردد و به حکم عقل و نقل تعیین فرد یا افرادی به سمت نبوت و امامت به انتخاب خداوند بستگی دارد و مردم را در این انتخاب دخالتی نیست .

و به اضافه آنچه قبلاً در لزوم امام عقلاً، گفته شد می گوئیم:

عقل به خوبی حکم می کند که انتخاب کسی که معصوم باشد و از خطا و گناه مصون تا مورد اعتماد قرار گیرد و در علم و عمل یگانه باشد تا

ص: ۱۳۹

ملجاً و مرجع خلق و مردم گردد و این ارزش های علمی و عملی برایش تا پایان عمر باقی باشد تا حجت بر خلق تمام شود، تعیین این مقام از عهده مردم خارج است و تنها به آگاهی محیط و جامعی بستگی دارد و چنین انتخابی در اختیار خداوند متعال است و بس، نقل هم انتخاب فرد و یا افراد را به سمت و موقعیت پیامبری و امامت در ارتباط با انتخاب الهی می داند، لذا این موقعیت های الهی گاهی در سن کودکی به افراد واگذار شده است چه این که بستگی به تلاش های مربوط به این زندگی ندارد بلکه بر اساس علم حضرت حق «جلّ شأنه» به شایستگی افراد و مسائل دقیقتری انجام می گیرد، چنانچه حضرت عیسی و یحیی «علی نبینا و آله و علیهما السلام» در دوران کودکی به سمت نبوت نائل آمده اند.

بعضی از آیات قرآن کریم که انتخاب نبوت و امامت را از طرف خداوند اعلام می دارد آیات زیر است .

الف «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً». (۱)

من در زمین خلیفه ای خواهم گماشت .

ب «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا». (۲)

و آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند .

ج «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ». (۳)

۱- البقره/۳۰.

۲- الأنبياء/۷۳.

۳- ص/۲۶.

ص: ۱۴۰

ای داود ما تو را در روی زمین مقام خلافت دادیم .

د «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا» . (۱)

و برخی از آن بنی اسرائیل را امام و پیشوایانی که خلق را به امر ما هدایت کنند قرار دادیم برای آن که در راه حق صبر کردند .

ه «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي» . (۲)

و از اهل بیت من یکی را وزیر و معاون من فرما برادرم هارون را وزیر من گردان و به او پشت من را محکم کن .

و «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» . (۳)

و خدای تو هر چه را خواهد بیافریند و برگزیند و دیگران را هیچ اختیاری نیست .

در آیات فوق تعیین خلیفه و امام و وزیر به ذات مقدّس حضرت حق نسبت داده شده است و بخوبی از این آیات استفاده می شود که نصب افراد به سمت نبوت و امامت در عهده حضرت پروردگار است .

و در آیه آخر که نفی اختیار از مردم نموده است، در حالی که اساس قرآن کریم و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و امر و نهی بر اختیار استوار

۱- سجده/۲۴ .

۲- طه/۲۹ ۳۱ .

۳- قصص/۶۸ .

ص: ۱۴۱

است بدین معنی است که مردم در انتخاب نبی و وصی نبی، اختیاری از خود ندارند و طبق بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در توضیح آیه شریفه این انتخاب و اختیار در انحصار خداوند است .

و من طریق المخالفین ما رواه الحافظ محمد بن موسی شیرازی فی کتابه «المستخرج من تفاسیر الاثنی عشر» و هو من مشایخ أهل السنّه فی تفسیر قوله تعالی: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» یرفعه إلى أنس بن مالك قال: سئلت رسول الله صلی الله علیه وآله عن هذه الآیه؟ فقال إن الله خلق آدم من الطین كيف يشاء و يختار و أن الله تعالی اختارنی و أهل بيتی علی جمیع الخلق فانتجنا فجعلنی الرسول و جعل علی بن أبی طالب علیه السلام الوصی ثم قال: «ما كان لهم الخیره» یعنی ما جعلت للعباد أن يختاروا و لكنی اختار من أشاء فأنا و أهل بيتی صفوته و خیرته من خلقه ... (۱)

محمد بن موسی شیرازی (او از بزرگان اهل سنت است) در کتابش «المستخرج من تفاسیر الاثنی عشر» از طریق مخالفین (اهل سنت) نقل می کند که آنس می گوید: در رابطه با این آیه شریفه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پرسیدم . حضرت فرمودند: خداوند متعال، حضرت آدم را هر گونه خواست خلق نمود و او را اختیار نمود و نیز

۱- البرهان فی تفسیر القرآن، ذیل الآیه ۶۸، القصص ۳/۲۳۷، ح ۵؛ و مصباح الهدایه فی إثبات الولاية، الحدیث الرابع عشر، ص ۱۵۳

ص: ۱۴۲

خدای متعال مرا و اهل بیتم را بر تمام خلق اختیار نمود و ما را برگزید سپس مرا رسول قرار داد و علی بن ابی طالب را وصی من قرار داد سپس فرمود: و خلق را اختیاری نیست یعنی برای بندگان اختیاری قرار ندادم و لکن من اختیار می کنم کسی را که بخواهم، پس من و اهل بیتم از بین خلق برگزیده و اختیار شده خداوند هستیم .

با توجه به آنچه گفته شد به بررسی راه های اثبات امامت خاصه می پردازیم:

طریق اول: نصّ

یکی از راههایی که مقام امامت را بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای فرد یا افرادی ثابت می کند نصّ است .

اگر در مسأله ای، قرآن و یا گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صراحت داشته و احتمال خلاف در آن نباشد نصّ نامیده می شود . در ارتباط با مسأله امامت و خلافت جمعی از مسلمانان که اهل سنّت نامیده می شوند، گویند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله مطلبی نرسیده است و ایشان کسی را به جانشینی خود انتخاب ننموده اند بلکه امر خلافت به نظر امت و مردم واگذار شده است .

در مقابل اهل سنّت، شیعه می گوید به اضافه این که اهمیت مطلب پیشوایی بر امت اسلامی و نگهداری از کیان اسلام ایجاب می کند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بی توجه از این مسأله نگذرند و بعد از خود کسی را و یا کسانی

ص: ۱۴۳

را به جانشینی خود معرّفی نمایند مدارک روشن و دلیل های صریح از مکتب وحی گواه نصّ و تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسأله امامت است .

قسمتی از نصوص صریح و روشن که امامت و خلافت بلا فصل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را اثبات می کند به شرح زیر است:

اول: خدای تعالی می فرماید:

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» . (۱)

ای رسول! خویشان نزدیک خود را بیم ده .

آیه فوق که به نام آیه انذار نامیده شده است پیامبر گرامی اسلام را مأمور به انذار نسبت به خویشان نزدیک خود نموده است . در کتب تفسیر و تاریخ شیعه و سنّی نوشته اند که بعد از نزول آیه یاد شده پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدود چهل نفر را در منزل حضرت ابوطالب علیه السلام دعوت نمودند و حضرت علی علیه السلام مقداری غذا (آبگوشت) تهیه کردند، آنگاه که همه جمع شدند با همان غذای اندک همگان (که تمای آن غذا خوراک یکی از آنها بود) خوردند و سیر شدند . و پس از صرف غذا به همه آنان شیر نوشانیدند . آنگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ای پسران عبدالمطلب همانا به خدا قسم من سراغ ندارم جوانی در عرب که برای خویشانش چیزی آورده باشد که أفضل باشد از آنچه من آورده ام . (خیر دنیا و آخرت) و خداوند مرا امر فرموده است که شما را به آن دعوت کنم .

کدام یک از شما مرا بر این امر کمک می کنید . به گونه ای که برادر من و وصی و خلیفه من در میان شما باشد؟

ص: ۱۴۴

همه ساکت، علی بن ابی طالب علیه السلام که از همه آنان از نظر سن کوچکتر بودند گفت: من در این امر کمک شما و وزیر شما می باشم .

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: این است برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما از او شنوایی داشته و او را اطاعت کنید .

خویشان حضرت خندیدند و بر خاستند و به حضرت ابوطالب گفتند:

مأمور شدی از فرزندت اطاعت کنی و حرف او را بشنوی . (۱)

حدیث مذکور به سندهای دیگر با اندکی اختلاف در کتاب های حدیثی عامه و خاصه نقل شده است .

از حدیث فوق امامت و خلافت حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام بخوبی استفاده می شود و جای هیچ گونه تردیدی برای انسان منصف و آگاه باقی نمی گذارد و اهمیت مسأله ولایت و امامت را نیز می رساند زیرا

۱- کثیری از منابع شیعه و سنی این خبر را ذکر کرده اند که ما به بعضی از آنها اشاره می کنیم: الف تفسیر البرهان ذیل آیه ۲۱۴ شعراء ۳/۱۹۰ . ب مجمع البیان ذیل آیه ۲۱۴ شعراء ۷/۳۵۶ . ج جامع البیان، تفسیر طبری، ذیل آیه ۲۱۴، شعراء جزء ۱۹/۱۴۹، مجلد ۱۱ . د تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل، ذیل آیه ۲۱۴ شعراء، ۳/۴۰۰ . ه مسند الإمام احمد بن حنبل، مسند علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه، ۱/۱۱۱ . و مجمع الزوائد و منبع الفوائد، باب مناقب علی بن ابی طالب رضی الله عنه، باب فیما أوصی به رضی الله عنه، ۹/۱۱۳ . ز تاریخ الطبری، ذکر الخبر عما کان من أمر النبی صلی الله علیه و آله ۲/۶۳ . ح کنز العمال، فضائل علی رضی الله عنه ۱۳/۱۳۱، ح ۳۶۴۱۹ .

ص: ۱۴۵

در اولین دعوت آشکار در سطح خویشان پس از ابلاغ رسالت مسأله امامت و ولایت را پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مطرح فرموده اند.

سؤالی را که بعضی از اهل سنت در این مورد دارند این است که سنّ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حدود دوازده سال یا کمتر بوده است. ایمان در چنین سنّی قابل اعتماد نیست.

جواب این ایراد روشن است، زیرا علاوه بر این که استعداد و نبوغ حضرت امیرعلیه السلام برای همگان مشخص و از مسائل بدیهی است و در نتیجه از درک بالایی برخوردار بوده اند اگر چنین اشکالی در جریان حدیث فوق باشد در حقیقت اشکال و ایراد به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که چرا ایشان چنین ایمانی را پذیرفته اند و با توجه به این که بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله قطعاً ایرادی نیست؛ بنابراین جریان از استواری کامل برخوردار است.

دوم: خدای تعالی می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ». (۱)

ای پیامبر ابلاغ کن آنچه را که به سوی تو از جانب پروردگارت نازل گردیده است و اگر انجام ندهی پس رسالتی که از طرف خداوند به آن مأمور شده ای انجام نداده ای و خداوند تو را از مردم حفظ می کند.

آیه فوق با توجه به روایات معتبری که از عامّه و خاصّه رسیده است

ص: ۱۴۶

به صراحت خلافت بلافضل حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام را اثبات می کند .

توضیح: در ارتباط با آیه شریفه، مطالبی به شرح زیر تذکر داده می شود:

۱ از این آیه شریفه استفاده می شود مسأله مورد نظر خداوند، که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مأمور به ابلاغ آن شده اند مسأله بسیار مهمی است تا آنجا که اگر آن مطلب را ابلاغ نکنند گویی هرگز رسالت خود را ابلاغ نکرده اند .

۲ از آیه شریفه استفاده می شود که ابلاغ آنچه مورد نظر بوده بسیار بر حضرت ثقیل و سنگین بوده است و جهت سنگینی آن، احساس خطر پیامبر از طرف مردم بوده و بدین جهت قرآن فرموده است:

«وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» .

خداوند تو را از مردم حفظ خواهد کرد .

۳ این آیه شریفه در سوره مائده است و سوره مائده آخرین سوره ای است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است بنابراین بیمی از مشرکین نداشته اند زیرا کاملاً مشرکین مغلوب بودند بلکه معلوم می شود که بیمی از مسلمانان بوده است .

۴ آنچه حضرت مأمور به ابلاغ آن شده اند احکام فرعیّه مانند نماز و زکات و حج و روزه و مانند آن نبوده است، زیرا آنها ابلاغ شده بود و ترس از ابلاغ آنها نداشتند و مسلمانان هم با آنها مخالفت نداشته اند .

۵ آنچه از احادیث مختلف و متعدد استفاده می شود این است که جمعی از صحابه در مقام مخالفت با ولایت امیرمؤمنان علی علیه السلام بودند .

آنچه گفته شد بخوبی می رساند که آیه شریفه در ارتباط با ولایت و

ص: ۱۴۷

خلافت است و با توجه به آنچه گفته شد، روایات بسیار از عامه و خاصه نقل شده است که آیه شریفه در ارتباط با جریان غدیر خم و جمع نمودن رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را و ابلاغ آنچه را که بر حضرتش نازل شده است می باشد.

و در کتاب شریف غایه المرام هشتاد و نه حدیث از عامه در ارتباط با حدیث شریف غدیر خم نقل شده است.

۶ آنچه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم ابلاغ نموده اند به تصدیق عامه و خاصه نص بر مولی بودن حضرت علی علیه السلام بوده است. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بازگشت از مکه به غدیر خم رسیدند در آنجا توقف فرمودند و آنها که رفته بودند برگشته و آنها که عقب بودند رسیدند، آنگاه پس از بیان خطبه ای مهم، پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب علیه السلام را گرفتند و ایشان را برتر از همگان در علم و شجاعت و قضاء و همه فضائل معرفی نموده و اعلام کردند که به همین نزدیکی من از میان شما می روم و آنگاه فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» هر که من مولای او هستم علی (علیه السلام) مولی او است.

۷ بدیهی است که کلمه مولی در گفتار عموم به معنای صاحب اختیار است و اگر به معنای دوست و عبد و معانی دیگر باشد احتیاج به شاهد و قرینه دارد.

۸ علاوه بر آنچه گفته شد از کلمه مولی خود بخود همان صاحب

۱- غایه المرام، الباب السادس عشر، فی النص علی أمير المؤمنين من رسول الله صلی الله علیه و آله فی یوم غدیر خم، ۱/ ۲۶۷.

ص: ۱۴۸

اختیار به ذهن عموم سبقت می‌گیرد نه معانی دیگر، در این مورد دو شاهد دیگر موجود است که کلمه مولی در بیان حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله [مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ] مقصود صاحب اختیار است .

الف بدیهی است که مولی نسبت به خود حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله به معنای صاحب اختیار است و حضرتش آنچه برای خود اعلام نموده و مورد قبول بوده است برای حضرت امیر علیه السلام نیز ابلاغ نمودند پس مولی در مورد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هم به معنای صاحب اختیار است .

ب در ابتدای بیان پیامبر صلی الله علیه و آله این جمله را بسیاری از راویان حدیث نقل نموده اند که فرمودند:

«ألست أولى بأنفسكم منكم؟ قالوا: بلى»

آیا من سزاوارتر و صاحب اختیارتر از خود شما به شما نیستم؟! گفتند: این چنین است . سپس فرمودند: «من كنت مولاة فعلی مولاة» هر کس من مولای او هستم پس این علی است که مولای اوست .

بنابراین بدیهی است که مقصود از مولی همان صاحب اختیار می باشد .

اگر گفته شود: (چنان که بعضی از اهل تسنن گفته اند) کلمه مولی به جهت آن که به معانی مختلفی همانند صاحب اختیار و سید و عبد (بنده) و دوست می آید، پس کلمه مولی مجمل است و نمی تواند سند و دلیل برای ادعای شیعیان گردد .

می‌گوییم: با توجه به آنچه بیان شد هرگز کلمه مولی مجمل نیست و اگر اصرار شود که کلمه مولی مجمل است، گوئیم که این اهانت و

ص: ۱۴۹

جسارت به ساحت مقدّس پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله است، زیرا اگر کلمه مولی مجمل باشد، تمام زحماتی که در روز غدیر کشیده شده بیهوده بوده، و توقف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و حجاج که بالغ بر صد هزار نفر بوده اند کاری عبث و بی نتیجه می شود، چرا که بر فرض مجمل بودن کلمه مولی رسول اکرم صلی الله علیه وآله مطلبی را فرموده اند که قابل فهم نیست و افراد نمی توانند از آن معنای روشنی را بفهمند؛ بدیهی است که این نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله بسیار ناروا است .

اکنون گوئیم با توجه به مطالب گذشته جریان غدیر خم از دلیل های روشن و صریح است که خلافت بلا فصل حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام را اثبات می کند .

سوم: از دلیل هایی که خلافت بلا فصل حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام را اثبات می کند و نصّ بر امامت حضرتش می باشد حدیث منزلت است .

قال رسول الله صلی الله علیه وآله لعليّ عليه السلام: «أنت منّي بمنزلة هارون من موسى إلاّ أنّه لا نبيّ بعدی». (۱)

این حدیث در کتب شیعه و سنی نقل شده است .

صحیح مسلم نقل می کند که معاویه به سعد گفت: چرا به علی دشنام نمی دهی؟ سعد گفت: چگونه کسی را دشنام دهم که سه فضیلت دارد و من دوست داشتم اگر

۱- شواهد التنزیل ذیل آیه ۵۹/النساء ۱/۱۹۰ حاکم حسکانی پس از نقل اسنادی از این حدیث می گوید: استاد ما ابوحازم می گفت: من این حدیث را به پنج هزار سند استخراج نمودم .

ص: ۱۵۰

یکی از آن فضائل را می داشتم هر چه از بهترین اموال می داشتم می دادم .

۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بعضی از غزوات او را به جای خود در مدینه قرار دادند . حضرت علی علیه السلام گفتند: ای رسول خدا، آیا مرا با زنان و کودکان باقی می گذارید؟ حضرت فرمودند: آیا دوست نمی داری که جایگاه تو نسبت به من، جایگاه هارون نسبت موسی باشد جز این که پس از من پیامبری نخواهد بود .

۲ و شنیدم پیامبر در روز خیبر فرمود: هر آینه پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند، روز موعود که رسید افراد گردن کشیده خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله نشان می دادند (تا آن که شاید به نظر حضرت آمده و انتخاب شوند)، فرمود: علی علیه السلام را برایم بخوانید . حضرت علی علیه السلام آمدند در حالی که چشمشان درد می کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله کمی از آب دهان خود را در چشم علی علیه السلام افکند (عارضه چشم سریعاً بر طرف شد) و پرچم را به دست امیرالمؤمنین دادند و خداوند پیروزی را به دست او قرار داد .

۳ و چون این آیه شریفه نازل شد: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ

ص: ۱۵۱

أَبْنَائِنَا وَأَبْنَائِكُمْ» (۱)

رسول خداصلی الله علیه وآله، علی و فاطمه و حسن و حسین را خواند سپس عرضه داشت: «خدایا اینان اهل من هستند.» (۲)

از این حدیث شریف فضیلت و برتری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از همه اصحاب بخوبی استفاده می شود. و از بخش اول حدیث خلافت بلا فصل حضرت علی علیه السلام استفاده می گردد، زیرا موقعیت و منزلت حضرت هارون نسبت به حضرت موسی، خلافت و وزارت بوده است پس موقعیت حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نیز همان خلافت خواهد بود.

اگر گفته شود: این جریان منزلت و به جای حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بودن مقطعی است نه دائمی، در آن موقع که پیامبر اکرم به جنگ تبوک رفتند حضرت علی علیه السلام به جای حضرت بودند. دوام و استمرار برای این منزلت نیست بلکه مقطعی و فصلی بوده است.

می گوییم: گر چه بیان این مطلب، از مقطع خاصی بوده است ولی

۱- آل عمران/۶۱. این آیه در جریان مباحثه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با نصاری نجران نازل شد، که در این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام نفس پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معرفی شده اند و این آیه از بالاترین فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام است. و سنی و شیعه اقرار دارند که مقصود از ابنائنا در آیه امام حسن و امام حسین علیهما السلام و مقصود از نساننا حضرت زهراعلیها السلام و مقصود از أنفسنا امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند.

۲- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب من فضائل علی بن ابی طالب رضی الله عنه، ۴/۱۸۷۱.

ص: ۱۵۲

خود مطلب کلیت دارد؛ به شهادت روایات دیگری که بدون اینکه مقطعی در کار باشد مسأله منزل را اعلام فرمودند و نیز اگر کلیت نداشته باشد جمله «الما» (جز این که بعد از من پیامبری نیست) معنایی ندارد، این جمله همان تداوم منزلت را مشخص می‌سازد و به جانشینی و خلافت استمرار و تداوم می‌بخشد.

در خاتمه قسمت اول (اثبات خلافت بلا فصل حضرت علی علیه السلام از راه نصّ) تذکر داده می‌شود کتاب‌های متقن و محکم و روشن در این خصوص بسیار نوشته شده است و تنها در کتاب قیم و ارزنده یکی از بزرگان و علماء متأخر به نام «مصباح الهدایه فی اثبات الولاية» تألیف مرحوم آیه الله بهبهانی (رامهرمزی) چهل حدیث در تفسیر چهل آیه در این مورد آمده است و از گذشته تا حال بزرگان در این مورد اتمام حجّت نموده و کتب فراوان به زبانهای مختلف در اختیار مردم و قشرهای مختلف گذارده اند.

طریق دوم:

با توجه به وجود نصّ و تصریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در موارد متعدّد و به گونه‌های مختلف از ابتداء تا آخر بعثت، و در سفر و حضر و در اجتماع بزرگ و کوچک؛ نیازی به استدلال برای خلافت حضرت امیرعلیه السلام از راه دیگر نیست ولی چون راههای دیگر هم برای اثبات مطلب فوق وجود دارد صرف نظر از مسأله نصّ، اختصاراً به راه‌های دیگر هم اشاره می‌شود.

ص: ۱۵۳

راه دیگری که برای اثبات امامت و خلافت بلافضل حضرت امیر مؤمنان علیه السلام از آن استفاده شده است ادّعی امامت همراه با معجزه و کرامت است .

تردید نیست که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام ادّعی خلافت بلافضل بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نموده و فرموده اند که منم منصوب از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله به امر خداوند به سمت خلافت . ادّعی حضرت خلافت را از بدیهیات است که مورد قبول همه است . (۱)

و همراه با این ادّعا معجزات بسیار از قبیل ردّ شمس (برگشت خورشید) و کندن درِ خیبر، و مکالمه با حیوانات و مانند آن از حضرتش بسیار نقل شده است .

چنانچه در بحث اعجاز گفته شد اگر ادّعی امامت همراه با کرامت باشد دلیل صدق و راستگویی صاحب آن است و در غیر این صورت لازم می آید که خداوند اسباب گمراهی برای بندگانش به وجود آورده باشد .

زیرا بدیهی است اگر چنین ادعایی باشد و مدعی آن دروغ بگوید خداوند به دست دروغ گو خرق جریان طبیعت نموده و روشن است که خداوند به دست دروغ گو خرق جریان اسباب طبیعی را نمی کند .

طریق سوم

راه سوّمی که برای اثبات امامت و خلافت بلافضل حضرت

۱- در کتاب شریف الغدیر، علامه امینی رحمه الله بخشی از این گونه روایات را از طریق عامه مطرح نموده اند . المناشده و الإحتجاج بحديث الغدير الشريف ۱/۱۵۹ الی ۲۱۳ .

ص: ۱۵۴

امیرمؤمنان از آن استفاده شده است بررسی امتیاز و فضائل متناسب برای خلافت است .

توضیح: با توجه به آنچه در قسمت اول و دوم گفته شد نیازی به استفاده از راه سوم نیست ولی همان طور که در قسمت دوم گفته شد صرف نظر از دو راه گذشته راه سوم هم برای اثبات مطلب مورد نظر راه مستقل و کفایت کننده ای است .

شکی نیست که اداره جامعه اسلامی از نظر علمی و عملی و اجتماعی و حفظ کیان مکتب وحی از انحراف و تحریف و رفع اختلاف در موارد گوناگون و بخصوص در فهم مکتب به علت برداشتهای مختلف مسلمانها و دفع دشمنان دین به صورت احتجاج و بحث و به صورت جنگ و جهاد به سرپرست لایق و شایسته بستگی دارد و هر چه صفات ارزنده و امتیازات مهمه از قبیل، آگاهی بهتر، عدالت بیشتر، شجاعتی افزون تر، و سخاوتی چشم گیرتر در فرد پیشوا و سرپرست جامعه اسلامی باشد حفاظت بر تمامی شئون اسلامی بیشتر و بهتر خواهد شد .

بنابراین اگر بنا شود که سرپرست جامعه اسلامی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انتخاب شود، با اینکه گفته شد که انتخاب امام و خلیفه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به حکم عقل و نقل در عهده خداوند است و راهی برای انتخاب خلق در این مورد نیست باز هم با صرف نظر از آنچه گفته شد، انتخاب سرپرست شایسته لازمه اش انتخاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است .

شخصیتی که همراه با اصالت خانوادگی امتیازات علمی و عملیش از مرز کفر تا مرز ایمان همه را در مقابل حضرتش خاضع و خاشع نموده است . شخصیتی که دانشمندان و شخصیت های علمی جهان و افراد

ص: ۱۵۵

برجسته و نابغه انسانیت سر تعظیم در مقابل دانش و بینش و فضیلت و انسانیت حضرتش فرود آورده اند و شعار علمیش آن است که:

«سلونی قبل أن تفقدونی» (۱)

هر چه می خواهید از من سؤال کنید و اعلام می فرماید که من به راه های آسمان ها از راه های زمین آگاه ترم . (۲)

انسانی که عدالتش حیرت انگیز است . تا آنجا که فرموده است:

«والله لأذن أبيت على حسك السعدان مسهداً، وأجزّ في الأغلال مصفداً أحب إليّ من أن ألقى الله ورسوله يوم القيامة ظالماً لبعض العباد، و غاصباً لشيء من الحطام...» (۳)

سوگند به خداوند اگر شب تا به صبح روی خارهای سوزان در غل و زنجیر بسته باشم و کشانده شوم محبوب تر است نزد من از این که خداوند و رسول اکرم را در روز قیامت ملاقات کنم در حالی که به بعضی از بندگان خدا ظلم کرده و اندکی از مال مردم غصب کرده

۱- بحار الانوار، کتاب الإحتجاج، باب ۸، ح ۱، ۱۰/۱۱۷.

۲- جمله یاد شده کنایه از احاطه علمی به هستی است، و اعلم بودن آن حضرت که به راه های آسمانی به معنای تفاوت علم ایشان نسبت به راه های زمین و آسمان نیست بلکه تعبیر اعلم بودن به خاطر اکثریت معلومات آسمانی نسبت به معلومات ارضی است .

۳- نهج البلاغه، (فیض الاسلام)، کلام ۲۱۵، در وصف آن که خود از ظلم و ستم و تعدی بر کنار است . ص ۷۱۳.

ص: ۱۵۶

باشم .

انسانی که همگان به او محتاج و او به هیچ کس نیاز ندارد و همچون خورشید تابان نور وجودش تیره گیهای جهل را روشن ساخته است، انسانی که دشمنان در اثر دشمنی و دوستان از ترس شان فضائلش را پنهان نموده اند ولی با این همه، فضائلش جهان را مبهوت ساخته است.

انسانی که زندگی علم و مرگ جهل است و یک سخن کوتاهش در هر مجمع علمی که مطرح شود، در اطراف آن کلام، همگان سخن بگویند مثل سخن حضرتش بر سخنان دانشمندان مثل نور نسبت به ظلمت است، بدیهی است که اگر فرض انتخاب هم شود انتخاب شایسته، انتخاب حضرت خواهد بود و بس، زیرا انتخاب مفضل بر افضل به حکم عقل باطل، و انتخاب افضل لازم و واجب است .

در پایان این بحث عبارات متقن و استوار مرحوم سلطان المحققین خواجه نصیرالدین طوسی رحمه الله را در بحث امامت نقل نموده و ترجمه و توضیح داده می شود .

[وجوب النصّ علی الإمام]

والعصمه تقضی النصّ، و سیرته علیه السلام . [إمامه أمير المؤمنين علی بن أبی طالب علیه السلام]

و هما مختصّان بعلیّ علیه السلام

«سَلِّمُوا عَلِيَّهٖ بِأَمْرِهِ الْمُؤْمِنِينَ» و «أَنْتَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي» و غیرهما .

و لقوله تعالى: «إِنَّمَا وَرِثَتُكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»

ص: ۱۵۷

و إنما اجتمعت الأوصاف في عليّ عليه السلام .

و لحديث الغدير المتواتر، و لحديث المنزله المتواتر، و لاستخلافه على المدينة فيعمّ للإجماع .

و لقوله صلى الله عليه وآله: أنت أخي و وصيّي و خليفتي من بعدى و قاضى دينى بكسر الدال .

ولأنه أفضل و امامه المفضول قبيحه عقلاً .

و لظهور المعجزه على يده، كقلع باب خيبر، و رفع الصخره عن القلب، و محاربه الجنّ و ردّ الشمس، و غير ذلك .

و ادعى الإمامه فيكون صادقاً .

و لسبق كفر غيره فلا يصلح للإمامه، فيتعيّن هو عليه السلام . (۱)

ترجمه و توضیح

عصمت و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقتضاء می کند نص و تصریح بر امام را . (۲)

۱- تجرید الاعتقاد، المقصد الخامس فی الإمامه، ص ۲۲۳ .

۲- توضیح عبارت فوق این است که امام، به حکم عقل، باید معصوم باشد، در غیر این صورت رفع اختلاف بین امت نشود و نیز دین حقیقی مشخص نگردد و اما چه کسی معصوم است؟ کسی نمی داند و از امور خفیه است و جز خداوند کسی نمی داند پس باید امام به نصّ و تصریح پیامبر صلی الله علیه و آله که از طرف خداوند مطلع می شود معلوم و معین گردد و نیز سیره و روش پیامبر اکرم اهمیت دادن به اسلام و رها نکردن مسلمین است زیرا پیامبر گرامی که به کوچکترین امر مربوط به دین و امت اسلامی کمال اهمیت را می دادند تا آنجا که از تعلیمات مکتب حضرتش این است که فرمود: «من أصبح ولا يهتم بأمر المسلمین فليس بمسلم» (هر کس صبح کند و اهمیت به امور مسلمانها ندهد مسلمان ارزنده نیست) چگونه امت اسلامی را با آن همه گسترش که در مسائل اسلامی وجود دارد رها می نماید؟ و چگونه با آن همه زمینه اختلاف که کاملاً مشخص و روشن بود و با آن همه درایت که در حضرتش وجود داشت و با آن همه اهتمام که به امر هدایت داده می شود امتی را بدون سرپرست و امی گذارد؟ بنابراین لزوم عصمت سرپرست و سیره و روش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اقتضاء می کند که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت به مسأله خلافت و امامت نص رسیده باشد .

ص: ۱۵۸

و این دو (عصمت و نص) منحصر به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام است. (۱)

نص جلی و روشن در سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن است که فرمود: سلام کنید بر علی با عنوان امیرمؤمنان، و فرمود: تو خلیفه ای پس از من و احادیثی غیر این دو حدیث.

و به دلیل قول خداوند متعال: همانا ولیّ شما خدا و رسول خدا است و کسانی که ایمان آورده اند، آنان که به پا می دارند نماز را، و می پردازند زکات را در حال رکوع. (۲)

۱- پس از این که در جمله اول لزوم عصمت در امام و در نتیجه لزوم نص از طرف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اشاره شده است شخص معصوم و فرد مورد نص بازگو گردیده و بیان شده است که آن شخص حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است زیرا با اثبات لزوم عصمت و در نتیجه نص بدیهی است که فرد مصداق و مورد آن به اتفاق آنان که عصمت و نص را لازم دانسته اند و قول مخالف را ابطال نموده اند علی علیه السلام است.

۲- یکی از مهمترین نصوص وارده برای اثبات ولایت و خلافت بلا-فصل امیرالمؤمنین علیه السلام آیه ۵۵ سوره مائده است که معروف به آیه ولایت است «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» تقریب دلالت آیه به این نحو است که خداوند متعال در این آیه به مؤمنین اعلام می دارد که ولیّ و سرپرست و صاحب اختیار شما در امور دین و دنیا اولّ خود حضرت حق است، دوّم پیامبرش، سوّم مؤمنینی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع در نماز صدقه می دهند. ولیّ اولّ و دوّم که خدا و رسولش باشند معلوم و مبین است و لکن ولیّ سوّم بصورت مجمل و با اشاره بیان شده است که وقتی به تفاسیر و روایات ذیل آیه و شأن نزول مراجعه شود این مورد هم مبین می گردد، چرا که سنّی و شیعه شأن نزول این آیه را انگشتر بخشیدن امیرالمؤمنین علیه السلام به سائل در حال رکوع نماز در مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند. جهت تنقیح بحث به تفاسیر و کتب آیات الولاية مراجعه شود.

ص: ۱۵۹

و تمامی این صفات در حضرت علی علیه السلام جمع است .

و به دلیل جریان غدیر خم که فراوان نقل شده و متواتر است .

و به دلیل حدیث منزلت که متواتر است و جانشین قرار دادن پیامبر اکرم حضرت امیرعلیه السلام را در مدینه و این خلافت، عمومیت دارد به خاطر اجماع (۱) ...

و به دلیل فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام که تو برادر من و وصی من و خلیفه بعد از من می باشی و اداء کننده بدهی من هستی، و به دلیل اینکه علی علیه السلام افضل است از دیگران و امامت آن که افضل نیست عقلاً

۱- یعنی هر کس خلافت در مدینه را قبول داشته باشد خلافت در غیر مدینه را نیز قائل می باشد .

ص: ۱۶۰

پسندیده نیست، و به دلیل ظهور معجزه به دست علی علیه السلام، مانند کندن در خیبر، برداشتن سنگ سنگین از سر چاه، و جنگ با جن، و برگشت خورشید و غیر این معجزات همراه با ادعای امامت (این بروز معجزات همراه با ادعای امامت) دلیل بر راستگویی ایشان است و به دلیل این که غیر از حضرت امیر علیه السلام آنها که ادعای خلافتشان شده است سابقه کفر دارند (۱) پس شایسته برای امامت نیستند و در نتیجه امامت حضرت امیر علیه السلام متعین و قطعی است.

۱- یکی از شرایط امام این است که سابقه کفر نداشته باشد و حال آنکه هر سه خلیفه قبل از امیرالمؤمنین علیه السلام که ادعای خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را داشته اند سابقه کفر و بت پرستی دارند و این مطلب در آیه ۱۲۴ سوره بقره تبیین شده است. «وَ اِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرٰهٖمَ رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّیْ جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِیْ قَالَ لَا اِنۡتَ اِلَّا عَهْدِیَ الظَّالِمِیۡنَ» حضرت ابراهیم علیه السلام پس از آن امتحانات و رسیدن به نبوت و اولوالعزمی و مقام خلیفیت بمقام امامت نائل آمد، سپس حضرت ابراهیم علیه السلام این مقام را برای ذریه اش هم درخواست فرمود. خداوند در جواب می فرماید «لَا اِنۡتَ اِلَّا عَهْدِیَ الظَّالِمِیۡنَ» امامت که عهدی از جانب خداست به ظالمان نمی رسد. و ظالم اعم است از ظلم به حق که شرک و کفر و ضلالت باشد، یا ظلم به غیر که انواع آزار و تجاوزات را شامل می شود و ظلم به نفس که فسق و فجور و مطلق معاصی باشد، بنابراین هر غیر معصومی ظالم است و عهد خداوند و امامت تنها به معصومین می رسد و غیر معصوم از این فیض محروم است. نتیجه اینکه: فقط امیرالمؤمنین علیه السلام لایق خلافت بلا فصل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است چرا که هیچ سابقه کفر و ضلالتی را ندارد.

ص: ۱۶۱

امامت سایر ائمه تا حضرت مهدی علیه السلام**اشاره**

امامت امامان پس از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام تا امام زمان حضرت مهدی صلوات الله علیهم اجمعین نیز به دلیلهای سه گانه گذشته نصّ و ادعای امامت همراه با کرامت و افضلیت ثابت است .

الف) نص

از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر هر یک از معصومین (دوازده امام) به تفصیل با اسم و نشان حدیث های بسیار رسیده است و نیز به صورت کلی و این که امامان پس از من دوازده امام می باشند احادیث فراوان از حضرتش رسیده است و این روایات را شیعه و سنی نقل نموده اند و هر یک از آنان نیز به ترتیب به امام بعد از خود تصریح فرموده اند که به بعضی از آنها تذکر داده می شود:

۱ مرحوم علامه حلی در بحث امامت می فرماید:

«و استدللّ علی ذلك بوجوه ثلاثه (الأول) النقل المتواتر من الشيعة خلفاً عن سلف فأنه يدلّ علی إمامه كلّ واحد من هؤلاء بالتنصيص وقد نقل المخالفون ذلك من طرق متعدده تاره علی الإجمال و اخرى علی التفصیل، كما روی عنه صلی الله علیه و آله متواتراً أنه قال للحسين علیه السلام هذا إبنی إمام إبن إمام أخو إمام

ص: ۱۶۲

أبو أئمه تسعه تاسعهم قائمهم. (۱)

بر اینکه امامان پس از پیامبر دوازده امام می باشد به سه وجه استدلال شده است: اول: از جانب شیعه توسط بزرگان به نقل متواتر رسیده که بر همه دوازده امام نص داریم و مخالفین (اهل تسنن) نیز از طریق های متعدد تاره به اجمال و تاره به تفصیل، ادعای اجماع کرده اند چنانچه از رسول معظم اسلام صلی الله علیه وآله به نقل متواتر رسیده که به امام حسین علیه السلام فرموده اند: این فرزند من امام و فرزند امام و برادر امام و پدر نه امام می باشد که نهمین آنها قائم آنها است.

۲ مسلم بن الحجاج از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند :

«لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة أو يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قریش» (۲)

دین ثابت و استوار خواهد بود تا قیامت تا این که دوازده خلیفه و جانشین بر شما باشد که همه آنان از قریش هستند .

۱- کشف المراد، المقصد الخامس، المسألة الثامنة في إمامه باقی الائمه علیهم السلام ۴۲۳ در اینجا مناسب است جهت ملاحظه احادیث به کتاب شریف منتخب الأثر فی الإمام الثانی عشر علیه السلام، الفصل الأول، الباب السابع، فیما يدلّ علی الأئمة الاثنی عشر و أنّ تسعه منهم، ص ۱۲۲ الی ۱۳۹ مراجعه شود .

۲- صحیح مسلم، کتاب الإمامه، باب الناس تبع لقریش والخلافه فی قریش، ۳/۱۴۵۳، ح ۱۰ .

ص: ۱۶۳

۳ علامه مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) از کمال الدین شیخ صدوق (رحمه الله علیه) نقل می کند که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله هنگام ولادت حضرت امام حسین علیه السلام به حضرت زهرا علیها السلام فرمودند:

«الأئمة بعدی: الهادی علیّ والمهتدی الحسن، الناصر الحسین، المنصور علیّ بن الحسین، الشافع محمّد بن علیّ، النّفاع جعفر بن محمّد، الأمين موسی بن جعفر، الرضا علیّ بن موسی، الفعّال محمّد بن علیّ، المؤمن علیّ بن محمّد، العلام الحسن بن علیّ، ومن یصلی خلفه عیسی بن مریم...» (۱)

روز ولادت حضرت امام حسین علیه السلام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به یاد جریان عاشورای حضرت امام حسین علیه السلام گاهی گریان می شدند . پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای توجه دختر عزیز شان به نعمت های بزرگ خداوند و در حقیقت در مقام تسلیت ایشان هر یک از امامان را با نام و نشان یادآوری نمودند .

ب) ادعای امامت همراه با کرامت

راه دیگری که امامت امامان را بعد از حضرت علی علیه السلام ثابت می کند

۱- بحار الأنوار، تاریخ الامامین الهمامین، باب ولادتهما وأسمائهما و...، ۴۳/۲۴۹، ح ۲۴ .

ص: ۱۶۴

این است که هر یک از امامان ادعای امامت نموده اند و کرامت و معجزاتی هم از آنان فراوان دیده شده است و در کتب مفصله نقل گردیده است. (۱)

ج) فضائل و شایستگی های آنان

راه دیگری که اثبات امامت ائمه معصومین علیهم السلام را می کند شایستگی و فضائل آنها است .

بدون تردید هر کس در زندگی معصومین علیهم السلام بنگرد بخوبی و در کمال وضوح در می یابد که این شخصیتها از نظر علم و حلم و شجاعت و سخاوت و عدالت و آنچه شایستگی برای خلافت را می رساند بصورت کامل دارا بوده اند .

کمالات جسمی و روحی و کمالات علمی و اخلاقی این بزرگواران شگفت آور و سرمشق همه انسانها می باشد .

در پایان این قسمت مناسب است که گفتار سلطان المحققین مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی نیز مانند بحث گذشته یادآوری شود .

مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی در کتاب تجرید العقائد در بحث فوق فرموده است:

«والنقل المتواتر دلّ علی الأحد عشر، ولوجوب العصمه، و إنتفائها عن غیرهم، و وجود الکمالات فیهم.» (۲)

۱- در زندگی هر یک از معصومین علیهم السلام ادعای امامت همراه با اعجاز در کتابهای حدیث فراوان نقل شده است .

۲- تجرید الاعتقاد، المقصد الخامس فی الإمامه، الإثنی عشر، ص ۲۹۳ .

ص: ۱۶۵

نقل متواتر و فراوان، دلالت بر امامت یازده امام بعد از حضرت علی علیه السلام دارد و نیز وجوب عصمت و نبود عصمت در غیر امامان شیعه و وجود کمالات و امتیازات (علمی و عملی و اخلاقی) در ائمه علیهم السلام دلیل امامت ایشان است .

مسئله طول عمر و غیبت طولانی حضرت مهدی علیه السلام

از مسائلی که در بحث امامت مناسب است بحث شود مسائل مربوط به امام دوازدهم حضرت حجه بن الحسن العسکری صلوات الله و سلامه علیه می باشد .

این بحث مسائل مختلف و مطالب مبسوطی را شامل است و با توجه به اینکه در نوشته حاضر بنا به اختصار است لذا بصورت خلاصه به مسأله یاد شده می پردازیم .

الف) اصل امامت امام دوازدهم مانند امامت بقیه امامان بر اساس نص استوار است و وجود مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام به امامت امام دوازدهم خبر داده و صریحاً خصوصیات مربوط به حضرتش را بیان نموده اند .

کتاب شریف منتخب الاثر به نقل از کتابهای اهل سنت ۶۵۷ حدیث در مورد بشارت ظهور حضرت مهدی علیه السلام نقل می کند، [\(۱\)](#) که در این

۱- منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر علیه السلام الفصل الثانی، الباب الاول فیما یدل علی ظهوره و خروجه، ص ۱۹۱ .

ص: ۱۶۶

قسمت به ذکر یک حدیث از عامه و یک حدیث از خاصه از کتاب مذکور اکتفاء می شود .

۱ سنن ابی داود از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله روایت کرده:

«لو لم یبق من الدهر إلّا یوم لبعث الله رجلاً من أهل بیتی یملاءها عدلاً کما ملئت جوراً» . (۱)

اگر نماند از روزگار مگر یک روز، خداوند در آن روز مردی را از اهل بیت من آشکار می سازد که زمین را پر از عدل و داد کند همان طور که پر از ظلم و جور شده باشد .

۲ دلائل الامامه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند:

«لا تقوم الساعه حتی یملاء الأرض ظلماً و عدواناً ثم یرج من عترتی أو قال: من أهل بیتی یملاءها قسطاً و عدلاً، کما ملئت ظلماً و عدواناً» . (۲)

قیامت بپا نخواهد شد تا آن که زمین را بی عدالتی و دشمنی فراگیرد پس از آن مردی از عترت من خارج می شود یا آن که فرمود: از اهل بیت من که زمین را از عدالت و دادگری پر می کند همان طور که از ظلم و ستم پر شده است .

۱- سنن ابی داود، جزء الرابع، کتاب المهدی، ص ۱۰۷، حدیث ۴۲۸۳ و منتخب الاثر، الفصل الثانی، الباب الأوّل، ص ۱۹۳، حدیث ۶ .

۲- دلائل الامامه، معرفه وجوب القائم علیه السلام و أنّه لابدّ أن یكون، ص ۴۶۷ و مسند أحمد بن حنبل، مسند ابی سعید الخدری، ۳/۳۶ .

ص: ۱۶۷

در کتاب شریف منتخب الاثر، ۳۸۹ حدیث در این که حضرت مهدی علیه السلام از عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و از اهل بیت و ذریه آن حضرت می باشند نقل شده است. (۱)

و نیز ۴۸ حدیث در این که اسم حضرت مهدی علیه السلام اسم پیامبر صلی الله علیه وآله و کنیه ایشان کنیه آن حضرت و ایشان شبیه ترین مردم از نظر سیما و شمائل و از نظر گفتار و رفتار به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می باشند آمده است. (۲)

و نیز ۲۱۴ حدیث در این که حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است روایت شده است. (۳)

و نیز ۱۹۲ حدیث، در اینکه حضرت مهدی علیه السلام از فرزندان حضرت زهرا علیها السلام است نقل کرده است. (۴)

و نیز ۱۰۷ حدیث در این که حضرت مهدی علیه السلام از اولاد حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام می باشند نقل نموده است. (۵)

و همچنین در ارتباط با انتساب به هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام

۱- منتخب الاثر، الفصل الثانی الباب الثانی فیما یدل علی أنه من عتره رسول الله صلی الله علیه وآله و من اهل بینه و ذریته، ص ۲۳۲

۲- منتخب الاثر، الفصل الثانی، الباب الثالث فی أن اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه وآله و کنیته و أنه أشبه الناس به شمائلًا و ..، ص ۲۳۶.

۳- منتخب الاثر، الفصل الثانی، الباب الخامس فی أنه من ولد أمير المؤمنين علی علیه السلام، ص ۲۴۳.

۴- منتخب الاثر، الفصل الثانی الباب السادس فی أنه من ولد سیده النساء العالمین فاطمه الزهراء علیها السلام، ص ۲۴۷.

۵- منتخب الاثر، الفصل الثانی، الباب السابع فی أنه من اولاد السبطين الحسن والحسین علیهما السلام، ص ۲۵۱.

ص: ۱۶۸

دیگر تا حضرت عسکری علیه السلام روایات بسیار از عامه و خاصه نقل نموده است تا آنجا که ۱۳۶ حدیث در این که حضرت مهدی دوازدهمین امام و آخر امامان می باشد نقل کرده است. (۱)

و بخوبی از مدارک مربوطه مشخص می شود که حضرت مهدی علیه السلام فرزند بلا فصل امام حسن عسکری علیه السلام می باشند.

در اینجا مناسب است یک حدیث از احادیث بسیار که بعضی از خصوصیات حضرت مهدی صلوات الله علیه در آن حدیث آمده است از همان کتاب شریف فصل دوم که از کتاب شریف کمال الدین مرحوم شیخ صدوق (رحمه الله علیه) نقل شده، متذکر شویم.

عن عبدالعظیم بن عبدالله الحسنی عن الإمام محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام عن آبائه عن أمير المؤمنين قال: للقائم منّا غيبه أمدها طويل كأنی بالشیعه یجولان جولان النعم فی غيبه یطلبون المرعی فلا یجدونه، ألا فمن ثبت منهم علی دینه و لم یقس قلبه لطول غيبه امامه فهو معی فی درجتی یوم القیامه ثم قال: إن القائم منّا إذا قام لم یکن لأحد فی عنقه بیعه فلذلک تخفی ولادته، ویغیب شخصه. (۲)

از حضرت عبدالعظیم حسنی از حضرت امام جواد علیه السلام

۱- منتخب الاثر، الفصل الثانی، الباب الرابع والعشرون فیما یدل علی أنه الثانی عشر من الأئمه و خاتمهم علیهم السلام، ص ۳۰۴.

۲- منتخب الاثر، الفصل الثانی، الباب السابع والعشرون، فی أن له غيبه طویلہ إلى أن یأذن الله تعالی له بالخروج، ص ۳۱۷، ح ۳.

ص: ۱۶۹

از پدران بزرگوارش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند:

برای قائم ما غیبت طولانی است گویی می بینم که شیعیان همچون گوسفندان حیرت زده که چراگاهی طلب کنند و نیابند حیران گردند آن کس که در آن روزگار ثابت بماند به دین خود و به خاطر طولانی شدن غیبت حضرت مهدی علیه السلام قلبش را قساوت نگیرد او با من است در درجه من (در جمع و گروه ایشان) روز قیامت آنگاه فرمود:

همانا قائم ما هرگاه قیام کند بیعت هیچ کس در گردن ایشان نیست و برای همین است که ولادت ایشان پنهان و شخص ایشان هم غائب از نظرها می باشند .

ب) در مورد طول عمر و غیبت طولانی حضرت مهدی صلوات الله علیه مانند اصل امامت آن حضرت نص و بیان صریح از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و هر یک از امامان معصوم علیهم السلام رسیده است و همه آن بزرگواران از مشخصات و نشانه هایی که برای آن حضرت بیان فرموده اند طول عمر و طول غیبت و برقراری عدالت در جهان هنگام ظهور آن حضرت می باشد .

بنابراین همان طور که اصل امامت حضرت مهدی علیه السلام بر اساس نص و بیان صریح و روشن پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام استوار است خصوصیات مربوط به آن حضرت نیز این چنین است و کتابهای بسیاری در این موضوع تألیف شده، از جمله دو کتاب ارزنده کمال الدین

ص: ۱۷۰

مرحوم صدوق و منتخب الاثر.

آنچه در این مورد (طول عمر و غیبت طولانی) جهت رفع استبعاد و بعید شمردن و ناباوری بعضی از افراد تذکر داده می شود مطلب قابل توجه زیر است:

مطالبی که انسان با آنها برخورد می کند از سه صورت زیر بیرون نیست .

۱ بعضی از مطالب ضد عقل است و عموم عقلاء آن را ضد عقل می یابند . مثل این که کسی مطلبی را بگوید که لازمه اش اجتماع ضدین و یا اجتماع نقیضین و امثال آنها باشد .

و یا به عبارت دیگر: بعضی از مطالب، قابل قبول برای هیچ عاقلی نیست و با عقل عموم عقلاء سازگار نبوده و از نظر عموم، عقلاً محال است مثلاً اگر کسی بگوید: دو به اضافه دو مساوی با پنج می باشد بدیهی است هنگام برخورد با چنین مطلبی سریعاً حکم به بطلان و محال بودن آن می شود و جای هیچ گونه تردیدی در نادرستی آن نیست .

۲ بعضی از مطالب، مطالبی است که به عکس مطلب اول، کاملاً برای عقل روشن و به هر کس گفته شود سریعاً می پذیرد و حکم به درستی آن می کند مانند بسیاری از مسائل اخلاقی و غیر اخلاقی روشن، عدالت نیک است، ظلم قبیح است، علم و دانش ارزنده است، بدیهی است که در برخورد با این مسائل انسان عاقل بخوبی این مطلب را پذیرفته و قبول می نماید .

۳ بعضی از مسائل نه ضد عقل است تا سریعاً انکار شود و نه از قبیل مسائل بدیهی است تا سریعاً پذیرفته شود بلکه مقداری پذیرش آن

ص: ۱۷۱

سنگین است مانند بسیاری از مسائل غیر عادی مثلاً اگر کسی بگوید که دستگاهی اختراع شده است که پس از وقوع حادثه مثلاً تصادف دو اتومبیل با یکدیگر و از بین رفتن صحنه حادثه تصادف، می‌تواند از آن حادثه عکس برداری کند و آنچه اتفاق افتاده است منعکس و روشن سازد در چنین موردی انسان عاقل نفی این خبر را نمی‌کند زیرا ضد عقل نیست و سریعاً هم قبول نمی‌کند زیرا مطلب ساده و روشنی هم نیست بلکه اگر دلیل روشن و معتبری مانند گفتار فردی که خود چنین دستگاهی را دیده و از نظر فهم و صداقت کاملاً مورد اطمینان و اعتماد است وجود داشته باشد می‌پذیرد و در غیر این صورت نه رد می‌کند نه قبول، بلکه او را در بقعه امکان می‌گذارد. (۱)

با توجه به مقدمه فوق گوئیم: مسائلی که در آئین مقدس اسلام است هیچ مسئله آن، از قسم اول نیست و هرگز مطلبی ضد عقل در این مکتب الهی وجود ندارد، و مطالبی که از نوع دوم است بسیار است. اکثر مطالبی که در این مکتب الهی آمده است هماهنگ با فطرت و بخوبی حسن و صحت آن را عقل درک می‌کند و قسمتی از مسائل از نوع سوم است نه ضد عقل است و نه فهمش ساده و روشن، در این موارد همان گونه که در اصل تقسیم گفته شد اگر آن مطلب مستند به مکتب وحی و از دلیل معتبری برخوردار باشد پذیرفته می‌شود و در غیر این صورت نمی‌توان

۱- بل عليك الاعتصام بحبل التوقف و إن أزعجك استنكار ما يوعاه سمعك ما لم تترهن استحالتة لك. فالصواب أن تسرح أمثال ذلك إلى بقعه الإمكان ما لم يزدك قائم البرهان. الاشارات والتنبيهات، نمط ۱۰، نصیحه، ۳/۴۱۸.

ص: ۱۷۲

به مکتب بطور قطع نسبت داد. و در صورتی که دلیل معتبری داشته باشد بدیهی است که چون ضد عقل نیست باید پذیرفته شود و اگر فرض شود مطلبی ضد عقل همه عقلا است و نیز فرض شود که قطعاً مستند به مکتب وحی است (با توجه به این که چنین مطلبی نیست و صرفاً فرض است) در این صورت باید توجیه شود و از آنچه ظاهر آن مطلب می فهماند عدول می گردد. (۱)

بنابراین مسئله معاد جسمانی آنچنان که صریح قرآن است (و در بحث معاد گفته خواهد شد) و مسئله معراج جسمانی و مسئله طول عمر

۱- باید توجه داشت که در متون دین مطالبی که ظاهراً ضد عقل و استنادش هم به مکتب قطعی است وجود دارد ولی مکتب خود آن مطالب را روشن ساخته و توجیهش را بیان نموده است مانند: «جاء رَبُّكَ» سوره فجر/۲۲ یعنی خداوند آمد و مانند: «فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَعَمُوا لَهُ سَاجِدِينَ» سوره ص/۷۲ یعنی هنگامی که دمیدم در آدم از روح خودم پس برای آدم سجده کنید. و مانند «أَمْ تَتَّبِعُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ» سوره رعد/۳۳ یعنی آیا خبر می دهید خدا را به چیزی که خداوند نمی داند. استناد و نسبت دادن آمدن و روح برای خداوند و تبعیض و تقسیم آن و نسبت دانا بودن و ندانستن به خداوند بزرگ ضد عقل است ولی در مکتب وحی با بیان صاحبان مکتب کاملاً معنی شده و توجیهش را فرموده اند: در مورد آیه اول مقصود آمدن، امر و فرمان خداوند و در مورد آیه دوم گفته شده است که اضافه تشریفی است یعنی همان طور که به کعبه خانه خدا گفته می شود و بدیهی است که برای خداوند خانه نیست و او بی نیاز از این امور است ولی به خاطر شرافت کعبه، به خدا نسبت داده شده است هم چنین نسبت روح حضرت آدم که مخلوق خداوند متعال است به خاطر شرافت آن روح، خداوند به خود نسبت داده است و الا روشن است که خداوند دارای روح نمی باشد.

ص: ۱۷۳

حضرت مهدی علیه السلام از قسم سوم از مطالب یاد شده است یعنی از مطالبی است که ضد عقل نیست و از مسائل روشن عقلی نیز نیست لذا است که اگر دلیل معتبری از مکتب وحی در ارتباط با آن مطالب داشتیم بطور حتم می پذیریم و در مورد طول عمر حضرت مهدی علیه السلام این چنین است که به شرح زیر تذکر داده می شود .

طول عمر از محالات نیست و از نظر عقل ممکن است که موجود زنده ای عمر بسیار طولانی بنماید زیرا عمر و زندگی از امور ذوالمراتب والدرجات می باشد مانند نور و ظلمت و سرعت و کندی و گرما و سرما که درجات بسیار مختلف و متفاوت دارند .

نور یک شمع نور است نور یک لامپ ۱۰۰ واتی نیز نور است نور ماه نور است و نور خورشید هم نور است نور دارای درجات متفاوت است عمر هم این چنین است هر چه عامل بقاء انسان ادامه پیدا کند عمر هم طولانی تر می شود پس طول عمر از امور غیر ممکن و از محالات نیست .

قرآن کریم می فرماید که حضرت نوح پیش از طوفان پس از بعثت نهصد و پنجاه سال در میان قوم خود زندگی نموده است .
(۱) بنابراین

۱- قال الله تبارك و تعالی: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سِنٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ» العنكبوت/۱۴ . مرحوم شیخ صدوق روایتی نقل می کند که حضرت نوح «علی نبینا و آله و علیه السلام» ۲۵۰۰ سال عمر کرده اند. عن هشام بن سالم عن الصادق جعفر بن محمد علیه السلام قال: عاش نوح علیه السلام الفی سنه و خمسمائه منها ثمان مائه و خمسون قبل أن یبعث و الف سنه إلا خمسين عاماً و هو فی قومه یدعوهم و سبعمائه عام بعد ما نزل من السفینه... کمال الدین و تمام النعمه، باب الخمسون، ح ۱، ۲/۲۰۲.

ص: ۱۷۴

روشن است که طول عمر هر چند بسیار باشد محال عقلی نیست و از طرفی دلیل های معتبر نقلی برای طول عمر حضرت مهدی علیه السلام بسیار است و در دو کتاب شریف کمال الدین و منتخب الاثر که قبلاً یادآوری شد روایات بسیار و معتبری از مدارک و روایات عامه و خاصه در مورد خبر دادن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از طول عمر و غیبت آن حضرت نقل شده است .

با توجه به مطالب فوق بخوبی مشخص است که طول عمر و غیبت حضرت مهدی علیه السلام مورد قبول قطعی و پذیرش حتمی ما می باشد .

دلیل های منکرین امامت بلا فصل حضرت علی علیه السلام و پاسخ آن

عامه (اهل سنت) که منکر امامت و وصایت بلا فصل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می باشند و به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و حضرت علی علیه السلام معتقدند، می گویند:

چون وجود خلیفه پیامبر و پیشوا برای امت اسلامی ضروری است و از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هم نصّ و هم سخن صریحی در این مورد نرسیده است و شور و مشورت نیز در اسلام کمال اهمیت را دارد پس باید خلیفه

ص: ۱۷۵

به شور انتخاب شود

و چون ملاحظه کرده اند که اگر ملاک شور باشد خلافت عمر دلیل نخواهد داشت، زیرا خلافت عمر به تعیین ابوبکر بوده است و مشورت در ارتباط با آن وجود نداشته است گفته اند که استخلاف هم خود دلیل بر خلافت است یعنی اگر خلیفه ای، خلیفه ای را تعیین کرد نیاز به دلیل دیگری ندارد و همان تعیین خلیفه قبلی اثبات خلافت دیگری را می نماید .

و بعضی از آنها چون شوری و یا انتخاب خلیفه قبلی را برای آنچه انجام شده است کافی نمی بینند زیرا خلافت معاویه و مانند آن نه به شور بوده است و نه به انتخاب خلیفه قبلی، قهر و غلبه را هم دلیل خلافت و ثابت کننده آن گفته اند و در نتیجه گویند: ملاک خلافت شوری یا انتخاب خلیفه قبلی و یا قهر و غلبه است، بعضی نیز اجماع امت را ملاک خلافت دانسته اند و گروهی هم بیعت مردم را ملاک خلافت می دانند .

پاسخ: با توجه به مطالبی که در ابتدای بحث امامت گفته شد و روشن گردید که به حکم عقل و نقل باید خلیفه و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معصوم باشد و بدیهی است که انتخاب معصوم تنها در ارتباط با علم محیط پروردگار است و بس .

و نیز با توجه به نصوص فراوان که از اول بعثت تا هنگام رحلت به گونه های مختلف از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با امامت و خلافت بلافصل حضرت علی علیه السلام به مردم ابلاغ شده است زمینه ای برای خلافت و امامت به گونه دیگر و یا ملاک دیگری نخواهد بود و بدیهی است که در مقابل نصّ و تصریح رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن هم آنقدر فراوان و روشن که اگر

ص: ۱۷۶

کتابهای امامیه را کنار بگذاریم و از آنها صرف نظر نمائیم از کتابهای عامه بخوبی خلافت و وصایت بلا فصل حضرت علی علیه السلام را می توان اثبات کرد دیگر شوری، و یا انتخاب خلیفه ای که خلافت خود او از طرف خداوند نبوده است و همچنین قهر و غلبه معنائی نخواهد داشت اکنون به اضافه آنچه گفته شد بطلان گفتار عامه (اهل سنت) را از جهات مختلف زیر نیز تذکر می دهیم:

۱ اگر ملاک خلافت در موردی شوری و در مورد دیگر تعیین خلیفه قبلی و در مورد دیگر قهر و غلبه و زور باشد در حقیقت ملاکی برای خلافت نخواهد بود بلکه هر که به هر صورت بخلافت رسید خلیفه خواهد بود و در نتیجه باید گفت که در اسلام ملاکی برای خلافت نمی باشد و اگر در اسلام ملاکی برای خلافت نباشد به معنای بی توجهی اسلام به امر مهم خلافت و بی توجهی رسول مکرم اسلام صلی الله علیه وآله با آن همه دلسوزی که برای حفاظت از اسلام و مسلمین داشته، به امر خلافت می باشد و بدیهی است که چنین تصویری تصور بسیار ناپسند است .

۲ قهر و غلبه ملاک خلافت بودن، لازمه اش نفی و نابود ساختن تمامی موازین اسلامی است زیرا کسی که با قهر و غلبه بر خلق مسلط شود و به عنوان خلیفه اسلامی شناخته شود معلوم است که مرتکب جنایتهای بسیار خواهد شد و همه آنها هم بنام اسلام و خلیفه اسلامی، بدیهی است که بر سر اسلام چه خواهد آمد .

۳ شوری مانند قهر و غلبه نیز نمی تواند ملاک باشد زیرا اگر مقصود از شوری، مشورت جمیع مردم مسلمان و تمامی امت اسلامی است مرد و زن و طبقات مختلف و هر کس که در هر جایی باشد روشن است که

چنین شوری امکان پذیر نیست و حداقل باید گفت نزدیک به محال است .

و اگر مقصود از شوری، مشورت جمع خاصی باشد گوئیم اگر آن جمع به دو گروه تقسیم شدند و یا گروه‌های مختلف در شهرهای مختلف در نتیجه شور با یکدیگر مخالفت کردند چه خواهد شد در این صورت باید گفت که شوری نه تنها نمی تواند ملاک باشد بلکه موجب اختلاف هم می گردد .

۴ علاوه بر آنچه گفته شد که شوری در مقابل نصّ معنی ندارد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسئله خلافت مکرر و صریح خلافت حضرت علی علیه السلام را بیان فرموده اند، گوئیم که شوری پسندیده است و در امور و مصالح اجتماعی مشورت مناسب است و چون خلیفه پیامبر کسی است که سرپرستی و امامت عموم مسلمین را در امور دین و دنیا به نیابت از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله به عهده دارد، باید مقام عصمت را دارا باشد و کشف این مقام نیازمند به آگاهی از غیب است و برای شوری موردی نخواهد بود زیرا با مشورت دسترسی به غیب حاصل نمی شود .

۵ مشورت نمودن و در نتیجه رعایت اکثریت در بعضی از موارد از جهت ناچاری است و روشن است که عدد و تعداد بیشتر هیچگونه سند و دلیل نیست بلکه غالباً اکثریت در اشتباه می باشند و بدیهی است که اگر عدد ملاک باشد بسیار پیش می آید که رأی یک فرد عادی همانند رأی یک دانشمند و آگاه در سرنوشت یک جامعه مؤثر باشد .

۶ استخلاف و تعیین خلیفه ای، دیگری را برای خلافت، نیز بطلانش بدیهی است .

ص: ۱۷۸

زیرا اگر خلیفه تعیین کننده، منصوب از طرف خداوند باشد تعیین او دیگری را همان نص خواهد شد و در نتیجه ملاک نص است نه استخلاف و اگر خلیفه تعیین کننده، منصوب از طرف خداوند نباشد تعیین او سند نیست و خلافت همان خلیفه اول، مورد کلام و اشکال بلکه باطل و بی مورد است.

۷ بعضی از اهل سنت اجماع را ملاک خلافت گرفته اند.

بدیهی است علاوه بر این که اجماع اگر طریق و راه برای کشف نظر معصوم نباشد دلیلی برای حجت بودن آن نیست، در مورد سخن که مسئله خلافت است اجماعی تحقق پیدا نکرده است زیرا یک رکن و پایه، تحقق اجماع اتفاق اهل حل و عقد (طبقه ممتاز) می باشد و بدیهی است در مورد بحث، افراد سرشناس از صحابه مخالف خلافت ابوبکر بوده اند، از جمله مخالفان طبق نقل بسیاری از مورخین افراد زیر می باشند. (۱)

۱ سعد بن عباد ۲ سهل بن حنیف

۳ حباب بن منذر ۴ عثمان بن حنیف

۵ زبیر ۶ اسامه بن زید

۷ ابوذر غفاری ۸ عمار یاسر

۹ ابوالهثیم بن قیهان ۱۰ ابی قحافه (پدر ابوبکر)

۱۱ عمر بن سعید ۱۲ عبدالله بن عباس

۱- از جمله تاریخ یعقوبی، خبر سقیفه بنی ساعده و بیعت ابی بکر، ۲/۱۲۴ نام بعضی افراد را که از بیعت ابوبکر تخلف کرده اند آورده و همچنین تاریخ طبری، وقایع سال یازدهم هجری، ۲/۴۴۶.

ص: ۱۷۹

۱۳ فضل بن عباس ۱۴ خالد بن سعید

۱۵ مقداد بن اسود ۱۶ خزیمه بن ثابت، ذوالشهادتین

۱۷ ابوسفیان ۱۸ زید بن وهب

۱۹ عباس بن عبدالمطلب ۲۰ ابی بن کعب

۲۱ قیس بن سعد ۲۲ سلمان فارسی

۲۳ بریده أسلمی ۲۴ مالک بن نویره

و جمع بسیاری در تاریخ اسم آنها یاد شده است که با خلافت ابوبکر مخالف بوده اند و از همه آنها مهمتر این که اهل بیت علیهم السلام که رکن امت و پایه اساسی اسلام اند و محبت آنان اجر و مزد رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله در قرآن کریم اعلام شده است نه تنها مخالف بوده اند بلکه خلافت را حق خود می دانستند (حق نیز همین بوده است) تا آنجا که درگیری در این جریان به آنجا منتهی شد که اطرافیان ابوبکر به خانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ریختند و آن حادثه تعجب آور و دلخراش را بوجود آوردند و این خود دلیل روشنی است بر مخالفت اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با خلافت ابوبکر و عدم تحقق إجماع. (۱)

۱- شرح مفصل این اهانتها را می توانید از کتبی که در همین راستا نگارش یافته جويا شوید . از جمله سه کتاب ذیل که از منابع فریقین این حادثه دهشت انگیز را بررسی کرده اند معرفی می شوند . ۱ احراق بیت فاطمه علیها السلام، غیب غلامی . ۲ الهجوم علی بیت فاطمه علیها السلام، عبدالزهره مهدی . ۳ احراق بیت الزهرا علیها السلام فی مصادر أهل السنه، السید محمد حسین السجاد .

ص: ۱۸۰

و نیز بدیهی است که اجماع بر اساس دین داری می‌تواند ارزشی داشته باشد نه اتفاق بر اساس هواهای نفسانی و بدیهی است که نزاع و جدالشان در امر خلافت طبق تاریخ مسلم، نشان دهنده هواهای نفسانی آنها است.

از آنچه گفته شد روشن گردید که به اضافه این که اصل حجیت اجماع چنانچه اشاره شد شرایط خاصی دارد (که در مورد بحث آن شرایط وجود ندارد) اساساً اجماع تحقق نیافته است تا به آن استدلال شود.

۸ از ملاک‌هایی که برای حقایق خلافت خلیفه گفته اند بیعت است. در این مورد گوئیم که بیعت در ارتباط با تثبیت و تحکیم خلافت کسی که حقایق او به دلیل روشن (مانند نص) ثابت گردیده است مؤثر و پسندیده است، نه برای اصل اثبات حقایق فردی در رابطه با خلافت.

و به عبارت دیگر، اگر مقصود از بیعت شوری و یا اجماع باشد اشکالاتی که در مورد مشورت و اجماع گفته شد در این مورد هم مطرح است و اگر مقصود شوری و اجماع نیست معنایی جز تحکیم و استوار نمودن خلافت فردی که حقایق آن ثابت شده است نمی‌باشد.

نتیجه: از آنچه گفته شد بخوبی روشن گردید که اجماع و شوری و بیعت و قهر و غلبه و استخلاف هیچ یک نمی‌تواند ملاک برای انتخاب خلیفه و جانشین پیامبر باشد.

عصمت ائمه عليهم السلام

از مسائل بحث امامت که در ضمن بحث های گذشته اشاره شد مسئله عصمت ائمه معصومین عليهم السلام است .

در این مورد به اختصار گوئیم، تمامی دلیلهایی که در بحث نبوت برای عصمت انبیاء گفته شد در این مورد (عصمت اوصیاء، ائمه معصومین عليهم السلام) نیز جاری می باشد و در صورت عدم عصمتِ جانشینِ پیامبر مفسد ذیل لازم خواهد آمد .

۱ اگر جانشین پیامبر معصوم نباشد اعتماد و اطمینان از او سلب گردیده و نقض غرض خلافت و وصایت می گردد .

۲ اگر جانشین پیامبر معصوم نباشد رفع اختلاف بین امت نخواهد شد و امت با برداشتهای کاملاً متفاوت از دین پراکنده گردیده و حجت بر خلق تمام نخواهد شد .

۳ اگر جانشین پیامبر معصوم نباشد مردم با این که مکلف اند که دین کاملی را عمل نمایند قدرت انجام تکالیف خود را ندارند زیرا خود بخود که احکام و دستورات مختلف را نمی دانند و کسی که خود را جانشین پیامبر معرفی می کند، ممکن است در اثر گناه و یا خطا دستورات را صحیح ابلاغ ننماید .

۴ اگر جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معصوم نباشد اطاعت او بطور مطلق و در تمامی کارها مقرون اطاعت خداوند قرار نمی گرفت .

در صورتی که خداوند اطاعت اولوالأمر را قرین و در ردیف اطاعت

ص: ۱۸۲

خود قرار داده است .

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (۱)

در آیه فوق خداوند اطاعت اولوالأمر را بطور مطلق لازم و قرین اطاعت خود قرار داده است بدیهی است لازمه وجوب اطاعت مطلق که در ردیف اطاعت خداوند است، عصمت از گناه و خطا می باشد .

۵ اگر امام و جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معصوم نباشد باید امام دیگری برای او تعیین شود و برای آن امام دوم امام دیگری لازم است تا بی نهایت زیرا آنچه علت تعیین امام و سبب جعل و نصب آن است اشتباه و خطاء مردم است و چون مردم خطا کار در شناخت دین می باشند لازم است که امام برای شان معین گردد بنا براین اگر این امام خود خطا کار باشد باید برای او نیز امام دیگری معین نمود و برای آن امام دیگر هم باید امام تعیین گردد . و در نتیجه باید امامانی بی اندازه و بی نهایت نصب کردند .

و روشن است که تعیین امامان بی نهایت باطل و محال است پس عصمت امام و جانشین پیامبر لازم است .

۶ اگر جانشین پیامبر معصوم نباشد موجب تضاد در ارتباط با لزوم اطاعت او می شود زیرا هنگامی که امام خطا کند و یا گناهی مرتکب شود باید او را نهی کرد در صورتی که اطاعت او لازم اعلام شده است در نتیجه تضاد بین لزوم اطاعت و لزوم نهی از معصیت و عمل اشتباه و خطا لازم آید .

ص: ۱۸۳

۱۷ اگر جانشین پیامبر معصوم نباشد درجه او باید از بقیه مردم کمتر و پائین تر باشد زیرا بدیهی است که امام از نظر عقل و معرفت به پروردگار قابل نسبت با مردم نیست بنابراین اگر گناه کار باشد درجه او از مردم معمولی پائین تر خواهد بود در صورتی که امام از تمامی مردم درجه اش بالاتر می باشد .

در این مورد مناسب است گفتار استوار و قیّم سلطان المحققین مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی را نقل و ترجمه کنیم:

«وامتناع التسلسل یوجب عصمته، ولأنّه حافظ للشرع . لوجوب الإنکار علیه، لو أقدم علی المعصیه فیضاد أمر الطاعه ویفوت الغرض من نصبه ولا انحطاط رتبه عن أقلّ العوام» . (۱)

محال بودن تسلسل موجب عصمت امام و جانشین پیامبر است (۲) و چون امام حافظ شرع و دیانت است باید معصوم باشد (۳) و بخاطر این که اگر معصیتی را انجام دهد باید بر امام انکار کرد پس تضاد با وجوب اطاعت امام حاصل گردد (۴) و اگر امام معصوم نباشد غرض از نصب امام از میان می رود (۵) و نیز اگر امام معصوم نباشد درجه امام از مردم معمولی

۱- تجرید الاعتقاد المقصد الخامس فی الإمامه عصمه الإمام ص ۲۲۲ .

۲- توضیح این قسمت در دلیل پنجم عصمت آمده است .

۳- دلیل اول عصمت بیان قسمت فوق است .

۴- دلیل ششم توضیح جملات فوق است .

۵- دلیل اول بیان قسمت فوق است همانطور که از جهتی بیان قسمت دوم می باشد .

ص: ۱۸۴

هم پائین تر خواهد بود. (۱) از آنچه تذکر داده شد بخوبی استفاده می شود که امامان بزرگوار که جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می باشند معصوم از گناه و اشتباهند.

شخصیت و امتیازات ائمه معصومین علیهم السلام

اشاره

یکی از راههایی که عظمت و برتری امامان معصوم علیهم السلام را تا حدودی می تواند بازگو کند بررسی زندگی آن بزرگواران است.

زندگانی با عظمت و شرافت که سراسر علم و عدالت و استقامت و انسانیت و اخلاق حسنه و مکارم اخلاق است نشانه شخصیت و برتری آن بزرگواران می باشد تا آنجا که آثار علمی و دادگری و اخلاقی و اجتماعی و عبادی ائمه علیهم السلام همگان را به شگفت افکنده است ولی راهی که بهتر می تواند عظمت و موقعیت این شخصیت‌های الهی را روشن سازد گفتاری است که از آنان در مورد معرفی خود شان رسیده است.

و عبارت دیگر با توجه به صداقت و راستگویی این بزرگواران و پذیرش امامت و خلافتشان بهترین راه برای شناخت آنان توجه به فرموده های خود شان در مورد معرفی موقعیت و مقاماتشان می باشد، بدیهی است که معرفی آن بزرگواران خود را نه بخاطر خودستائی (که می دانیم ائمه معصومین علیهم السلام از هرگونه کار ناشایست منزّه می باشند) بلکه بخاطر مصالح بسیار مهم، از جمله شناخت مردم آنان را تا بهتر

۱- توضیح این قسمت در دلیل هفتم بیان شده است.

ص: ۱۸۵

پیروی کنند و خود به سعادت نائل آیند آری در مواردی شخصیت و موقعیت خود شان را در جهان بیان نموده اند .

با توجه به آنچه گفته شد اکنون در کمال اختصار در سه بخش موقعیت و عظمت امامان معصوم علیهم السلام را متذکر می شویم:

بخش اول: خلقت نوری

از مدارک و روایات بسیار و معتبر در ابتدای خلقت ائمه معصومین علیهم السلام خلقت نوری و آفرینش شگفت انگیزی برای ایشان استفاده می شود، از صدها حدیث که در این مورد رسیده به یک حدیث که در کتاب شریف کافی آمده است متذکر می شویم .

محمد بن سنان از حضرت جواد علیه السلام نقل می کند که پس از آن که از اختلاف شیعه در محضر حضرتش سخن به میان آمد، فرمود:

یا محمد إن الله تبارک و تعالی لم یزل متفرداً بوحدائیه ثم خلق محمداً وعلیاً وفاطمه فمکتوا ألف دهر، ثم خلق جمیع الأشياء فأشهدهم خلقها وأجرى طاعتهم علیها وفوض أمورها إليهم، فهم یحلون ما یشاؤون ویحرمون ما یشاؤون ولن یشاؤوا إلا أن یشاء الله تبارک و تعالی ، ثم قال: یا محمد هذه الدیانه الّتی من تقدّمها مرق ومن تخلف عنها محق، ومن لزمها لحق، خذها إليك یا محمد .

(۱)

۱- الأصول من الکافی کتاب الحجّه أبواب التاریخ، باب مولد النبی صلی الله علیه وآله ووفاته ح ۵، ۱/۴۴۱.

ص: ۱۸۶

حضرت جواد علیه السلام فرمودند:

ای محمد (خطاب به راوی) خداوند یگانه و یکتا بود (أزلی است) پس آفرید محمد و علی و فاطمه را، پس هزار روزگار مکث نمودند، سپس خداوند اشیاء و موجودات مختلف را خلق نمود، پس گواه ساخت آنان را بر خلق و جاری فرمود طاعت آنان را بر موجودات و واگذار کرد موجودات را به این بزرگواران، اینان هستند که حلال می کنند هر چه را بخواهند و حرام می کنند آنچه را که بخواهند و نمی خواهند مگر آنچه را که خداوند بخواهد آنگاه فرمود این است روش و دیانتی که هر کس پیشی گیرد از آن هلاک می شود و هر کس تخلف از آن کند محو می شود و آن کس که این روش را ملازم باشد به هدف می رسد .

از این حدیث شریف که دهها حدیث دیگر در کتابهای حدیثی مانند آن نقل شده است مسائل زیر استفاده می شود .

۱ برای این بزرگواران خلقتی مقدم بر همه اشیاء است که معمولاً از آن به خلقت نوری یاد می شود .

۲ این بزرگواران به اراده خداوند حاکم بر جهان و خواست شان

ص: ۱۸۷

نافذ در هستی می باشد و همه گونه تصرف برای آنان می باشد .

۳ دل‌های این بزرگواران مرکز مشیت و اراده خداوند است تا آنجا که نخواهند جز آنچه را که خداوند بخواهد .

در همین مدرک یاد شده (اصول کافی) مرحوم کلینی روایات بسیار نقل فرموده و موقعیت خلقت نوری ائمه معصومین علیهم السلام را بیان کرده است و در بعضی از احادیث تذکر داده شده است که مقامات و خصوصیات یاد شده برای همه معصومین علیهم السلام می باشد .

بخش دوم: امتیازات علمی

از امتیازاتی که برای امامان معصوم علیهم السلام می باشد امتیاز علمی آنهاست این بزرگواران به تعلیم خداوند متعال آگاه بر همه چیز می باشند .

در این بخش به یک حدیث از صدها حدیث معتبر که در کتابهای حدیثی رسیده است اکتفا می شود .

عن المفضل بن عمر قال: قال أبو عبد الله عليه السلام إنَّ سليمان ورث داود، وإنَّ محمداً ورث سليمان، وإنَّا ورثنا محمداً وإنَّ عندنا علم التوراه والإنجيل والزبور، وتبين ما في الألواح، قال: قلت: إنَّ هذا لهو العلم؟ قال: ليس هذا هو العلم، إنَّ العلم الذي يحدث يوماً بعد يوم وساعه بعد ساعه . (۱)

مفضل از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: همانا

۱- الأصول من الكافي كتاب الحجج باب أن الأئمة ورثوا علم النبي وجميع الأنبياء والأوصياء الذين من قبلهم ، ح ۳، ۱/ ۲۲۴ .

ص: ۱۸۸

سلیمان از داود ارث برد و حضرت محمد صلی الله علیه وآله از سلیمان ارث بردند و ما از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ارث برده ایم و همانا نزد ما است علم تورات و علم انجیل و علم زبور و بیان آنچه در لوح‌ها است (لوح‌های حضرت موسی) مفضل گفت: این علم می‌باشد؟ فرمود این علم نیست همانا علم چیزی است که روزی بعد از روز دیگر و ساعتی بعد از ساعت دیگر حادث شود.

از این حدیث شریف آگاهی ائمه معصومین در ارتباط با تمامی دستورات الهی و همه حوادث و وقایع جهان استفاده می‌شود و بیانگر عظمت علمی ائمه معصومین عليهم السلام است.

بخش سوم: قدرت ائمه عليهم السلام

از امتیازات ائمه معصومین عليهم السلام که بخوبی از مدارک وحی استفاده می‌شود توانائی آن بزرگواران و قدرت تصرف آنها در جهان هستی است. در این بخش مانند دو بخش گذشته، بخاطر اختصار به یک حدیث از صدها حدیث اکتفا می‌شود.

عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنَّ إسمَ اللّهِ الأعظمَ على ثلاثة و سبعين حرفاً و إنّما كان عند آصف منها حرف واحد فتكلم به فخسف بالأرض ما بينه و بين سرير بلقيس حتّى تناول السرير بيده ثمّ عادت الأرض كما كانت أسرع من طرفه عين ونحن عندنا من الإسم الأعظم إثنان و سبعون حرفاً، و حرف واحد عند الله تعالى استأثر به في علم الغيب عنده،

ولا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظيم . (۱)

حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: همانا اسم اعظم خداوند بر ۷۳ حرف است و همانا نزد آصف (وصی حضرت سلیمان) یک حرف از ۷۳ حرف بود به آن تکلم نمود زمین بین او و بین تخت بلقیس فرو رفت جناب آصف تخت بلقیس را گرفت سپس زمین به حالت اول خود برگشت در مدت کمتر از یک چشم بهم زدن، و نزد ما است از اسم اعظم ۷۲ حرف و یک حرف نزد خداوند است که بخود در علم غیب خود اختصاص داده و نیست قدرت و قوه ای مگر به خداوند علیّ عظیم (برتر و با عظمت) .

حدیث شریف یاد شده که یکی از صدها حدیثی است که در این مورد در کتابهای حدیثی معتبر نقل شده بخوبی عظمت قدرت تصرف ائمه معصومین علیهم السلام را در خلقت روشن می سازد .

با توجه به این که تمامی امتیازات از علم و قدرت، نشأت می گیرد و علم و قدرت منشاء همه کمالات است، از آنچه گذشت شخصیت و عظمت ائمه معصومین علیهم السلام تا حدودی ترسیم می گردد . آری اینان انتخاب شدگان خداوند برای سرپرستی تمامی انسانها می باشند بدیهی است هنگامی که انتخاب کننده ، خداوند و هدف از انتخاب ، سرپرستی

۱- الأصول من الکافی کتاب الحجّه باب ما أعطی الأئمه علیهم السلام من اسم الله الأعظم، ح ۱، ۱/۲۳۰ .

ص: ۱۹۰

در تمامی شئون انسانی و برای همه انسانها باشد افراد انتخاب شده از امتیازات و عظمتی خاص برخوردار می باشند .

در پایان مبحث امامت مناسب به نظر رسید که چند فراز از بیانات امام هشتم حضرت رضاعلیه السلام که در کتابهای معتبر حدیث نقل شده است یادآوری شود .

حضرت رضاعلیه السلام در مرو بودند در ارتباط با امر امامت در مسجد جامع روز جمعه سخنان مختلفی گفته شد، یکی از دوستان حضرت بنام عبدالعزیز در مسجد حضور داشت سپس خدمت حضرت رضاعلیه السلام رسید و از سخنان گوناگون که در مسجد مطرح شده بود بازگو کرد ، آنگاه حضرت رضاعلیه السلام مطالب مفصلی در مورد امام و امامت بیان فرمودند .

اکنون بعضی از آن بیانات را متذکر می شویم.

قال علیه السلام : الإمام المطهر من الذنوب والمبرّ عن العيوب ، المخصوص بالعلم ، الموسوم بالحلم ، نظام الدین ، وعزّ المسلمین و غیظ المنافقین ، و بوار الکافرین . (۱)

امام از گناهان پاک است ، از هر عیب پاکیزه است ، بعلم و حلم اختصاص یافته است ، امام موجب نظام دین و عزت مسلمانها است ، امام موجب خشم منافقان و هلاکت کافران است .

وقال علیه السلام : الإمام واحد دهره ، لا یدانیه أحد ، ولا یعاده

۱- الأصول من الکافی کتاب الحجّه باب نادر جامع فی فضل الإمام وصفاته . ح ۱ ، ۱/۲۰۰ ..

ص: ۱۹۱

عالم ، ولا يوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظير ، مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له ولا إكتساب ، بل اختصاص من المفضل الوهاب . (۱)

امام یکتای روزگار است ، و فضائل احدی به فضائل او نرسد و هیچ عالمی مانند او نباشد ، و کسی جایگزین امام نگردد ، و برای امام مثل و مانند نیست ، اختصاص به تمامی فضائل دارد بدون طلب و کسب ، بلکه از طرف خداوند بخشنده مورد عنایت قرار گرفته است .

وقال عليه السلام: وإنَّ العبد إذا اختاره الله عزَّ وجلَّ لأمر عباده ، شرح صدره لذلك ، وأودع قلبه ينابيع الحكمة ، وألهمه العلم إلهاماً ، فلم يعى بعده بجواب ، ولا يحير فيه عن الصواب ، فهو معصومٌ مؤيَّدٌ موفقٌ مسدَّدٌ ، قد أمن من الخطايا والزلل والعتار ، يخضيه الله بذلك ليكون حجته على عباده ، وشاهده على خلقه وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم . (۲)

هنگامی که خداوند بنده ای را برای کارهای بندگان انتخاب نماید شرح صدر به او دهد ، و چشمه های حکمت را در قلب او قرار دهد ، و به او علم الهام کند

۱- الاصول من الكافي كتاب الحجج باب نادر جامع في فضل الامام وصفاته . ح ۱ ، ۱/۲۰۱ .

۲- الأُصول من الكافي كتاب الحجج باب نادر جامع في فضل الإمام وصفاته . ح ۱ ، ۱/۲۰۲ .

ص: ۱۹۲

آنچنان که در جواب هیچ سؤالی نماند و در جواب هیچ سؤالی از حق نگذرد . امام معصوم و مورد تأیید است امام موفق و استوار است . امام از خطا و لغزش محفوظ است خداوند به امام این امتیازات را داده است تا او را حجت خود بر خلق و شاهد خود بر آن قرار دهد و این فضل خداوند است که خداوند به هر که بخواهد می دهد و خداوند دارای فضل بزرگ است .

ص: ۱۹۳

بخش چهارم: معادشناسی (انسان شناسی)

اشاره

معادشناسی

در ابتدای این نوشتار بیان شد که یکی از مسائلی که شناخت آن سرنوشت ساز و تعیین کننده نفی یا اثبات آن هر یک جهت و خط مشی انسان را به گونه خاصی مشخص می نماید ، انسان شناسی است، اگر در شناخت انسان ، انسان موجودی فانی و دارای زندگی موقت دنیوی شناخته شود و آشکار گردد که برای انسان پس از زندگی دنیا زندگی دیگری نیست و با مردن نابود می گردد ، طبیعی است که خط مشی انسان و گونه زندگی بشر در این زندگی دنیوی غیر از هنگامی است که انسان موجودی باقی و دارای زندگی دیگر شناخته شده باشد و در صورتی که زندگی دیگری باشد راحت یا رنج بعد از این زندگی اش مربوط به چگونگی اعمال او در دنیا است .

شناخت انسان

در این شناخت صرف نظر از آن که در فطرت انسان میل به بقاء است و این خود از نظر جمعی از محققان گواه بقاء انسان و زندگی دیگر و تداوم حیات او است (۱) با توجه به شناخت هستی (خداشناسی) و اثبات

۱- محقق عالیقدر مرحوم ملا محسن فیض کاشانی در کتاب علم الیقین المقصد الرابع فی العلم بالیوم الآخر الباب الأول فی الموت فصل ۲ ، ج ۲/۸۳۷ به همین نکته توجه داده اند: «وکیف تعدم النفوس وقد جعل الله عزّ وجلّ بواجب حکمته فی طبایعها محبه الوجود والبقاء وجعل فی جبلتها کراهه العدم والفناء... وقد ثبت وتیقّن ان بقائها ودوامها فی هذه النشأه الحسیّیه أمر مستحیل أیّما تَکُونُوا یُدْرِکُکُمُ الْمَوْتُ فلو لم یکن لها نشأه أخرى تنتقل هی إليها لکان ما إرتکز فی طبایعها و أودع فی جبلتها من محبه البقاء الأبدی والحيوه السرمديه باطلاً ضایعاً تعالی الله عن ذلک » چگونه انسانها نابود و فانی می شوند با این که خداوند به حکمت ثابت خود علاقه به هستی و بقاء را در سرشت انسانها قرار داده است و انزجار و نفرت از نابودی را در نهاد شان نهاده است و مسلم است که بقاء انسان در زندگی دنیا میسر نیست . بنابراین اگر زندگی دیگری نباشد که انسان با انتقال به آن زندگی میل به بقاء فطری خود را دریابد ، قرار دادن خداوند چنین میل فطری را در وجود بشر لغو و زائد خواهد بود در صورتی که بدیهی است در کار خداوند لغو وجود ندارد .

ص: ۱۹۶

نیاز موجودات به حقیقتی قائم بالذات و آگاه و توانا و با توجه به برنامه هدایت که از طرف خداوند جهان با فرستادن پیامبران و اوصیاء انجام گرفته است و برای مردم وظائف گوناگون در سطوح مختلف زندگی شان مقرر گردیده است ، مسأله زندگی بعد از مرگ بحکم عقل و نقل قطعی و ضروری به شمار می آید .

دلیل های عقلی بر اثبات معاد

مسأله معاد و اصل زندگی بعد از زندگی دنیا ، با توجه به مسائل قبلی (توحید و نبوت و امامت) و صرف نظر از فطرت و سرشت و علاقه مندی انسان به بقاء ، از دو طریق اثبات می شود .

ص: ۱۹۷

عقل ۱

نقل ۲

دلایلهای عقلی بر لزوم زندگی پس از مرگ که در قرآن کریم نیز به آن اشاره شده است بصورت‌های زیر تذکر داده می شود .
الف عدالت خداوند لزوم زندگی پس از مرگ را ثابت می کند .

تردیدی نیست که دوران زندگی بشر همراه با مهلت است زیرا از جمله سنتهای خداوند متعال ، سنت مهلت می باشد تا آنجا که گروهی از افراد بشر تا آخرین نفس زندگی خود ، به ظلم و ستم اشتغال دارند و از هیچ گونه ظلمی پرهیز ندارند و گروهی مظلوم و تا آخرین لحظه زندگی در حال محرومیت و ستمکشی و مظلومیت بسر می برند .

با توجه به این سنت الهی اگر پس از زندگی دنیا زندگی دیگری نباشد و زندگی انسان با مردن تمام شود و عالم دیگری نباشد (تا هر کس به جزای کار خود برسد) با عدالت خداوند متعال منافات دارد .

بنابراین عدل خداوند ایجاب می کند که پس از زندگی دنیوی زندگی دیگری باشد تا به حساب همگان رسیدگی شود . در بسیاری از آیات شریفه قرآن به دلیل عقلی فوق تذکر داده شده است، بعضی از آن آیات آیه های زیر است .

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (۱)»

آیا کسانی که ایمان دارند و کارهای نیک انجام داده اند

ص: ۱۹۸

مانند کسانی که در زمین فساد نموده اند نزد ما یکسان می باشند و یا آن که پرهیزگاران را مانند بدکاران قرار می دهیم (هرگز چنین نخواهد بود بلکه در عالم آخرت هر یک به نتیجه کار خود خواهند رسید).

۲ «أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ» (۱)

آیا گمان کرده اند آنان که کارهای زشت انجام داده اند با آنان که ایمان دارند و کارهای نیک انجام داده اند نزد ما یکسان می باشند و در مرگ و زندگی برابر خواهند بود (این چنین نیست) و چنین پنداری زشت و باطل است.

ب اگر زندگی دیگری پس از زندگی دنیا نباشد و انسانها با مردن فانی و نابود گردند و زندگی آنان به همین زندگی موقت پر فراز و نشیب خاتمه پیدا کند بر خلاف حکمت بوده و چنین خلقتی حکیمانه نخواهد بود.

و چون خداوند متعال حکیم است و تمامی کارهای پروردگار حکیمانه است لازم است که پس از زندگی دنیا زندگی دیگری باشد.

توضیح: بدیهی است که زندگی افراد بشر در دنیا همراه با رنج و راحت و فراز و نشیب و حوادث مختلف است و نیز بدیهی است که

ص: ۱۹۹

انسان موجود بسیار مستعد و شگفت انگیز و قابل پیشرفت و تکامل و ممتاز به قدرت انتخاب و اراده است . و روشن است چنین موجود مستعد ، اگر هدف و غایتی در خلقت آن نباشد و در همین زندگی دنیوی زندگی اش خاتمه پیدا کند خلقت او لغو و بدون حکمت خواهد بود و چون خداوند حکیم است خلقتی این چنین لغو از او انجام نگیرد بنابراین باید پس از زندگی دنیا زندگی دیگری باشد تا خلقت انسان حکیمانه باشد .

در قرآن کریم مکرر ارشاد به دلیل عقلی فوق شده است . بعضی از آن آیات ، آیات ذیل می باشد .

۱ «وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لِيُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۱)

خداوند متعال آسمانها و زمین را به حق آفریده است (بر اساس حکمت) تا پاداش دهد هر کسی را به آن چه انجام داده است و به مردم ظلم نخواهد شد .

۲ «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (۲)

آیا گمان می کنید که ما شما را بیهوده و باطل آفریده ایم که به سوی ما بازگشت ندارید .

و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله فرموده است :

۱- الجاثیه/ ۲۲ .

۲- المؤمنون/ ۱۱۵ .

ص: ۲۰۰

«ووجوب ایفاء الوعد والحکمه یقتضی وجوب البعث» (۱)

وجوب وفاء به وعده و حکمت الهی اقتضاء می کند وجوب روزگار قیامت را .

دلیل های نقلی بر اثبات معاد

دلیل های نقلی که اثبات عالم آخرت را می نماید بسیار و به گونه ای است که شمارش آنها دشوار و مشکل است و تا آنجا از قطعیت برخوردار است که مسئله معاد در اسلام از مسائل بدیهی و ضروری اسلامی می باشد و منکر آن از مسلمانان محسوب نخواهد شد و در قرآن کریم مسئله معاد در ردیف ایمان به خداوند آمده است .

بخشی از آیات که در مورد اصل معاد و زندگی بعد از زندگی دنیا دلالت دارد تذکر داده می شود :

۱ «الم * ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین * الذین یؤمنون بالغیب و یتقون الصلوة و ممّا رزقناهم ینفقون * و الذین یؤمنون بما أنزل الیک و ما أنزل من قبلك و بالآخره هم یوقنون» (۲)

۲ «لیس البرّ ان تولوا و جوهکم قبل المشرق و المغرب و لکن البرّ من آمن بالله و الیوم الآخر و الملائکة و الکتاب

۱- تجرید الاعتقاد المقصد السادس فی المعاد المعاد الجسمانی ص ۳۰۰ .

۲- البقره / ۱۴ .

ص: ۲۰۱

وَالنَّبِيِّينَ (۱)

خدای تعالی در آیه فوق نیکی را در ایمان به خداوند و ایمان به عالم آخرت (معاد) و ایمان به فرشتگان و کتاب و پیامبران و انجام وظائف عبادی و اجتماعی و اخلاقی که در تتمه آیه آمده، اعلام فرموده است .

۳ «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا* وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا* وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا* يَوْمَئِذٍ تُخْبِتُ أَخْبَارَهَا* بَأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا* يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالُهُمْ* فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۲)

در این سوره مبارکه از جریان حوادث قبل از قیامت و معاد و بعد از آن خبر داده شده و تمامی این سوره مربوط به مسئله معاد می باشد .

۴ «إِذَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ* قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ» (۳)

آیا ما پس از آن که مردیم و تبدیل به خاک شدیم (زنده خواهیم شد) این بازگشت و زنده شدن بعید است! (آنگاه قرآن کریم در مقام جواب می فرماید) ما به آنچه زمین از آنها بکاهد کاملاً آگاهیم و نزد ما کتابی است که بر همه چیز حفاظت می کند .

۱- البقره/ ۱۷۷ .

۲- سوره الزلزله .

۳- ق/ ۳ و ۴ .

ص: ۲۰۲

این آیه شریفه، در جواب کسانی که زندگی پس از مرگ را بعید می‌شمردند، با توجه دادن به علم خداوند که هیچ ذره‌ای، از علم او غائب نیست و با توجه دادن به قدرت حضرت حق، که همه چیز تحت حفاظت او است، معاد را اثبات و بعید شمردن آن را نفی می‌کند.

۵ «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (۱)

و برای ما مثلی زد که گفت این استخوانهای پوسیده را باز چه کسی زنده می‌کند؟ بگو آن خدایی زنده می‌کند که اول بار به آنها حیات بخشید و اوست که به هر خلقتی آگاه است.

در این آیه نیز در جواب شبهه (بعید شمردن زنده شدن استخوانهایی که از بین رفته و مثل خاکستر شده) بقدرت بی‌نهایت خود توجه داده و از این راه زمینه پذیرش معاد را فراهم فرموده است.

۶ «أَيُّحَسِبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ» (۲)

آیا آدمی می‌پندارد که ما هرگز استخوانهای او را جمع نمی‌کنیم.

جمع نمودن استخوانها پس از مرگ، اخبار به زندگی دیگری است.

۱- یس/۷۸ و ۷۹.

۲- القیامه/۳.

ص: ۲۰۳

۷ «وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (۱)

خدا به یقین تمام کسانی را که در قبرها می باشند زنده می کند .

زنده شدن کسانی که در قبرها هستند که در آیه فوق آمده است اعلام به وجود قیامت است .

تذکراتی که اعتقاد به زندگی دیگر (معاد) را آسان می سازد

از مطالبی که در ارتباط با مسأله معاد و بسیاری از مسائل دیگر مانند معراج ، طول عمر امام عصرعلیه السلام و مانند آن ، مفید و راه گشا است این است که آنچه انسان در ارتباط با آن قرار می گیرد و می خواهد که در آن نظر بدهد از سه حالت زیر بیرون نیست .

۱ بعضی از مسائل ، درستی و صحتش بسیار روشن و بدیهی است و انسان در حکم به صحت و درستی آن ، سریعاً حکم می کند و جای هیچ گونه درنگ و تأملی نیست مانند حکم به خوبی عدالت و بدی ظلم و مانند آن .

۲ گروهی از مسائل ، ضد عقل می باشد و بطلان و نادرستی آن کاملاً روشن است و در حکم به بطلانش هیچگونه جای تردید و تأمل نیست مانند اجتماع نقیضین ، بود و نبود شیء واحد در آن واحد ، و مانند آن .

۳ و بعضی از مسائل بصورتی نیست که به سادگی و به سرعت بتوان

ص: ۲۰۴

آن را پذیرفت و ضد عقل نیز نمی باشد که بدون نیاز به تأمل آن را بتوان رد نمود بلکه در این مورد در مرحله امکان گذارده شده و در انتظار دلیل رد کننده و یا اثبات کننده باید بود .

مثال : اگر از اختراع و صنعت بسیار عجیب و شگفت انگیزی خبر داده شویم مثلاً گفته شود در فلان کشور اختراعی کرده اند که پس از منقضی شدن صحنه تصادف بوسیله دستگاه مخصوصی می توان صحنه تصادف را عکس برداری کرد و متوجه شد که صحنه تصادف چگونه بوده است این مطلب از نوع گروه اول و دوم نیست یعنی از بدیهیات عقل نیست مانند خوبی عدالت و بدی ظلم تا بسهولت و سرعت قبول شود و ضد عقل (مانند جزء از کل بزرگتر است) نیز نمی باشد تا به سرعت رد و بطلان آن واضح گردد بلکه در بوته ابهام گذارده می شود . تا در مورد مثال مذکور اگر معلوم شود که نقل کننده وجود چنین اختراعی از هر جهت معتبر است در این صورت البته پذیرفته می شود و مورد قبول و اعتراف قرار می گیرد و اگر ناقل آن اعتبار نداشته باشد طبیعی است که مورد قبول واقع نخواهد شد گر چه مورد انکار هم قرار نمی گیرد .

با توجه به مطلب فوق مسئله زندگی بعد از دنیا و مسائل مختلف مربوط به قیامت ضد عقل نیست و از قسم اول (مسائل بدیهیه) هم نیست . بنابراین در مورد مسائل مربوط به قیامت در موردی که قرآن کریم و یا حدیث معتبر گویا باشد پذیرش آن لازم و واجب خواهد بود .

آنچه حالت استبعاد و ناباوری را بر طرف می کند از مسائل که جمعی را به انکار معاد و استبعاد (بعید شمردن) آن وادار نموده این است که می گویند :

ص: ۲۰۵

چگونه ممکن است که انسان بمیرد و بدنش خاک شود و خاکش متفرق گردد باز هم زنده شود، قرآن کریم از قول منکرین معاد نقل می کند و می فرماید:

«مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ» (۱)

چه کسی می تواند استخوان پوسیده را زنده نماید.

و نیز نقل می فرماید که اینان می گویند:

«أَذَا مِثْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ» (۲)

آیا آنگاه که ما مردیم و خاک گردیدیم باز زنده می شویم این بازگشت پس از مرگ بعید است.

در قرآن کریم برای رفع این ناباوری و بعید شمردن زنده شدن مردگان به مطالب مختلف تذکر داده شده است که بعضی از آنها را یادآور می شویم:

۱ منکرین معاد، آنانی که می گویند بعید به نظر می رسد که انسانها پس از مرگ زنده شوند، از قدرت بی حد پروردگار غفلت کرده و مسئله معاد را با قدرت محدود خود بررسی نموده اند در نتیجه بعید دانسته و می گویند چگونه ممکن است انسانها پس از مرگ زنده شوند و اگر قدرت خداوندی که انسان را آفریده است و ذرات وجود او را از ذرات پراکنده جهان جمع آوری کرده است و این همه موجودات شگفت انگیز از نظر عدد و کمیت و از نظر چگونگی و کیفیت را بوجود آورده است بررسی

۱- یس/۷۸.

۲- ق/۳.

ص: ۲۰۶

کنند به این نتیجه خواهند رسید که کاملاً جریانی شدنی و ممکن و عملی خواهد بود .

و به بیان دیگر: اگر انسان منکر معاد ، به آثار قدرت خداوند که هم اکنون موجود است بنگردد و در زمین و آسمان و موجودات بسیار جهان ، اندکی تفکر نماید آثار قدرت حق متعال او را به امکان عوالم غیب متوجه می سازد و در نتیجه حالت ناباوری از بین رفته و مسئله معاد و مانند آن را بعید نخواهد شمرد .

آیاتی که مطلب فوق را تذکر داده ، و در مسئله معاد ، منکرین را به آثار عظیم قدرت خود توجه داده ، بسیار است برای نمونه بعضی از آن آیات ذیلاً یادآوری می شود :

الف «وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (۱)

در این آیه شریفه خداوند متعال ، منکر زنده شدن انسان مرده و استخوان پوسیده را ، به قدرت خود توجه داده و فرموده : «ای پیامبر به منکر زنده شدن استخوان مرده بگو : آن کس که آن استخوان را اول بار آفریده است آنرا زنده خواهد ساخت و او است که به هر خلقتی آگاه است .»

ب «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ

ص: ۲۰۷

مُخَلَّقِهِ وَغَيْرِ مُخَلَّقِهِ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ» (۱)

ای مردم اگر شما در مورد روزگار بعث و معاد شکی و ریبی دارید همانا شما را خلق کردیم از خاک ، سپس از نطفه و بعد از خون بسته ، و از پاره گوشت تمام و ناتمام تا در این انتقال و تحولات قدرت خود را بر شما آشکار سازیم و از نطفه ها آنچه را مشیت ما تعلق گیرد در رحمها قرار دهیم تا به وقتی معین طفلی از رحم بیرون آوریم تا زیست کرده و به حد بلوغ و کمال برسد .

اندکی تفکر در آیه فوق مطلب مورد نظر را روشن می سازد چه این که کسانی که نسبت به معاد شک دارند ، آنان را به خلقت انسان از خاک و نطفه و علقه و مضغه توجه داده است، یعنی با توجه به قدرت خداوند مسئله معاد را بررسی کن که تو را از عالمی به عالم دیگری آورده . و این موجود شگفت انگیز را با قدرت نامحدود خود از خاک ساخته است.

۲ از بیاناتی که در قرآن کریم بخاطر بر طرف کردن ناباوری آمده است تذکراتی است که در ارتباط با نظام موجود مرگ و حیات گیاهان و زمین در دوران سال می باشد می فرماید : زمین و گیاهان در فصل زمستان می میرند و در فصل بهار زنده می شوند ، همچنین انسانها پس از مردن باز زنده خواهند شد .

آری خاموشی جهان و از هم پاشیدگی منظومه شمسی و سپس

ص: ۲۰۸

حیات تازه پیدا کردن موجودات متلاشی شده در قرآن کریم، مکرر بیان شده است، و موت و حیات زمین و گیاهان را در آیاتی چند، زمینه توجه به زندگی بعد و معاد قرار داده است. بعضی از آیات در مورد مطلب فوق ذیلاً تذکر داده می شود:

الف خدای تعالی می فرماید:

«وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ * ذَلِكَ بَانَ اللَّهُ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (۱)

در این آیه شریفه ابتداء روئیدن گیاهان در زمین و حالت حیات و زنده شدن زمین یادآوری شده آنگاه مسئله قیامت مطرح و زنده شدن کسانی که در قبرها می باشند اعلام شده است بدیهی است که ذکر مسئله معاد و زنده شدن آنها که در قبرها می باشند پس از مسئله زنده شدن زمین و گیاهان تذکری است که زمینه ای برای پذیرش زنده شدن مردگان را بوجود می آورد.

ب خدای تعالی می فرماید:

«وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُبَثِّرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ» (۲)

خداست آن که بادهای را فرستد تا ابرها را برانگیزد و آن

۱- الحج/ ۷۵.

۲- فاطر/ ۹.

ص: ۲۰۹

ابر را ما به شهر و دیار مرده برانیم و به بارانش زمین را زنده گردانیم حشر و نشر مردگان هم (در قیامت) همین گونه است .

در آیه فوق زنده شدن مردگان به زنده شدن زمین پس از مرگ زمین تشبیه شده است . بدیهی است که هرکس زنده شدن زمین را پس از مرگ آن متذکر باشد انکار زنده شدن مردگان را نخواهد نمود .

۳ تذکر دیگری که در قرآن کریم برای پذیرش مسئله معاد در موارد متعدد بیان شده است ذکر مواردی است که خداوند مردگانی را در همین زندگی دنیوی زنده نموده است و با زنده نمودن مردگان ، مسئله معاد را تثبیت و تحکیم فرموده است .

الف خدای تعالی می فرماید :

«وَاذْ قَالِ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالِ أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ قَالِ بَلَىٰ وَ لَكِن لَّيُطَمِّنَنَّ قَلْبِي قَالِ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۱)

و چون ابراهیم گفت بار پروردگارا به من بنما که چگونه مردگان را زنده خواهی کرد . خداوند فرمود : مگر باور نداری؟ گفت : باور دارم لکن می خواهم تا با مشاهده آن دلم آرام گیرد . خداوند فرمود : چهار مرغ بگیر و گوشت آنها را بهم در آمیز نزد خود آنگاه هر قسمتی را

ص: ۲۱۰

بر سر کوهی بگذار سپس آن مرغان را بخوان تا بسوی تو شتابان پرواز کنند و آنگاه بدان که همانا خداوند بر همه چیز توانا و به حقایق امور دانا است .

در این آیه شریفه پس از درخواست حضرت ابراهیم کیفیت زنده شدن مردگان را ، از جانب خداوند به حضرت ابراهیم دستور داده شد : چهار پرنده را بگیر و آنها را کشته و اجزاء هر یک را با دیگری مخلوط نما و بر روی هر کوهی قسمتی از آن اجزاء را قرار بده سپس آنها را بخوان سریعاً به سوی تو می آیند ، جریان فوق نمونه عینی از جریان معاد است .

ب خدای تعالی می فرماید :

«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْبَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱)

یا به مانند آن کس که از کنار یک آبادی گذر کرد که خراب و ویران شده بود گفت : بحیرتم که خدا چگونه باز این مردگان را زنده خواهد کرد پس خداوند او را صد سال میراند سپس زنده اش نمود و به او فرمود : که چند

ص: ۲۱۱

مدت درنگ کردی؟ جواب داد: یک روز یا پاره ای از یک روز، خداوند فرمود: نه چنین است بلکه صد سال است، نظر در طعام و شراب خود بنما که هنوز تغییر ننموده و الاغ خود را نیز بنگر تا احوال بر تو معلوم شود و ما تو را حجت برای خلق قرار دهیم و بنگر در استخوانهای آن که چگونه در همش پیوسته و گوشت بر آن پوشانیم چون این کار بر او آشکار و روشن گردید گفت همانا اکنون به حقیقت و یقین می دانم که خداوند بر همه چیز قادر و توانا است.

زندگی انسان بعد از مرگ

منازل و عالم هائی که پس از مردن در قرآن و روایات برای انسان ترسیم شده، سه منزل است:

۱ برزخ .

۲ قیامت و حشر .

۳ بهشت یا دوزخ .

عالم برزخ عالمی است که ارواح در آن عالم زندگی می کنند و روح انسان از هنگامی که از بدن جدا می شود در آن عالم قرار می گیرد و آن عالم تا هنگام قیامت وجود دارد و آنگاه که قیامت می شود دیگر عالم برزخ وجود نخواهد داشت .

اصل عالم برزخ از مسلمات اسلام است و در میان مسلمین از مسائل

ص: ۲۱۲

قطعی و بدون خلاف می باشد .

بعضی از آیات قرآن کریم و احادیث معتبری که از پیغمبر اکرم و امامان معصوم علیهم السلام در ارتباط با برزخ رسیده است یادآوری می شود .

۱ «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (۱)

هنگامی که مرگ یکی از آنها (کفار) فرا می رسد می گوید : پروردگارا مرا (بدنیا) بر گردان امید است که کار شایسته ای را که در گذشته ترک کرده ام انجام دهم (به آنها گفته می شود: بازگشتی نیست این سخن سخن کسی است که گوینده اش چنین گوینده ای است (یعنی به سخن او اعتنا نمی شود . کسی که عقل به او داده ایم و پیامبران و اولیاء خود را مأمور ابلاغ حقایق به آن نموده ایم و وسیله های تبه و توجه را فراوان در اختیار او گذارده ایم ولی او به همه آنها بی توجه بوده و به پیروی از هوای نفس خود پرداخته است) و پیش روی آنها برزخ است تا روز حشر و قیامت که بر انگیزته می شوند .

از آیه شریفه فوق بخوبی استفاده می شود که انسان پس از مرگ وارد عالم قیامت نمی شود بلکه بین مرگ و قیامت فاصله ای بنام برزخ می باشد

ص: ۲۱۳

چه این که قیامت و هنگام حشر روزگاری است که دیگر سلسله زندگی بشر از هم گسیخته شده و جهان موجود به طور کلی در هم ریخته و متلاشی می گردد و نیز از آیه شریفه مذکور استفاده می شود که انسان پس از مرگ حیات دارد و لذا درخواست برگشت می نماید :

۲ «يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلِّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ* فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُفَى النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيْقٌ* خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبُّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ* وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَيُفَى الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ» (۱)

روزی خواهد آمد که در آن روز کسی سخن نگوید مگر به اذن خداوند آنانی که شقی و (بدکار) می باشند در آتش اند و برای آنان فریاد و ناله است و در آتش همیشه می باشند تا هنگامی که آسمانها و زمین بوده باشد . مگر آن که مشیت خدا بخواهد نجاتشان دهد که البته خدا هر چه خواهد می کند و کسانی که سعید (و نیکوکار) می باشند پس در بهشت همیشه هستند تا هنگامی که آسمانها و زمین باقی است مگر آنچه مشیت پروردگار باشد که عطایش ابدی و غیر مقطوع است .

با توجه به این که آسمان و زمین هنگام قیامت وضع فعلی خود را از

ص: ۲۱۴

دست خواهد داد ، مقصود از باقی بودن آسمان و زمین قبل از قیامت می باشد . بنابراین بخوبی حیات و زندگی برزخی از آیه شریفه فوق استفاده می شود .

۳ «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (۱)

(قوم فرعون) صبح و شب به آتش عرضه داشته می شوند و روز قیامت به آنها(فرشته ها) گفته می شود داخل نمائید آل فرعون را در شدیدترین عذاب .

از آیه یاد شده بخوبی حیات برزخی استفاده می شود . زیرا قبل از روز قیامت برای قوم فرعون عذاب در صبح و شب مقرر شده است بنا براین قبل از روزگار قیامت عالم دیگری وجود دارد که در آن عالم گنه کاران گرفتار عذاب می باشند و لازمه آن، حیات و زندگی در عالمی قبل از قیامت می باشد .

۴ «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ* فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ* يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۲)

البته نپندارید آنانی که در راه خداوند کشته شده اند

۱- المؤمن (غافر)/۴۶ .

۲- آل عمران/۱۶۹ ۱۷۱ .

ص: ۲۱۵

مردگانند بلکه زندگانی هستند که نزد خداوند روزی به آنان می رسد آنها خوشنودند به آنچه از فضل خداوند به آنها رسیده است و بشارت می دهند به مؤمنانی که هنوز به آنها ملحق نگردیده اند (آنانکه پس از این شهداء به آنها ملحق می شوند) که خوفی بر آنان نیست و محزون نخواهند بود و بشارت می دهند به نعمت و نیکی که از طرف خداوند به آنها داده شده است و خداوند اجر و پاداش اهل ایمان را ضایع ننماید .

از آیه شریفه فوق بخوبی حیات برزخی و زندگی انسانها پس از مرگ استفاده می شود زیرا خداوند فرموده است که آنها (شهداء) پس از آنکه کشته شدند زنده می باشند نه آن که در عالم قیامت زنده می شوند و نیز فرموده است که اینان روزی داده می شوند و خوشنودند به آنچه خداوند به آنها مرحمت نموده است و بشارت می دهند اهل ایمانی را که هنوز به آنها ملحق نشده اند .

کلمه «أَحْيَاءُ» زندگانند و جملات «يُرْزَقُونَ» روزی می رسد به آنها و «فَرَحِينَ» خوشنود می باشند و «يَسْتَبْشِرُونَ» بشارت می دهند؛ حیات و زندگی پس از مرگ را اعلام می دارد .

تذکر: بدیهی است که شهداء آنها که در راه خداوند کشته شده اند با مردم دیگر از جهت اصل زنده بودن ، یکسانند و اختصاص شهداء بذکر (یاد آوری خصوص شهداء) بخاطر مطرح بودن آنها است زیرا که اهل باطل می گفتند که آنها (شهداء) از بین رفته و نابود شده اند و نیز بخاطر اهمیت دادن به شأن آنها و اختصاص داشتن آنها است بخصوصیت متنعم

ص: ۲۱۶

شدن به نعم الهی در نزد مقام خاص قرب خداوند متعال .

آیاتی که در مسئله برزخ از آنها استفاده شده در حدود پانزده آیه است که بخاطر اختصار به آیه های یاد شده اکتفا می شود و به بعضی از آیات مربوطه ، در ضمن نقل حدیث هائی که در ارتباط با عالم برزخ متذکر می شویم اشاره می شود .

احادیث معتبری که در مورد عالم برزخ رسیده است بسیار است و عامه (اهل سنت) و خاصه (شیعه) در این مورد روایات فراوانی نقل کرده اند لذا باید گفت روایات مربوط به عالم برزخ و زندگی ارواح در عالم برزخ از حدّ تواتر (۱) گذشته است و به جهت آن که (همان طور که مکرر گفته شده) روش ما بر اختصار است بعضی از احادیث مربوطه را با بعضی از آیات متناسب در ارتباط با عالم برزخ متذکر می شویم .

هنگام مرگ و سكرات موت

خدای تعالی می فرماید :

«فَلَوْ لَا إِذَا بَلَغَتِ الْخُلُقُومَ * وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ * وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ * وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ * فَلَوْ لَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ * فَزُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتِ نَعِيمٌ وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَيْلٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * وَأَمَّا

۱- اگر موضوعی در احادیث بسیاری ، مطرح شده باشد به حدی که احتمال کذب و ساختگی بودن در آن راه نداشته باشد حدیث متواتر نامیده می شود .

ص: ۲۱۷

إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزِّلْ مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ» (۱)

پس چگونه خواهد بود هنگامی که نفس و روح آدمی (آن که در حال مرگ است) به گلو می رسد و شما در آن هنگام نگاه می کنید (یعنی چرا او را بر نمی گردانید) و ما به او نزدیک تریم از شما و لکن شما نمی بینید ، پس اگر حیات بدست شما است و شما را آفریننده ای نیست برگردانید روح و نفس انسان را در حال مرگ اگر راست می گوئید . پس اگر فوت شده از مقرب ها باشد پس راحتی و خوشی و بهشت پر از نعمت برای اوست، و اگر فوت شده از اصحاب یمین (نیکان بزرگوار) باشد پس درود برای تو است که از اصحاب یمین می باشی ، و اگر از تکذیب کنندگان و انکار کنندگان خدا و قیامت باشد ، خوراک او آتش سوزان (حمیم) و جایگاه او دوزخ می باشد .

از ساعات و لحظه های بسیار حساس که انسان در پیش دارد ساعت احتضار و لحظه هائی است که در آستانه مرگ و انتقال به عالم برزخ قرار می گیرد .

همان طور که در آیه شریفه فوق بیان شده است ، در آن لحظات حساس مردم به نسبت عقائد صحیح و ناصحیح و رفتار و صفات خوب و

ص: ۲۱۸

بدشان در راحتی و یا رنج خواهند بود و پس از انتقال به عالم برزخ نیز با قسمتی از نتیجه های عقائد و کارهایشان برخورد خواهند داشت .

در این مورد یکی از دهها حدیثی که رسیده است تذکراً یادآوری می شود .

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از پدران بزرگوار شان نقل می فرمایند که شخصی به حضرت صادق علیه السلام گفت : مرگ را برای من تشریح کنید .

امام علیه السلام فرمودند : مرگ برای مؤمن مانند استشمام بهترین عطر است که بو کند و عطسه بزند و همه سختی ها و فشارها از او منقطع و در نتیجه راحت گشته و در آسایش قرار گیرد ، ولی مرگ برای کافر مانند گزیدن مارها و عقربها بلکه از آنها هم شدیدتر خواهد بود .

سؤال کننده گفت : بعضی گویند که مرگ از پاره شدن بدن بوسیله اژه ها و قطعه قطعه شدن بدن با مقراض ها و کوبیده شدن بدن بوسیله سنگها و چرخیدن میله آسیا در چشمها سخت تر می باشد .

حضرت فرمود : آری برای بعضی از کفار و گناه کاران همین گونه سخت است ، آیا بعضی از آنان را ندیده ای که این شدائد را در لحظات آخر عمر معاینه می کنند؟ و حال آن که این عذابها در آخرت شدیدتر است .

سائل گفت : چه می شود که بعضی از کفار به آسانی جان می دهند مشغول صحبت کردن و خندیدن اند و جان می دهند

ص: ۲۱۹

و بعضی از اهل ایمان هم هنگام مرگ به راحتی جان می دهند و جمعی از مؤمنین و کفار هنگام مرگ به ناراحتی و سختی گرفتار می شوند .

امام ششم علیه السلام فرمودند : آرامش و راحتی هنگام مرگ برای مؤمن پاداش و ثوابی است برای او که از همان هنگام مرگ به او می رسد و سختی و گرفتاری که مؤمن هنگام مرگ می بیند وسیله پاک شدن از گناه است تا هنگام ورود به آخرت در کمال آسایش بوده و برخوردار از پاداش های ابدی الهی بگردد .

و کفاری که هنگام مرگ راحت می باشند و به آسانی جان می دهند پاداش کار نیک خود را می بینند تا در آخرت دیگر برای او راحتی نباشد و کفاری که هنگام مرگ سخت می میرد و ناراحت است عذاب و کیفر بدیهایش از همان وقت شروع شده است آری خداوند عادل است (لذا پاداش کارهای نیک کافر را هم می دهد ولی در دنیا) . (۱)

آری هنگام مرگ هنگامه ای بس عظیم است و برای آنانکه رعایت دستورات الهی را ننموده اند و به راه حق حرکت نکرده اند بسیار دشوار است .

خدای تعالی فرموده است :

«وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ

۱- بحار الأنوار کتاب العدل والمعاد باب سكرات الموت و شدائده، ح ۶، ۶/۱۵۲ .

ص: ۲۲۰

تَحِيدُ» (۱)

بیهوشی هنگام مرگ به حق و حقیقت تو را فرا رسیده آری این همان مرگی است که از آن گریزان بودی .

بیهوشی که در آیه فوق هنگام مرگ یادآوری شده است نشانگر سختی بسیار وحشتناک می باشد .

بدیهی است جدا شدن از تمامی علاقه های ریشه دار ، و ورود به زندگی جدیدی که آمادگی برای آن نباشد و دیدن آثار و نتیجه کارهای زشت سبب نگرانی شدید می باشد بلکه همان طور که در گفتار اولیاء الهی رسیده گرفتاریهای افراد گمراه و بدکار به گونه ای است که در این زندگی قابل درک و وصف نیست .

وجود مقدّس حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در این زمینه فرموده اند :

وإنّ للموت لغمرات هی أفظع من أن تستغرق بصفه أو تعتدل علی عقول أهل الدنيا . (۲)

همانا برای مرگ سختی هائی است که سخت تر و وحشتناک تر از آن است که کاملاً توصیف شود و یا عقلهای مردم دنیا آن را درک کرده و به آن برسند .

آری آنها که مستعد برای مرگ نشده اند ولی هنگام مرگ از افکار باطل و کارهای زشت خود پشیمان می باشند سخت در افسوس و تأثر قرار

۱- ق ۱۹/ .

۲- نهج البلاغه خ ۲۱۲ سطر آخر ص ۷۰۲ .

ص: ۲۲۱

گرفته و درخواست برگشت بدنیا را دارند اما هرگز بازگشتی برای آنها نخواهد بود .

قرآن کریم فرموده است :

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (۱)

آنگاه که مرگ آنهایی که کفر ورزیده و با آلودگی بسیار زندگی را گذرانیده اند می رسد آنگاه می گوید بار خدایا مرا بر گردان امید است آنچه انجام نداده انجام دهم به آنها گفته می شود هرگز برگشتی نیست این سخن سخن کسی است که گوینده اش این است (یعنی گوینده اش کسی است که آن همه دلالت ها و ارشادها را نادیده گرفته و در مقابل جبهه گیری نموده و زندگی را به هوا و هوسها و کبر در مقابل خداوند سپری ساخته است) و پیش روی آنان برزخ است تا روز قیامت .

تلاش و کوشش شیطان هنگام مرگ

از جریانهای بسیار مهم هنگام مرگ ، تلاش شیطان برای به انحراف کشاندن انسان و گرفتن ایمان از او می باشد .

ص: ۲۲۲

همانطور که در احادیث متعدد و معتبر رسیده شیطان هنگام مرگ به صورتهای مختلف تلاش می کند تا انسانها را به کفر و تردید در دین گرفتار کند .

بدیهی است که آن ساعت، ساعت بسیار حساس و با اهمیت است و اگر زمینه زندگی افراد ، زمینه شمول و رحمت پروردگار نباشد بلکه زمینه انحراف و بی توفیقی باشد شیطان کار خود را خواهد کرد .

و اگر زمینه زندگی انسان از نظر اعتقاد و عمل ، زمینه رستگاری باشد توفیق الهی نصیب او گردیده و تلقین انسان در آستانه مرگ و شهادت به یکتائی خداوند و شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامت ائمه معصومین علیهم السلام برایش مفید و کمک خواهد بود .

عن أبي عبد الله عليه السلام قال : « ما من أحد يحضره الموت إلّا وكلّ به إبليس من شيطانه أن يأمره بالكفر و يشكّكه في دینه حتّى تخرج نفسه فمن كان مؤمناً لم يقدر عليه فإذا حضرتم موتاكم فلقنوهم شهادة أن لا إله إلّا الله وأنّ محمّداً رسول الله صلی الله علیه و آله حتى يموت» (۱)

هر کس که در آستانه مرگ قرار گیرد ابلیس یکی از شیطان ها را بر آن می گمارد که او را به کفر و تردید در دین وادار کند تا هنگام مردن بی ایمان از دنیا برود ولی آن کس که به حقیقت ایمان دارد شیطان نمی تواند او را منحرف سازد آنگاه فرمود : مردگان خود را به یکتائی

۱- الفروع من الکافی کتاب الجنائز باب تلقین المیت ح ۶، ۳/ ۱۲۳ .

ص: ۲۲۳

خداوند و رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله تلقین دهید .

و فی حدیث آخر: عن ابي جعفر عليه السلام «... فلقنوا موتاكم عند الموت شهادة أن لا إله إلا الله والولاية» (۱)

پس تلقین دهید مردگانتان را (در حال احتضار) شهادت به یکتائی خداوند و ولایت ائمه معصومین علیهم السلام.

آری آنهایی که در دوران زندگی خود در انجام وظائف خود کوشا بوده اند و یک عمر با مخالفت نفس ، به ترک پلیدیها و انجام نیکی ها و فراگیری اخلاق نیک گذرانیده اند ، موفق به مقاومت در مقابل شیطان گردیده و با کمک خداوند شیطان و وسوسه های او را از خود دور می سازند؛ و کسانی که در دوران زندگی خودسازی و تزکیه نفس و تحصیل رضایت خداوند مورد توجه و همت آنان نبوده است بلکه پای بند شهوات و هوسها گردیده و در آلودگیهای مختلف آلوده شده اند گرفتار شیطان گردیده و قدرت مقاومت با شیطان و وسوسه های او را نخواهند داشت .

از وجود مقدس امیرمؤمنان علی علیه السلام سؤال شد که چگونه می توان آماده مرگ گردید و استعداد برای مردن را بدست آورد ؟

امام علیه السلام فرمودند :

«أداء الفرائض واجتناب المحارم والإشتمال على

۱- الفروع من الکافی کتاب الجنائز باب تلقین المیت ح ۵، ۳/۱۲۳ .

ص: ۲۲۴

المکارم» (۱).

آمادگی برای مرگ (به گونه ای که مرگ برای انسان مشکل نباشد) به انجام واجبات و ترک معصیت ها و فراگرفتن اخلاق پسندیده است .

دیدار با پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام هنگام مرگ

از جریانهایی که هنگام انتقال انسان از عالم دنیا به عالم برزخ انجام می گیرد این است که تمامی مردم از خوب و بد سیمای پیامبر اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام را می بینند .

در این مورد یکی از آیات شریفه قرآن که تفسیر به دیدار این بزرگواران هنگام مرگ و بعضی از روایات که در کتابهای معتبر نقل گردیده است یادآوری می شود .

«الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ* لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» (۲)

آنان که اهل ایمان و خدا ترسند آنها را از خدا پیوسته بشارت است هم در حیات دنیا و هم در آخرت به نعمتهای بهشت .

۱- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب حبّ لقاء الله و ذمّ الفرار من الموت، ح ۴۳، ۶/۱۳۷ و بحار الأنوار، ح ۹، ۴۱/۷ و بحار الأنوار، ح ۱، ۶۸/۲۶۳ و بحار الأنوار، ح ۷، ۷۴/۳۸۲ .

۲- یونس / ۶۳ ۶۴ .

ص: ۲۲۵

۲ علامه مجلسی رحمه الله علیه حدیثی را از ابو حمزه ثمالی نقل می کند :

حضرت باقر علیه السلام دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را هنگام مرگ نقل می کنند و بشارتی که آن دو بزرگوار به مؤمن هنگام مرگ می دهند بیان می فرمایند سپس حضرت باقر علیه السلام به ابو حمزه فرمودند :
مطلبی که گفتم خدای متعال در قرآن کریم در آیه شریفه : «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ»
تذکر داده است . (۱)

۳ مرحوم ثقة الاسلام کلینی رحمه الله علیه از عبدالرحیم قصیر نقل می کند :

به حضرت امام محمد باقر علیه السلام گفتم : صالح بن میثم از عبایه اسدی نقل کرده که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده:

والله لا يبغضني عبداً يموت على بغضي إلا رأني عند موته حيث يكره ولا يحبني عبداً فيموت على حبي إلا رأني عند موته حيث يحب . فقال أبو جعفر عليه السلام : نعم ورسول الله صلى الله عليه وآله باليمين . (۲)

۱- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد ، باب ما يعاين المؤمن والكافر عند الموت، ح ۶، ۶/۱۷۸ .

۲- الفروع من الكافي ، كتاب الجنائز ، باب ما يعاين المؤمن والكافر، ح ۵، ۳/۱۳۲ .

ص: ۲۲۶

امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند سوگند به خداوند دشمن ندارد مرا انسانی مگر این که اگر با همین حالت دشمنی بمیرد خواهد دید مرا به گونه ای که ناراحت گردد و دوست نمی دارد مرا کسی مگر آن که اگر با دوستی من بمیرد مرا می بیند بگونه ای که خشنود گردد.

حضرت باقر علیه السلام فرمودند: آری این چنین است و اضافه کردند که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله نیز در طرف راست محضر می باشند.

۴ فضل بن یسار از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل می کند که فرموده اند

حرام علی روح أن تفارق جسده حتی تری الخمسه محمّداً و علیاً فاطمه و حسناً و حسیناً بحیث تقر عینها أو تسخن عینها. (۱)

حرام است (یعنی ممکن نیست) بر هر روح که از بدن جدا شود مگر آن که ببیند پنج نور شریف حضرت محمّد و حضرت علی و حضرت فاطمه و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهم السلام را، بگونه ای که چشمش روشن و یا آزرده شود.

۱- بحار الأنوار، کتاب الجنائز، باب مایعین المؤمن والکافر عند الموت ۶/ ۱۹۳ و ۱۹۱ و ۳۹/۲۴۲ و مناقب آل ابی طالب، باب ما يتعلق بالآخره من مناقبه علیه السلام فصل فی درجاته ۳/۲۲۳.

ص: ۲۲۷

سه حدیث فوق نمونه ای از دهها حدیث است که در این مورد رسیده است.

سؤال: در خصوص مطلب یاد شده و حدیث هائی که ذکر شد سؤالاتی مطرح شده است مهمترین سؤال این است که امکان دارد در زمان واحد در نقطه های مختلف افراد بسیاری فوت شوند اگر هر فردی هنگام مرگ، ائمه معصومین علیهم السلام را می بیند لازم آید که جسم واحد در مکانهای مختلف در زمان واحد وجود داشته باشد در حالی که بدیهی است که چنین فرضی فرض محال است و وجود جسم واحد در نقطه های متعدد امکان ندارد.

پاسخ: جواب این سؤال به صورتهای زیر گفته شده است:

۱ برای هر یک از این بزرگواران بدنهای مثالی متعددی است که آن بدنهای مثالی مربوط به آنان هنگام مرگ افراد حضور پیدا می کنند بنابراین هر چند تعداد افراد فوت شده در زمان واحد بسیار باشد جسدهای مثالی به همان اندازه خواهد بود و بدیهی است که تمامی این جسدهای مثالی تحت فرمان شخصیتی است که در ارتباط با آنها است و به هر یک در هر مورد دستور گفتار و رفتار متناسب با آن مورد داده می شود.

۲ سؤال فوق با توجه به ضوابط و قوانین دنیوی و مادی این عالم است و هنگام مرگ ضوابط مربوط به این عالم تغییر می کند و نمی توان حکم ضوابط عالم ماده دنیوی را با ضوابط هنگام مرگ و ضوابط عالم برزخ مقایسه نمود.

مرحوم علامه مجلسی رحمه الله پس از ذکر حدیث های مربوط به دیدار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام هنگام مرگ، و نقل اشکالات و

ص: ۲۲۸

پاسخ به آنها می فرماید :

والأحوط والأولى في أمثال تلك المشابهات الإيمان بها ، وعدم التعرّض لخصوصيتها وتفصيلها واحاله علمها إلى العالم عليه السلام كما مرّ في الأخبار التي أوردناها في باب التسليم ، والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم . (۱)

آنچه به احتیاط نزدیک و سزاوارتر است در مانند این مطالب متشابه ، ایمان به آنها است (زیرا در احادیث رسیده است) و متعرض خصوصیات و تفصیل آنها نشدن و علم آن را به امام معصوم واگذاردن است (چون حقیقت امر و کیفیت آن بر ما مجهول است) همان طور که در اخبار باب تسلیم گذشت و خداوند هدایت کننده به راه راست می باشد .

شدت و یا آسایش هنگام مرگ

از مطالبی که تذکرش لازم به نظر می رسد این است که جان دادن و مرگ در حال راحت و یا شدت نشانه قطعی سعادت‌مندی و نشانه دوزخی بودن و شقاوت‌مندی نیست بلکه ممکن است افرادی دوزخی و گرفتار عذاب اخروی باشند و راحت و در آسایش جان دهند زیرا بعضی از کارهای خوب که در دنیا داشته اند با آسایش هنگام مرگ پاداش داده شوند

۱- بحار الأنوار ، کتاب العدل والمعاد ، باب ما يعاين المؤمن والكافر عند الموت ۶/۲۰۲ .

ص: ۲۲۹

و در آخرت جز گرفتاری و عذاب نداشته باشند، و نیز ممکن است که راحت جان دادن بخاطر خوبی و نیکوکاری شان باشد.

و البته ممکن است افرادی رستگار و اهل سعادت، هنگام مرگ در رنج و گرفتاری باشند زیرا بعضی از گناهانی که انجام داده اند و هنوز به گونه ای از آثار رنج آور آن گناه در امان نبوده و از آن توبه نکرده اند رنج و گرفتاری هنگام مرگ جبران آثار آن گناه را نموده و به همین ناراحتی هنگام جان دادن مورد لطف حق قرار گرفته و دیگر در زندگی آخرتش عذاب و رنج نبیند همانطور که ممکن است افرادی در شقاوت و انحراف بوده و اهل دوزخ باشند و هنگام مرگ هم در عذاب سخت و در کمال سختی جان بدهند.

بنابر آنچه گذشت شدت و سختی، و راحت و آسایش هنگام مرگ، دلیل قطعی برای دوزخی بودن و یا بهشتی بودن افراد نمی باشد.

در این مورد بذکر یک حدیث از حضرت صادق علیه السلام که ایشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند اکتفا می شود.

عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال الله تعالى: ما من عبد أُريد أن ادخله الجنة إلا ابتليته في جسده، فان كان ذلك كفارة لذنوبه وإلا سلطت عليه سلطاناً فإن كان ذلك كفارة لذنوبه وإلا ضيقت عليه في رزقه، فإن كان ذلك كفارة لذنوبه وإلا شددت عليه عند الموت حتى يأتيني ولا ذنب له ثم أدخله الجنة، وما من عبد أُريد أن ادخله النار إلا صححت له جسمه، فان كان ذلك تمام طلبته عندي وإلا

ص: ۲۳۰

آمنت خوفه من سلطانه فان كان ذلك تمام طلبته عندى وإلا وسعت عليه رزقه ، فإن كان ذلك تمام طلبته عندى وإلا يسرت عليه عند الموت حتى يأتينى ولا حسنه له ثم أدخله النار . (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند : خداوند فرموده است نیست بنده ای که اراده کنم وارد بهشت شود مگر این که کسالتی جسمانی برای او تقدیر نمایم اگر این کسالت جسمی کفاره گناه او باشد به همین گرفتاری اکتفا می شود و اگر این کسالت جسمانی کفاره گناه او نباشد ستمگری را بر او مسلط می نمایم اگر این گرفتاری کفاره گناهش باشد به همین اکتفا می شود و آلا از نظر روزی در مضیقه اش می افکنم . (روزی او را کم می کنم) و اگر این گرفتاری کفاره گناهش باشد به همین اکتفا می شود و آلا هنگام مرگ و مردن بر او سخت می گیریم و سخت جان می دهد تا این که گناهش پاک شود سپس وارد بهشتش می نمایم .

و نیست بنده ای که اراده کنم در آتش و دوزخ وارد گردد مگر این که جسمش را سالم نموده و تندرستی به او می دهم اگر این نعمت جبران کار نیک او را نماید

۱- بحار الأنوار کتاب العدل والمعاد باب ما يعين المؤمن والكافر عند الموت، ح ۴۹، ۶/۱۷۲ و الأصول من الکافی کتاب الإیمان والکفر باب تعجيل عقوبه الذنب ح ۱۰، ۲/۴۴.

ص: ۲۳۱

ممکن است گرفتاری دیگری نبیند و اگر بیش از این کار نیک داشته باشد بیم از قدرت ستمکار را از او دور نمایم . اگر باز هم جبران کار نیک او نشده باشد روزی او را زیاد می‌کنم اگر باز هم جبران کار نیک او نشده باشد آسان جان خواهد داد و مرگ را بر آن آسان خواهم کرد تا این که بر من وارد شود و هیچ نیکی و حسنه‌ای نداشته باشد آنگاه او را داخل دوزخ نمایم .

از حدیث فوق بخوبی استفاده می‌شود که آسان جان دادن ممکن است در اثر نیکوکاری و رستگاری باشد و ممکن است به جهت جبران کار نیک بدکاران و گرفتاران باشد و همچنین رنج و ناراحتی هنگام مرگ و در سختی جان دادن امکان دارد در اثر بدکاری و شقاوت‌مندی باشد و امکان دارد که آخرین رنج یک فرد رستگار و سعادتمند باشد

قبر و سؤال قبر و عذاب و ثواب در قبر

از مسائلی که در روایات فراوان از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده است مسئله قبر و سؤال قبر و عذاب و ثواب در قبر است این مسئله بسیار مورد توجه قرار گرفته است و بعضی از آیات قرآن نیز مسئله قبر و سؤال در قبر و ثواب و عقاب در قبر را مورد بررسی قرار داده است .

مقصود از قبر آنچنان که از بسیاری از اخبار استفاده می‌شود

ص: ۲۳۲

جایگاهی است که روح در عالم برزخ در آن قرار دارد. (۱)

سؤال از کسانی که مؤمن بوده و آنان که کافر بوده اند و در ایمان و کفر خود ثابت باشند، (۲) مورد اتفاق علماء دین است و همچنین ثواب و عذاب برای بدکاران و نیکوکاران در عالم برزخ مورد اتفاق بزرگان دین می باشد.

اخبار و روایاتی که در این مورد از طریق عامه (اهل سنت) و خاصه (شیعیان) رسیده فراوان است.

لذا مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی رضوان الله تعالی علیه فرموده است:

«وعذاب القبر واقع للإمكان وتواتر السمع بوقوعه» (۳)

یعنی عذاب قبر حقیقت دارد و ثابت است زیرا ممکن است و محال عقلی نیست و دلیلهای نقلی روایات و احادیث در حدّ تواتر (یعنی این روایات احتمال تبانی و قرارداد افراد در دروغ گفتن و جعل این روایات مورد ندارد: رسیده است.

۱- مرحوم مجلسی رحمه الله در این زمینه فرموده اند: «فالمراد بالقبر فی أكثر الاخبار ما یكون الروح فیه فی عالم البرزخ» بحار الأنوار کتاب العدل والمعاد باب أحوال البرزخ والقبر وسؤاله ۶/۲۷۱.

۲- بنابه تعبیر اخبار مستفیضه «من محض الایمان ومن محض الکفر» می باشند برای نمونه روایات شماره ۹۷ تا ۱۰۰، ۲/۲۶۰ از کتاب شریف بحار الأنوار را ملاحظه فرمائید.

۳- تجرید الاعتقاد، المقصد السادس فی المعاد، عذاب القبر، ص ۳۰۸.

ص: ۲۳۳

مرحوم علامه حلی در شرح تجرید می فرماید :

از ضرار نقل شده است که عذاب قبر را انکار کرده است ولی اجماع بر خلاف نظر او است . (۱)

مرحوم شیخ مفید رحمه الله در جواب مسائل سرویه در موردی که از عذاب قبر و کیفیت آن از ایشان سؤال شده است فرموده است :

«الكلام فی عذاب القبر طریقہ السَّمع دون العقل . وقد ورد عن أئمة الهدی علیهم السلام أنَّهم قالوا: [لیس یعذب فی القبر كلُّ میتٍ و إنما یعذب من جملتهم من محض الكفر ولا- ینعم كلُّ ماض لسیله ، و إنما ینعم منهم من محض الإیمان محضاً فأما سوی هذین الصنفین فإنه یلهی عنهم(۲)] و كذلك روی أنه لا- یسأل فی قبره إلّا هذان الصنفان خاصه ، فعلى ما جاء به الأثر من ذلك یكون الحكم ما ذكرناه .» (۳)

سخن در زمینه عذاب قبر از راه نقل به اثبات می رسد و عقل را در آن راهی نیست و از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام روایات رسیده که آن بزرگواران فرموده اند : این چنین نیست که هر میتی در قبر عذاب شود و

۱- توضیح المراد تعلیقه علی شرح التجرید الاعتقاد ، المقصد السادس فی المعاد ، المسأله الرابعه عشره ص ۸۶۳ .

۲- جهت ملاحظه بعضی از این احادیث به کتاب شریف کافی ، کتاب الجنائز باب المسأله فی القبر ومن یسأل ومن لا یسأل ۳/۲۳۵ ، احادیث ۱ تا ۳ و ۸ مراجعه فرمائید .

۳- سلسله مؤلفات الشیخ المفید ، ج ۷ المسائل السرویه ، المسأله الخامسه عذاب القبر ، ص ۶۲ .

ص: ۲۳۴

فقط افرادی که در کفر خود ثابت بوده اند معذب می شوند و نیز هر کسی متنعم به نعم آخرتی نمی شود و فقط کسانی که در ایمان ثابت قدم بوده اند از نعمتهای بهشتی بهره می برند و اما غیر این دو صنف در عالم برزخ به حال خود شان وا گذاشته می شوند .

آری پرسش و بازجویی افراد بشر و ثواب و عقاب برای آنان پس از ورود به عالم قبر و برزخ از مطالب مسلم دینی است و اعتقاد به آن از نظر تعالیم اسلامی لازم و ضروری است .

اکنون برخی از آیات شریفه قرآن که تفسیر به سؤال ، و ثواب و عقاب در قبر و برزخ شده است و بعضی از روایات در ارتباط با سؤال در قبر و ثواب و عقاب در قبر و برزخ را ، متذکر می شویم .

۱ عن النبي صلى الله عليه وآله في قوله تعالى : «يُجَبُّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ» (۱)

قال : في القبر إذا سئل الموتى . (۲)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در ارتباط با قول خداوند [خداوند ثابت می دارد کسانی را که به گفتار ثابت در زندگی دنیا و در آخرت ایمان آورده اند] فرمودند : مقصود از قول ثابت در آخرت هنگامی است که مردگان در قبر سؤال شوند .

از این حدیث بخوبی استفاده می شود که در قبر از مردگان سؤال خواهد شد .

۲ علامه مجلسی رحمه الله از تفسیر علی بن ابراهیم نقل می کند :

۱- ابراهیم/۲۷ .

۲- بحار الأنوار ، کتاب العدل والمعاد ، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله ، ح ۲۹ ، ۶/۲۲۸ .

ص: ۲۳۵

عن أبي بصير قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : «فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ» وقال : في قبره «وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ» قال في الآخرة «وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّالِّينَ * فَنُزْلٌ مِنْ حَمِيمٍ» في القبر «وَتَصْلِيَةٌ جَحِيمٍ» في الآخرة . (۱)

ابوبصیر می گوید : شنیدم حضرت صادق علیه السلام در توضیح آیه مورد نظر فرمود : پس اگر از مقربین شد آنگاه بشارت و خشنودی در قبر برای اوست و بهشت پر نعمت از برای او در آخرت است و اگر از تکذیب کنندگان و گمراهان باشد پس نازل شده از آب گرم و جوش برای او است ، مقصود در قبر است و جایگاهش دوزخ است مقصود در آخرت است .

از حدیث فوق مسئله عذاب قبر کاملاً روشن و آشکار استفاده می شود و بدیهی است هنگامی که قبر جایگاه عذاب برای جمعی باشد جایگاه ثواب و رحمت هم برای جمعی خواهد بود .

۳ علامه مجلسی رحمه الله از کتاب ارزنده محاسن نقل فرموده :

عن أبي بصير ، عن أحدهما عليهما السلام قال : إذا مات العبد المؤمن دخل معه في قبره ستة صور ، فيهنّ صورة أحسنهنّ وجهاً ، وأبهاننّ هيبه ، وأطيبهنّ ريحاً ، وأنظفهنّ صورة ،

۱- بحار الأنوار ، كتاب العدل والمعاد ، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله ، ح ۱۱ ، ۶/۲۱۷ .

ص: ۲۳۶

قال: فيقف صورته عن يمينه، وأخرى عن يساره، وأخرى بين يديه، وأخرى خلفه، وأخرى عند رجله، وتقف التي هي أحسنهن فوق رأسه، فإن أتى عن يمينه منعتة التي عن يمينه، ثم كذلك إلى أن يؤتى من الجهات الست، قال: فتقول أحسنهن صورة: ومن أنتم جزاكم الله عنى خيراً؟ فتقول التي عن يمين العبد: أنا الصِّلوه، وتقول التي عن يساره: أنا الزكاه، وتقول التي بين يديه: أنا الصيام، وتقول التي خلفه: أنا الحج والعمرة، وتقول التي عند رجله: أنا برّ من وصلت من إخوانك، ثم يقلن: من أنت؟ فأنت أحسننا وجهاً، وأطيبنا ريحاً، وأبهانا هيئه، فتقول: أنا الولايه لآل محمّد صلوات الله عليهم أجمعين. (۱)

ابوبصير از حضرت امام محمّد باقر علیه السلام و یا از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شنیده است که فرمودند: هنگامی که انسان با ایمان فوت می شود شش صورت با او وارد قبر می شوند که یکی از آن شش صورت بسیار زیبا و از دیگر صورتها نیکوتر و با شکوهرتر و خوشبوتر و نظیف تر می باشد.

یکی از آن صورتها طرف راست، و دیگری طرف چپ، و دیگری پیش رو و دیگری پشت سر او، و دیگری نزد پای

۱- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه ح ۵۰، ۶/۲۳۴.

ص: ۲۳۷

او قرار می گیرند. و آن صورتی که از همه نیکوتر است بالای سر آن قرار می گیرد آنگاه اگر از طرف راست او عذابی متوجه آن شود آن صورت طرف راست آن عذاب را رد می کند و همچنین اطراف دیگر این انسان با ایمان که در قبر گذارده شده است آنگاه آن صورتی که از همه بهتر و نیکوتر است می گوید: شما که هستید؟ خدای به شما جزای خیر دهد، آن که در طرف راست است می گوید: من نماز هستم، و آن که طرف چپ قرار دارد می گوید: من زکات می باشم، و آن که روبروی او است می گوید: من روزه ام، و آن که پشت سر اوست می گوید: من حج و عمره ام، و آن که پائین پای اوست می گوید: من احسان و نیکویی به برادر دینی می باشم، آنگاه همه آنها به آن که از همه نیکوتر است می گویند: تو که هستی که از همه ما نیکوتر، زیباتر و خوشبوتر می باشی؟ می گوید: من ولایت آل محمد علیهم السلام می باشم صلوات خدای تعالی بر تمام آن بزرگواران باد.

۴ مرحوم ثقه الإسلام کلینی رحمه الله نقل فرموده:

قال أبو عبد الله عليه السلام:

لا يسأل في القبر إلا من محض الإيمان محضاً أو محض الكفر محضاً والآخرين يلهون عنهم. (۱)

۱- الفروع من الكافي كتاب الجنائز باب المسأله في القبر ومن يسأل ومن لا يسأل، ح ۱، ۳/۲۳۵.

ص: ۲۳۸

حضرت صادق علیه السلام فرموده اند: سؤال نمی شود در قبر مگر از کسی که در ایمان خالص است و یا آن که در کفر خالص باشد و دیگران را وامی گذارند.

۵ و نیز ثقه الاسلام کلینی رحمه الله نقل فرموده:

قلت لأبي جعفر عليه السلام أصلحك الله من المسؤولون في قبورهم؟ قال: من محض الإيمان ومن محض الكفر، قال: قلت: فبقية هذا الخلق؟ قال: يلهي والله عنهم ما يعابهم قال: قلت: وعمّ يسألون؟ قال: عن الحجّة القائمه بين أظهركم، فيقال: للمؤمن: ما تقول في فلان بن فلان؟ فيقول: ذاك امامي، فيقال نم أنام الله عينك ويفتح له باب من الجنّه فما يزال يتحفه من روحها إلى يوم القيامة ويقال للكافر: ما تقول في فلان بن فلان؟ قال: فيقول: قد سمعت به ما أدري ماهو، فيقال له، لا دريت قال: ويفتح له باب من النار فلا يزال يتحفه من حرّها إلى يوم القيامة. (۱)

ابوبکر حضرمی می گوید: به حضرت ابوجعفر علیه السلام عرض کردم: خدا امور شما را اصلاح کند چه کسانی در قبر هایشان سؤال می شوند؟ حضرت فرمودند: کسانی که در ایمان خالص باشند و کسانی که در کفر خالص

۱- الفروع من الکافی کتاب الجنائز باب المسأله فی القبر ومن یسأل ومن لا یسأل، ح ۸، ۳/۲۳۷.

ص: ۲۳۹

باشند .

سؤال کردم: پس با بقیه خلق چه می شود؟ فرمودند: از آنان دست بر می دارند و اعتنائی نمی شوند پرسیدم: از چه چیزی سؤال می شوند؟ فرمودند: از حجتی که نزد شما قائم شده پس به مؤمن گفته می شود: در مورد فلان بن فلان چه می گویی؟ او می گوید: ایشان امام و پیشوای من است. سپس گفته می شود: بخواب (آرام بگیر) خداوند به چشمان تو آرامش بخشد و دربی از بهشت بر او گشوده می شود پس تا روز قیامت دائماً تحفه هایی داده می شود و به کافر گفته می شود: در مورد فلان بن فلان چه می گویی؟ حضرت فرمودند: پس کافر می گوید: نامش را شنیده ام و لکن نمی دانم او کیست. پس به او گفته می شود: البته می دانی. پس از آن دربی از آتش بر او گشوده می شود که دائماً هدایایی آورده می شود از حرارت آن آتش تا بر پا شدن قیامت .

۶ علامه مجلسی رحمه الله از کتاب ارزنده امالی شیخ صدوق رحمه الله نقل نموده است:

قال الصادق عليه السلام: من أنكر ثلاثة أشياء فليس من شيعتنا: المعراج، والمسآءله في القبر، والشفاعه. (۱)

۱- بحار الأنوار، كتاب العدل والمعاد، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله، ح ۲۳، ۶/۲۲۳.

ص: ۲۴۰

امام صادق علیه السلام فرمودند: هر کس سه چیز را انکار کند از شیعیان ما نیست: معراج و سؤال در قبر و شفاعت.

۷ علامه مجلسی رحمه الله از کتاب علل الشرایع نقل فرموده:

عن علیّ علیه السلام: «عذاب القبر یكون من النمیمه والبول وعذب الرجل عن أهله». (۱)

سخن چینی و از نجاست بولی پرهیز نکردن و دوری از اهل (بد رفتاری با خانواده) باعث عذاب قبر است.

۸ و قال علیّ بن الحسین علیهما السلام: إنّ القبر روضه من ریاض الجنّه، أو حفرة من حفر النیران». (۲)

همانا قبر باغی است از باغهای بهشتی، یا چاله ای از چاله های دوزخ.

از آنچه گذشت از روایات و گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه معصومین علیهم السلام بخوبی استفاده می شود که روح انسان پس از انتقال و جدائی از بدن در عالمی بنام عالم برزخ قرار می گیرد و از همان ابتدای مرگ تا هنگام قیامت و برگشت روح به بدن (که توضیح داده خواهد شد) عالم برزخ نامیده می شود و قبر هم قسمتی از ابتدای برنامه عالم برزخ است.

۱- بحار الأنوار، کتاب العدل والمعاد، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله، ح ۲۱، ۶/۲۲۲.

۲- بحار الأنوار، کتاب العدل والمعاد، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله، ح ۲، ۶/۲۱۴.

ص: ۲۴۱

و از روایات گذشته نیز بخوبی استفاده می شود که در عالم قبر و برزخ سؤال از عقائد و عذاب و نعمت مسلم است .

وجود بهشت و دوزخ در عالم برزخ

از مطالبی که از بعضی احادیث گذشته و قسمتی از آیات و احادیث دیگر استفاده می شود، وجود بهشت و دوزخ در عالم برزخ است؛ آنهایی که در نعمت و آسایش می گذرانند جایگاه آنان بهشت برزخی، و آنانی که در گرفتاری و عذاب می باشند جایگاه آنها دوزخ برزخی است، در این مورد روایات و احادیث متعددی نقل شده و به بعضی از آیه های قرآن نیز برای اثبات آن استشهاد شده است که بعضی از مدارک بشرح زیر است .

۱ علامه بزرگوار مجلسی رحمه الله از کتاب ارزنده علل الشرایع نقل می کند :

عن الحسين بن بشار عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن جنة آدم فقال : جنة من جنان الدنيا تطلع فيها الشمس والقمر ، ولو كانت من جنان الخلد ما خرج منها أبداً . (۱)

حسین بن بشار از حضرت صادق علیه السلام از بهشت حضرت آدم سؤال کرد ؟ امام ششم علیه السلام فرمودند : بهشت آدم بهشتی از بهشتهای دنیا است که طلوع و غروب آفتاب برای آن می باشد و اگر بهشت ابدی (یعنی آخرت)

۱- بحار الأنوار کتاب العدل والمعاد باب جنة الدنيا ونارها، ح ۶/۲۸۴ ۲ .

ص: ۲۴۲

می بود ، هرگز از آن خارج نمی شد .

از حدیث یاد شده بخوبی استفاده می شود که در عالم قبل از عالم قیامت بهشت بلکه بهشتهائی وجود دارد .

۲ قال رجل لأبي عبد الله عليه السلام : ما تقول في قول الله عز وجل : «النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا»؟ فقال ابو عبد الله عليه السلام : ما يقول الناس فيها؟ فقال: يقولون : إنها في نار الخلد وهم لا يعدّون فيما بين ذلك ، فقال عليه السلام : فهم من السعداء فقيل له : جعلت فداك فكيف هذا ؟ فقال : إنما هذا في الدنيا فأما في نار الخلد فهو قوله : «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ»
(۱)

شخصی به حضرت صادق علیه السلام گفت : چه می گوئید در ارتباط با فرموده خداوند ، که آتش عرضه داشته می شود بر آنها (آل فرعون) صبحگاه و هنگام شب ؟ حضرت صادق علیه السلام فرمودند : مردم (یعنی اهل سنت) در این مورد چه می گویند ؟ گفت : آنها می گویند : آن گرفتاری و عذاب برای آل فرعون در عالم آخرت است و آل فرعون در فاصله بین دنیا و آخرت در عذاب و گرفتاری نمی باشند . امام ششم علیه السلام فرمودند : پس آنان از اهل سعادت می باشند . به حضرت صادق علیه السلام عرضه شد فدای شما شوم پس چگونه

۱- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب جند الدنيا و نارها، ح ۶/۲۸۵ .

ص: ۲۴۳

خواهد بود؟ امام ششم علیه السلام فرمودند: این گرفتاری و عذاب که در آیه یاد شده برای آل فرعون گفته شده است در عالم دنیا (یعنی قبل از قیامت در عالم برزخ) است و آنچه مربوط به عالم جاودان و ابدی است این آیه شریفه است (که خطاب به فرشتگان می شود: هنگامی که به پا خواست قیامت، داخل نمائید آل فرعون را در شدیدترین عذاب .

از این حدیث بخوبی استفاده می شود که قبل از عالم آخرت و قیام قیامت در عالم برزخ عذاب و گرفتاری و آتش وجود دارد .

۳ عن ابراهیم بن اسحاق قال : قلت لأبی عبد الله علیه السلام : أين أرواح المؤمنین ؟ فقال : أرواح المؤمنین فی حجرات فی الجنّه ، يأکلون من طعامها ، ویشربون من شرابها ، ویتزاورون فیها ، ویقولون : ربنا أقم لنا الساعه لتنجز لنا ما وعدتنا ، قال : قلت : فأین أرواح الکفار ؟ فقال : فی حجرات النار ، يأکلون من طعامها ، ویشربون من شرابها ویتزاورون فیها ، ویقولون ربنا لا تقم لنا الساعه لتنجز لنا ما وعدتنا . (۱)

ابراهیم فرزند اسحاق ، از امام ششم علیه السلام سؤال کرد که ارواح اهل ایمان کجا هستند؟ فرمودند: ارواح مؤمنین در حجره های بهشتی می خورند و می آشامند و یکدیگر

۱- بحار الأنوار کتاب العدل والمعاد ، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله ، ح ۴۹ ، ۶/۲۳۴ .

ص: ۲۴۴

را زیارت می کنند و می گویند: خدایا قیامت را بر پا کن تا به آنچه به ما وعده داده ای برسیم. ابراهیم گفت: ارواح کفار کجا هستند؟ فرمودند: در حجره هائی از آتش می خورند و می آشامند و یکدیگر را ملاقات می کنند و می گویند: خدایا قیامت را بر پا منما تا گرفتاریهائی که برای ما مقرر فرموده ای به ما نرسد.

سه حدیث یاد شده نمونه ای است از دهها حدیث که در بابهای مختلف احتضار و دفن و تلقین جنائز و معجزات ائمه علیهم السلام و حالات بعضی از بزرگان مانند سلمان فارسی رسیده است.

اکنون مناسب است بعضی از احادیثی که موجبات آسایش هنگام مرگ و بعد از آن را بیان نموده اند، یادآور شویم.

۱ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بر یکی از اصحابشان که در حال احتضار بود وارد شدند و سفارش او را به ملک الموت کردند پس از آن احاطه عزرائیل را به همگان بیان فرمودند:

فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّمَا يَتَصَفَّحُهُمْ فِي مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ، فَنَ كَان مَمَّنْ يَؤَاطِبُ عَلَيْهَا عِنْدَ مَوَاقِيتِهَا لَقَنَهُ شَهَادَهُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَنَحَىٰ عَنْهُ مَلَكُ الْمَوْتِ ابْلِيسَ. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: همانا عزرائیل بررسی

۱- الفروع من الکافی کتاب الجنائز باب اخراج روح المؤمن والکافر، ح ۲/۱۳۶۳ و بحار الأنوار، ۶/۱۶۹.

ص: ۲۴۵

می کند خانواده ها را در همه نقاط هنگام نماز ، آنانی که هنگام نماز ، مواظب نماز شان در وقت نماز بوده اند عزرائیل شهادتین را تلقین آنها نماید و شیطان را از آنها دور می سازد .

۲ علامه بزرگوار مجلسی رحمه الله از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل می کند :

قال علی بن ابي طالب علیه السلام : من قوی مسکیناً فی دینه ، ضعیفاً فی معرفته علی ناصب مخالف فأفحمه ، لقنه الله يوم يدلی فی قبره أن يقول : الله ربی ، ومحمد نبی ، وعلی ولیی ، والکعبه قبلتی ، والقرآن بهجتی وعدتی ، والمؤمنون إخوانی ، والمؤمنات أخواتی ، فيقول الله : أدلیت بالحجه فوجبت لك أعالی درجات الجنه ، فعند ذلك يتحول عليه قبره أنزه ریاض الجنه . (۱)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند : هر کس تقویت کند کسی را که در دینش نیازمند ، و در معرفتش ضعیف است و تقویت کند او را در ارتباط با دشمن ائمه معصومین علیهم السلام تلقین کند خداوند او را هنگامی که در قبر گذارده شود (حقیقی را که وسیله نجات او است) خدا پروردگار من است ، و محمد پیامبر من است ، علی

۱- بحارالأنوار كتاب العدل والمعاد ، باب أحوال البرزخ والقبر وعذابه وسؤاله ، ح ۳۱ ، ۶/۲۲۸ و بحارالأنوار ، ۲/۷ .

ص: ۲۴۶

ولی من است ، کعبه قبله من است ، و قرآن وسیله نجات و ذخیره من است ، و مردان با ایمان برادر من ، زنان با ایمان خواهر من می باشند ، آنگاه به او گفته می شود درجات عالی بهشت را برای تو مقرر نمودیم آنگاه قبر او باغستان بهشت خواهد شد .

۳ قال أبو عبد الله عليه السلام : خير ما يخلفه الرجل بعده ثلاثه : ولد باؤ يستغفر له ، وسنه خير يقتدى به فيها ، وصدقه تجرى من بعده .
(۱)

امام ششم علیه السلام فرموده اند : بهترین چیزی که انسان پس از خود بجای می گذارد سه چیز است :

(الف) فرزند صالح که برای پدر طلب مغفرت کند .

(ب) روش پسندیده ای که دیگران به آن اقتداء کنند .

(ج) صدقه ای که پس از او جاری باشد .

۴ عن معاوية بن عمّار قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : أى شيء يلحق الرجل بعد موته ؟ قال : يلحقه الحج عنه ، والصدقه عنه ، والصوم عنه . (۲)

معاویه بن عمار گوید : به حضرت صادق علیه السلام گفتم : چه

۱- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب ما يلحق الرجل بعد موته من الأجر، ح ۳/۲۹۴ و وسائل الشيعه كتاب الوقوف والصدقات باب استحبابها، ح ۱۰، ۱۳/۲۹۴ .

۲- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب ما يلحق الرجل بعد موته من الأجر، ح ۵، ۶/۲۹۴ .

ص: ۲۴۷

چیز پس از مرگ انسان به انسان ملحق می‌گردد؟ فرمودند: حج و صدقه و روزه که از طرف فوت شده انجام گیرد.

قیامت و مسائل مربوط به قیامت

اشاره

منزلی که پس از منزل برزخ در قرآن و احادیث بیان شده، منزل قیامت و روزگار حشر و رستاخیز است. در این زمینه مانند مسائل گذشته با رعایت اختصار، مهمترین مسائل مربوط به قیامت مطرح می‌گردد.

قبل از ورود در مسائل عالم رستاخیز و قیامت تذکر داده می‌شود که پیش از زنده شدن مردگان و تحقق یافتن قیامت، کلیه نظامات حاکم در جهان، بفرمان پروردگار از بین رفته و منظومه شمسی متلاشی، و به تعبیر قرآن کریم با نفخ صور تمامی جانداران جهان می‌میرند، و تمامی موجودات موجودیت موجود خود را از دست می‌دهند.

اکنون قسمتی از آیات قرآن کریم در ارتباط با وقایع قبل از برپا شدن قیامت و بعضی از روایات مربوطه تذکر داده می‌شود.

الف) قال الله تبارک و تعالی: «إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ» (۱)

هنگامی که آسمان شکافته شود و هنگامی که ستارگان

ص: ۲۴۸

فروریزند و هنگامی که دریاها به یکدیگر راه یابند .

ب) قال الله تبارک و تعالی : «إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ * وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ» (۱)

هنگامی که خورشید تابان تاریک شود و هنگامی که ستارگان آسمان تیره و پاشیده شوند و هنگامی که کوهها سیر داده شوند .

ج) قال الله تبارک و تعالی : « وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَصَيَعَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِّخَ فِيهِ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ» (۲)

و دمیده می شود در صور سپس بمیرد آن که در آسمانها و آن که در زمین است مگر آن کس که خدا بخواهد سپس در صور دمیده شود در آن هنگام مردم بپا خیزند در حالی که می نگرند .

از آیه های یاد شده که نمونه ای از آیه های مربوط به واقعه قیامت است بطور روشن استفاده می شود که منظومه شمسی از هم پاشیده می شود و زندگان می میرند و موجودیت کنونی جهان بکلی دگرگون می گردد .

عن علی بن مهزیار : کتب ابو جعفر علیه السلام إلى رجل بخطه

۱- التکویر/ ۳۱ .

۲- الزمر/ ۶۸ .

ص: ۲۴۹

وقرأته فی دعاء کتب به أن یقول: «یا ذالذی کان قبل کلّ شیء ثم خلق کلّ شیء، ثم یبقی ویفنی کلّ شیء». (۱)

علی بن مهزیار گوید که حضرت ابوجعفرعلیه السلام بخط خود شان برای مردی نوشتند و من در دعائی که نوشته شده بود به آن مرد، خواندم نوشته بود که بگوید: ای کسی که قبل از هر چیز بوده ای سپس همه چیز را خلق نموده و سپس باقی می مانی و هر چیزی فانی می شود.

این از هم پاشیدگی و متلاشی شدن موجودات مدت‌ها ادامه خواهد داشت و آنگاه بانگ: «لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۲) طنین انداز می شود.

جریان تحقق صحنه قیامت و زنده شدن مردگان و چگونگی آن و رسیدگی به آنان و بسیاری از مسائل دیگر مربوط به قیامت در آیات شریفه قرآن مکرر در مکرر مطرح گردیده است.

اکنون قسمت به قسمت مهمترین مسائل مربوطه را انشاءالله متذکر می شویم:

۱- بحارالأنوار کتاب العدل والمعاد باب نفع الصور وفناء الدنیا، ح ۹/۳۲۸.

۲- غافر/۱۶ «سلطنت از برای کیست؟ پادشاهی آن روز برای خدای واحد قهار است».

ص: ۲۵۰

زمینه تحقق قیامت

پس از متلاشی شدن نظام موجود و فانی شدن موجودات که در صفحات قبل بیان شد با نفع صور (دمیدن در صور در مرحله دوم) و زلزله شدید، آنچه در دل زمین است از زمین بیرون افکنده می شود و زمین در شرایط خاص خود (که توضیح داده می شود: قرار گرفته و جریانهای گوناگون مربوط به قیامت یکی بعد از دیگری انجام می گیرد).

اکنون قسمتی از آیات و احادیثی که مربوط به مطلب فوق است تذکر داده می شود.

الف قال الله تبارك و تعالی : « وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَيَّرَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ * وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ » (۱)

و دمیده می شود در صور سپس بمیرد هر که در آسمانها و زمین است مگر کسی را که خدا بخواهد (بخواهد که زنده باشد) سپس در صور دمیده شود دمیدن دیگری، ناگاه آنها (مردگان) بپا خواسته و نگاه می کنند و سرزمین قیامت بنور پروردگار (یا عدل الهی) روشن گردد و نهاده شود کتاب (پرونده های افراد) و پیامبران و گواهان بر اعمال مردم آورده شوند، و حکم شود بین

ص: ۲۵۱

آنان بحق (آنچنانکه شایسته و درست است) و به مردم ظلم نشود .

ب قال الله تبارک و تعالی : «يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ» (۱)

روزی که زمین را تبدیل به غیر زمین کنند و هم آسمانها را (حالت زمین عوض شود و پست و بلندی های موجودش از بین رفته و همسطح گردد و یا آنکه تبدیل به ماده شود که قابل خوردن شود و مردم روز قیامت از آن بخورند) و مردمان در پیشگاه خداوند قهار ظاهر شوند .

ج قال الله تبارک و تعالی : «يَوْمَ يَسِفُّ مَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكِ يَوْمَ الْخُرُوجِ * إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ * يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكِ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ» (۲)

روزی که می شنوند صیحه را (نفخ در صور) به حقیقت و راستی ، آن روز روز خروج (زنده شدن مردگان و خارج شدن از زمین) است . البته ما خلق را زنده ساخته و می میرانیم و بازگشت همه به سوی ماست روزی که شکافته و منشق گردد زمین از مردگان سرعت (رها

۱- ابراهیم/۴۸ .

۲- ق/ ۴۲ ۴۴ .

ص: ۲۵۲

کند زمین مردگان را) آنروز روز حشر و قیامت می باشد و این جریان (زنده نمودن مردگان) برای ما آسان است .

د قال الله تبارک و تعالی: «وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ* قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ* إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ» (۱)

و دمیده می شود در صور پس ناگاه از قبرها بسوی پروردگار خود بشتابند (آنگاه) گویند: وای بر ما چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخته است، این است آنچه خداوند ما را وعده داده است و راست فرموده اند پیامبران، نمی باشد این جریان یاد شده (زنده شدن مردگان) مگر یک صیحه (یعنی بخاطر یک صیحه و در مدت یک صیحه) پس ناگاه آنان (مردم زنده شده) نزد ما حاضر می باشند .

ه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «إذا أراد الله أن يبعث أمطر السماء على الأرض أربعين صباحاً فاجتمعت الاوصال ونبتت اللحوم».

(۲)

۱- یس/۵۱/۵۳ .

۲- بحار الأنوار کتاب العدل والمعاد باب اثبات الحشر و کیفیتہ و کفر من أنکره، ح ۷/۳۹۸ .

ص: ۲۵۳

حضرت صادق علیه السلام فرموده اند: هنگامی که خداوند بخواهد که مردم را بر انگیزاند آسمان بر زمین چهل صبحگاه بیارد آنگاه جمع گردد عضلات و جوارح و روئیده شود گوشتها.

از آیات یاد شده و حدیث مذکور که نمونه ای از صدها آیه و حدیث است زنده شدن مردگان و اصل تحقق حادثه قیامت و حشر مشخص می گردد.

معاد جسمانی

اشاره

از مسائلی که در بحث معاد به صراحت از قرآن و حدیث استفاده می شود این است که در قیامت و روزگار حشر و معاد از اجزاء بدن عنصری خاکی دنیوی انسانها بدنهایی متناسب با عالم قیامت تشکیل یافته و روح با آن پیکر هایی که از اجزاء بدنهای خاکی دنیوی تشکیل یافته مرتبط گردیده و به این کیفیت، مردگان زنده می شوند.

در مقابل این نظریه روشن، نظریه کسانی است که می گویند: در قیامت روح انسان بدون بدن محشور می شود و یا روح در ارتباط با جسمی که فقط دارای مقدار است و مانند بدن دنیوی انسان می باشد، و لکن از اجزاء بدن دنیوی انسان در آن وجود ندارد مربوط گردیده و محشور می گردد. (۱)

۱- ملا صدرا در بحث فوق می گوید: در روز قیامت ارواح کملین از انسانها مندک در فناء حضرت حق و بدنی برای آنان نمی باشد و ارواح متوسطین مردم با بدنهای دارای مقدار که از اجزاء بدن دنیوی چیزی در آنها وجود ندارد مربوط و محشور می گردد. اسفار ۹/۱۲۹.

ص: ۲۵۴

صراحت و روشنی گفتار قرآن و حدیث در این مورد به گونه ای است که هیچ گونه قابل تأویل و توجیه نیست تا آنجا که بسیاری از بزرگان، جسمانی بودن معاد را به معنائی که گفته شد ضروری اسلام دانسته و انکار آن را انکار ضروری اسلام بیان داشته اند. اکنون قسمتی از آیات شریفه قرآن و احادیث رسیده از مکتب وحی را متذکر شده و نیز گفتار جمعی از بزرگان علم و فضیلت را تذکر داده و در پایان این بحث مهمترین شبهه مربوط به معاد جسمانی و پاسخ آن را بیان می کنیم.

بعضی از آیات معاد جسمانی

الف شخصی بنام اُبی بن خلف به نمایندگی از جمعی خدمت حضرت محمدصلی الله علیه وآله آمد و استخوان پوسیده ای را در دست داشت سپس پرسید: چه کسی استخوانهای پوسیده را زنده می سازد آنگاه آیاتی نازل گردید که خداوند متعال در آن آیات به قدرت کامله خود توجه داده است.

قال الله تبارک و تعالی: «أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ* وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ* قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ

ص: ۲۵۵

مَرَّهٌ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (۱)

آیا انسان نمی بیند که ما آفریدیم او را از نطفه ، و آنچنان به او قدرت دادیم که می تواند مقاصد خود را بگوید و در مقام مخاصمه و مناظره آشکارا قرار گیرد و این انسان برای ما مثل می زند و خلقت خود را فراموش کرده است می گوید کیست که زنده کند استخوانهای پوسیده را ، بگو : زنده می سازد آن استخوانهای پوسیده را آن کس که ابتدا ایجادش نموده است و او به هر خلقی آگاه است .

بدیهی است که آنچه مورد انکار انکار کننده (أبی بن خلف) است زنده شدن استخوان انسان مرده است و روشن است که خداوند ، آنچه را مورد انکار بوده است رد نموده و همان را اثبات فرموده است و توجه به قدرت خود داده و بیان نموده است که آن کس که این استخوان پوسیده را اول بار آفریده است همان است که پس از مردن این انسان ، همان استخوان را زنده می نماید .

بنابراین آنچه از آیه شریفه در مورد معاد به صراحت استفاده می شود معاد جسمانی به معنایی که گفته شد ، می باشد . (برگشت ارواح به بدنهایی که از اجزاء بدنهای دنیوی تشکیل یافته است نه بدنهایی که فقط هیئت و مقدار است و اختراع نفس انسان است و از اجزاء مادی دنیوی چیزی با او نیست) .

ص: ۲۵۶

ب قال الله تبارک و تعالی: «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ* بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (۱)

آیا آدمی می‌پندارد که ما دیگر ابداً استخوانهای او را باز جمع نمی‌کنیم؟ بلی ما قادریم که سرانگشتان او را هم منظم درست گردانیم.

در آیه شریفه فوق پندار باطل منکرین معاد جسمانی نکوهش شده است و خداوند متعال بقدرت خود که می‌تواند حتی سرانگشتان انسان را آنچنان که هست پس از مردن انسان باز بوجود آورد توجه داده است.

بدیهی است که جمع استخوانها فرع بر تشّت و تفرّق آنها است و روشن است که آنچه متفرق شده همانا جمع می‌شود.

بنابراین معاد همان برگشت روح به بدن تشکیل یافته از اجزاء دنیوی می‌باشد نه آن که اجزاء دنیوی خود را تماماً پشت سر گذارده و صورتی را مانند صورت دنیوی که فقط دارای مقدار است نفس انسان انشاء و ایجاد کرده و با آن مرتبط باشد، بلکه از همان اجزاء مادی بدن انسان بار دیگر بدنی تشکیل یافته و روح به آن برگشت می‌کند.

ج قال الله تبارک و تعالی: «وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (۲)

و خدا به یقین مردگان را از قبرها بر می‌انگیزاند.

آیات متعدد و بسیاری در قرآن کریم به مضمون آیه فوق می‌باشد که

۱- القیامه/۳ و ۴.

۲- الحج/۷.

ص: ۲۵۷

زنده شدن کسانی که در قبر می باشند از آنها به صراحت استفاده می شود .

و بدیهی است آنچه در قبر است روح نیست بلکه همان بدن پوسیده انسان است .

د قال الله تبارک و تعالی : «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱)

شخصی (جناب عزیر) بر آبادی ویران شده ای گذشت ، بدنهای مردگان ، روی زمین افتاده و متلاشی شده ، منظره وحشتناک و اسف باری را بوجود آورده بود با خود گفت : چگونه خداوند متعال این مردگان را زنده خواهد نمود (این سخن در حال ایمان به روز قیامت و زنده شدن مردگان همراه با شگفت و اظهار عجز از درک آن ، گفته شده است) خداوند گوینده گفتار فوق را ، صد سال میراند و خوردنی و آشامیدنی او را از فاسد شدن نگه داشت و الاغش را هم میراند آنگاه پس از صد سال او را زنده نمود و فرمود : چه مقدار درنگ نمودی گفت یک روز یا قسمتی از یک روز . فرمود : بلکه صد سال درنگ

ص: ۲۵۸

نمودی پس بنگر به خوردنی و آشامیدنی خود ببین که فاسد نشده است و بنگر به الاغ خود و ما تو را نشانه (قدرت خود بر زنده نمودن مردگان) قرار می دهیم و نگاه کن بر استخوانها(استخوانهای الاغ) چگونه بعضی از آن را با بعضی دیگر ترکیب می نمائیم سپس گوشت به آن استخوانها می رویانیم این جریان روشن و گویا چون برای ایشان (عزیر یا شخص دیگر) آشکار شد گفت: گواهی می دهم که خداوند بر هر چیزی توانا است .

از آیه شریفه فوق همانطور که از ترجمه آن به صراحت استفاده می شود بخوبی معاد جسمانی به معنایی که گفته شد اثبات می گردد .

ه قال الله تبارك و تعالی : «وَاذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ اَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّیَطْمِئِنَّ قَلْبِی قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِّنَ الطَّیْرِ فَصُرْهُنَّ اِلَیْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰی كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَا تَیْنَكَ سَعِیًّا وَاَعْلَمَنَّ اَنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ حَكِیْمٌ» (۱)

و (بخاطر بیاور) هنگامی را که ابراهیم علیه السلام گفت: پروردگار من (مالک من) به من بنما چگونه زنده می کنی مردگان را خداوند فرمود: آیا ایمان نداری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: چرا ایمان دارم لکن برای این که

ص: ۲۵۹

قلبم مطمئن گردد (دیدن زنده نمودن مردگان که علم بدهی است موجب شدت یقین می گردد زمانی که با علم استدلالی ضمیمه شود و نیز این جریان اتمام حجت بیشتری برای مردم خواهد بود: خداوند فرمود: چهار پرنده را بگیر (طاوس، خروس، کلاغ و کبوتر) آنها را قطعه قطعه کن آنگاه بر هر کوهی جزئی و قسمتی را بگذار سپس آن ها را بخوان هر یک از آن پرندگان سریعاً بسوی تو آیند و بدان که خداوند توانمند و حکیم است .

از آیه یاد شده مانند آیات گذشته نیز بخوبی معاد جسمانی استفاده می شود . در آیه فوق چگونگی زنده شدن مردگان را صریحاً با دستوری که به حضرت ابراهیم علیه السلام داده شده است مشخص فرموده و صریحاً بیان شده است که اجزاء مرده از هم پاشیده و با اجزاء مرده دیگر مخلوط شده را خداوند متعال جمع نمود و مانند پیکر اول ساخته و زنده اش نموده است .

و قال الله تبارک و تعالی : «وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنْ أَلْمَبُوتُونَ خَلْقًا جَدِيدًا» قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا* أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤْسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا» (۱)

۱- الإسراء (بنی اسرائیل)/ ۴۹، ۵۱ .

ص: ۲۶۰

منکرین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: هنگامی که ما استخوانهای پوسیده و خاکستر شویم مجدداً زنده خواهیم شد؟ بگو هر چه باشید در صلابت و سختی، سنگ یا آهن و یا هر چه نزد شما بزرگ باشد (شما را می میرانیم و زنده می نمائیم) سپس گویند چه کسی ما را زنده می کند، بگو: آن کسی که ابتدا شما را آفرید سپس سرهای شان را به زیر افکنده و گویند: چه زمانی چنین جریانی خواهد شد بگو: امید است که این وقت نزدیک باشد.

ز قال الله تبارک و تعالی: « وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا إِنْ أَلْمَعُوا لَمُبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا * أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ » (۱)

کفار گفتند: چگونه ممکن است که ما پس از مردن و خاکستر شدن باز زنده شده و برانگیخته شویم؟ آیا نمی بینند (و نمی فهمند) که خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده است می تواند که مثل آنان را خلق نماید (تعبیر مثل آنها از آن جهت است که بطور معمول اگر چیزی متلاشی شود و بعد از متلاشی شدن بصورت اول بر گردد تعبیر می شود که مثل اول شده است مثلاً اگر خشتی را شکسته و خاکش از

۱- الإسراء (بنی اسرائیل)/ ۹۸ و ۹۹.

ص: ۲۶۱

هم پاشیده شود اگر آن اجزاء از هم پاشیده را جمع نموده و در قالب اول قرار دهند گفته می شود که مثل اول گردید).

از آیه های فوق نیز بخوبی معاد جسمانی استفاده می شود به گونه ای که احتیاج به توضیح ندارد.

ح قال الله تبارک و تعالی: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُبَيِّنُ لَكُمْ إِذَا مَرَّكُمْ كُلٌّ مِمَّا كَفَرْتُمْ لَكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفَتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ» (۱)

کافران گفتند: که آیا راهنمایی کنیم شما را به کسی که (گفتار نادرست در ارتباط با آینده انسان دارد: می گوید هنگامی که متلاشی شدید (و اجزاء بدن شما انسانها پراکنده شد) همانا شما مجدد زنده خواهید شد آیا بخدا دروغ بسته است این شخص (پیامبر) یا دیوانه گردیده است (خیر این نسبتها، ناروا و بطلانش بدیهی است) بلکه کسانی که ایمان به روز قیامت و زندگی بعد از دنیا ندارند در عذاب و گمراهی (بسیار) دور و درازی می باشند.

ط قال الله تبارک و تعالی: «إِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ * قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ

ص: ۲۶۲

حَفِیْظٌ» (۱)

کافران گفتند: آیا پس از آن که بمیریم و خاک شویم زنده خواهیم شد این بازگشت بسیار دور (و نادرست) به نظر می رسد. ما که خدای شما هستیم می دانیم زمین چه چیز از بدنهای شما کم می کند و نزد ما کتابی است که حافظ همه چیز می باشد. در آیه فوق به دو نکته تذکر داده شده است تا دور شمردن منکرین معاد جواب داده شود.

۱ برنامه مردن انسانها و خاک شدن بدنها و متفرق شدن خاک آنها جریانی است که ما خود اجرا می نمائیم و خود می دانیم که زمین با بدنهای مردگان چه می کند و چه تغییراتی در آن بوجود می آورد.

۲ اینکه تمامی هستی نزد ما محفوظ و همه ذرات جهان زیر نظر علمی و تحت قیومیت و نگهبانی ما است.

با توجه به دو نکته یاد شده زنده نمودن مردگان و جمع کردن اجزاء متفرق شده آنها کاملاً آسان و مقدور حضرت پروردگار می باشد.

ی قال الله تبارک و تعالی: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ» (۲)

از نشانه های قدرت خداوند ، استواری آسمان و زمین

۱- ق / ۳ و ۴ .

۲- الروم/۲۵ .

ص: ۲۶۳

به فرمان اوست سپس هر گاه بخواند شما را با یک خواندن ، آنگاه از زمین بیرون آئید .

بدیهی است آنچه از زمین بیرون آید بدنهای متلاشی و متفرق شده است و با این تذکر آیه فوق نیز بخوبی بر معاد جسمانی دلالت می نماید .

آیه های یاد شده نمونه ای از دهها آیه است که بطور صریح و روشن معاد جسمانی را اعلام می دارد .

اکنون بعضی از احادیثی که در کتب معتبره مطلب فوق را اثبات می کند یادآوری می شود .

بعضی از روایات معاد جسمانی

الف عن أبي عبد الله عليه السلام قال : إذا أراد الله أن يبعث ، أمطر السماء على الأرض أربعين صباحاً فاجتمعت الاوصال ونبتت اللّحوم وقال : أتى جبرئيل رسول الله صلى الله عليه وآله فأخذه فأخرجه إلى البقيع فأنتهى به إلى قبر فصوّت بصاحبه فقال : قم باذن الله فخرج منه رجل أبيض الرأس واللّحية يمسح التراب عن وجهه وهو يقول الحمد لله واللّله اكبر ، فقال جبرئيل : عد باذن الله ثم انتهى به إلى قبر آخر فقال : قم باذن الله فخرج منه رجل مسود الوجه وهو يقول : يا حسرتاه ، يا ثوراه ، ثم قال له جبرئيل : عد إلى ما كنت باذن الله ، فقال ، يا محمّد هكذا يحشرون يوم القيامة ، والمؤمنون يقولون هذا

ص: ۲۶۴

القول ، وهؤلاء يقولون ماترى . (۱)

امام ششم حضرت صادق علیه السلام فرموده اند : هنگامی که خداوند بخواهد خلاق را محشور نماید آسمان چهل روز بر زمین می بارد آنگاه اعضاء جمع شده و گوشتها (بر اعضاء) روئیده می شود .

و نیز حضرت فرمودند : جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه وآله مشرف شد و در خدمت حضرت به قبرستان بقیع رفت به یکی از قبرهای قبرستان که رسید صدا زد و گفت باذن خداوند بر خیز . مردی از قبر بیرون آمد که سر و صورتش سفید بود و خاک از صورت خود پاک می کرد و می گفت : الحمد لله والله اکبر پس جبرئیل گفت : به حالت اولیه خود بر گرد سپس جبرئیل به سوی قبر دیگری رفت و گفت : بر خیز به اذن خداوند ، آنگاه مردی که صورتش سیاه بود از قبر بیرون آمد و گفت : وای بر من ، هلاکت برای من ، آنگاه جبرئیل گفت : برگرد باذن خداوند به حالت اولیه خود ، آنگاه به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گفت : این چنین محشور می شوند مردمان روز قیامت ، و اهل ایمان گفتار شان همان است که این شخص با ایمان گفت و کفار گفتار شان همان است که

۱- بحار الأنوار کتاب العدل والمعاد باب اثبات الحشر کیفیته و کفر من أنکره، ح ۷/۳۹۸ .

ص: ۲۶۵

این شخص بی ایمان گفت .

ب عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله لجبرئيل : يا جبرئيل أرني كيف يبعث الله تبارك وتعالى العباد يوم القيامة ؟ قال : نعم فخرج إلى مقبره بنى ساعده فأتى قبراً فقال له : اخرج بأذن الله فخرج رجل ينفض رأسه من التراب وهو يقول ، والهفاه والهف : هو الثبور ثم قال : ادخل فدخل ، ثم قصد به إلى قبر آخر فقال : اخرج بأذن الله فخرج شاب ينفض رأسه من التراب وهو يقول : أشهد أن لا إله الا الله وحده لا شريك له ، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله ، وأشهد أن الساعة آتية لا ريب فيها وأن الله يبعث من فى القبور ، ثم قال : هكذا يبعثون يوم القيامة يا محمد . (۱)

از حضرت صادق علیه السلام نقل شده فرمودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به جبرئیل فرمودند : چگونه زنده نمودن خداوند مردگان را در روز قیامت به من بنمایان ؟ جبرئیل گفت : بسیار خوب آنگاه به سوی مقبره بنی ساعده آمد و نزدیک قبری رسید و گفت : برخیز به اذن خداوند ، جوانی از قبر بیرون آمد در حالی که خاک از سر خود پاک می کرد و می گفت : وای بر من ، سپس جبرئیل گفت : برگرد ، آن گاه به سوی قبر دیگری رفت

۱- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب اثبات الحشر و كيفية و كفر من أنكره، ح ۱۰ ۷/۴۰.

ص: ۲۶۶

و گفت: به اذن خداوند از قبر خارج شو، جوانی از قبر بیرون آمد و از سر خود خاکها را پاک می نمود و می گفت: گواه یکتائی خداوند هستم که شریکی برای او نیست و گواهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده و فرستاده خداوند است و شهادت می دهم که قیامت حق است و شکی در آن نیست و گواهم که خداوند زنده می سازد آنان را که در قبرها می باشند. آنگاه جبرئیل گفت: ای پیامبر گرامی روز قیامت این چنین که دیدید مردگان زنده می شوند.

ج عن علی بن الحسین علیه السلام قال: ... فتنبت أجساد الخلائق كما ينبت البقل، فتدانی اجزأؤهم التي صارت تراباً بعضهم إلى بعض بقدره العزيز الحميد حتى انه لو دفن في قبر واحد ألف ميت وصار لحومهم واجسادهم وعظامهم النخره تراباً مختلطه بعضها في بعض لم يختلط تراب ميت بميت آخر... (۱)

امام چهارم حضرت سجاد علیه السلام فرموده اند که در روز قیامت جسد مردمان می روید همانطور که گیاه می روید آنگاه اجزاء آنها که خاک شده است به قدرت خداوند توانا به یکدیگر می پیوندند و اگر هزار جسد مرده در یک قبر جای گرفته باشد و گوشت و استخوان و جسدهای تمامی آنها پوسیده و مخلوط با یکدیگر بشوند خاک

۱- لثالی الأخبار فی کیفیه النفخه الثالثه ۵/۶۰.

ص: ۲۶۷

جسد یکی از آنها با دیگری مخلوط نگردد .

د عن هشام بن الحكم أنه قال الزنديق للصادق عليه السلام : أتى للروح بالبعث والبدن قد بلى والأعضاء تفرقت ؟ فعضو في بلده تأكلها سباعها ، وعضو باخرى تمزقه هو أمها ، وعضو قد صار تراباً بنى به مع الطين حايط !

قال : انّ الّذى أنشأه من غير شيء وصوره على غير مثال كان سبق إليه قادر أن يعيده كما بدأه ، قال : أوضح لي ذلك ، قال : أنّ الروح مقيمه في مكانها : روح المحسنين في ضياء وفسحه وروح المسيء في ضيق وظلمه ، والبدن يصير تراباً منه خلق ، وما تقذف به السباع والهوامّ من أجوافها فما أكلته ومزّفته كلّ ذلك في التراب محفوظ عند من لا يعزب عنه مثقال ذره في ظلمات الأرض ويعلم عدد الأشياء ووزنها وأنّ تراب الروحانيين بمنزله الذهب في التراب فإذا كان حين البعث مطرت الأرض فتربوا الأرض ثم تمخض مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصير الذهب من التراب إذا غسل بالماء ، والزبد من اللبن إذا مخض ، فيجتمع تراب كلّ قالب فينقل بأذن الله تعالى الى حيث الروح ، فتعود الصور بإذن المصور كهيئتها و تلج الروح فيها ، فإذا قد إستوى لا ينكر من نفسه شيئاً .

(۱)

۱- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب اثبات الحشر وكيفيته وكفر من انكره، ح ۷/۳۷۵ .

ص: ۲۶۸

هشام بن الحکم گوید زندیقی (کسی که به مبداء و معاد معتقد نبود) به حضرت صادق علیه السلام گفت: چگونه روح مبعوث گردد در حالی که بدن پوسیده و اعضاء متفرق گردیده است؟ عضوی در نقطه ای از زمین، درندگان آن عضو را می‌خورند و عضو دیگری در منطقه دیگر گزندگان و حشرات قطعه قطعه اش نموده اند و عضو دیگری با خاک مخلوط شده و بنای دیوار را تشکیل داده است؟ امام ششم علیه السلام فرمودند: خداوندی که انسان را آفریده است بدون داشتن ماده قبلی (نبوده است او را ایجاد کرده است) و صورت بخشیده به انسان بدون آن که از مثالی و صورت دیگری صورت گیری کرده باشد چنین قدرتی می‌تواند که پس از میراندن انسان و متلاشی نمودن اجزاء او، او را برگرداند و همانند اول قرار دهد. سائل توضیح بیشتری را درخواست کرد. امام ششم علیه السلام فرمودند: روح اهل ایمان در جایگاه روشن و در آسایش بسر می‌برد و روح بدکار در ظلمت و رنج می‌باشد و بدن خاک گردیده و آنچه پراکنده می‌شود در جوف و شکم حیوانات و حشرات از آنچه که خورده و ذره ذره اش نموده اند تمامی آنها محفوظ است و از علم او پنهان نیست ذره ای که در تاریکیهای زمین است و می‌داند عدد همه اشیاء و وزن تمامی آنها را و (خداوند متعال) بر تمامی اجزاء بدنهای خورده شده و

ص: ۲۶۹

پراکنده شده آگاه است . و خاکِ دارندگانِ روح ، مانند طلا در خاک است آنگاه که هنگام هنگامه قیامت شود باران بر زمین بیارد و زمین حالت رشد و وسعت خود را بیابد سپس سخت تکان داده شود آنگاه خاک آدمیان مانند طلائی که در اثر شستن خاک از خاک جدا شود و کره ای که از دوغ گرفته شود خاک آدمیان جمع گردیده و هر یک در قالب خود درآید و در ارتباط با روح خود قرار گیرد و صورت و روح به او برگردد آنگاه انسان خود را می یابد و از خود چیزی را انکار نکرده تمامی آنچه در ارتباط با خودش می باشد اعتراف دارد .

ه عن حفص بن غیاث قال : شهدت المسجد الحرام و ابن اَبی العوجاء یسأل اَباعبدالله علیه السلام عن قوله تعالی : «كُلَّمَا نَضَا بَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» (۱) ما ذنب الغیر ؟ قال : ویحکک هی هی وهی غیرها ، فقال : فَمَثَلُ لِي ذَلِكُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا ، قال : نعم أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَخَذَ لَبَنَهُ فَكَسَرَهَا ثُمَّ رَدَّهَا فِي مَلْبِنِهَا فَهِيَ هِيَ وَهِيَ غَيْرُهَا . (۲)

حفص می گوید : در مسجد الحرام بودم ابن ابی العوجاء

۱- النساء/ ۵۶ .

۲- بحار الأنوار کتاب العدل والمعاد باب اثبات الحشر و کیفیتہ و کفر من انکره، ح ۵/۳۸۷ .

ص: ۲۷۰

از حضرت صادق علیه السلام از آیه شریفه: «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ» «هرگاه اهل جهنم و دوزخ پوست شان می سوزد پوست غیر از آن پوست به آنها پوشانده می شود تا سختی عذاب را بچشند» سؤال می کرد، (سؤال ابن ابی العوجاء این بود که گناه پوست دیگر چیست که عذاب شود؟) امام ششم علیه السلام فرمودند: وای بر تو (یعنی تو در هلاکتی با این جهل و انکارت) این پوست دوم (پوست های بعدی) همان پوست است و همان پوست نیست. ابن ابی العوجاء توضیح خواست امام ششم علیه السلام فرمودند: اگر کسی خشتی را خرد کند و بعد دو مرتبه آن خشت خرد شده را در قالب اول بریزد و بسازد این آجر درست شده همان آجر است و همان آجر نیست (همان آجر است زیرا همان اجزاء است و همان اجزاء نیست چون صورت اولیه از هم پاشیده شده و صورت دیگری همانند صورت اول ساخته شده است).

نتیجه: حدیث های یاد شده که نمونه ای از حدیث های بسیار است و همان حقیقتی را که قرآن کریم به صراحت در مسئله معاد بیان فرموده، تشریح می نماید و هر نوع توجیهی را مردود و معاد جسمانی یعنی برگشت روح در عالم قیامت به پیکر عنصری مادی تشکیل یافته از همان بدن عنصری دنیوی، را اعلام می دارد بلکه بررسی احادیث در این مورد بیش از آنچه گفته شد ما را توجه می دهد تا آنجا که در کتاب شریف

ص: ۲۷۱

احتجاج کیفیت محشور شدن جمعی از مردم با کفن های خود شان را از گفتار حضرت صادق علیه السلام نقل نموده و پاسخ حضرت صادق علیه السلام را در جواب سؤال (که چگونه با کفن محشور می شوند در حالی که کفن ها پوسیده است) به عبارت زیر بیان می نماید .

إِنَّ الَّذِي أَحْيَا أَبْدَانَهُمْ جَدَّدَ أَكْفَانَهُمْ (۱)

«خداوندی که بدنهای آنها را زنده نموده است کفن های آنان را نیز تجدید می کند.»

شبهات معاد جسمانی

اشاره

اشکالات و شبهات متعددی به معاد جسمانی از دیر زمانی مطرح نموده اند که بخاطر اختصار به بیان معروف ترین و مهمترین آن اشکالات و پاسخ آن اکتفاء می شود .

شبهه آکل و مأكول:

اشاره

مهمترین و معروفترین اشکالی که در مسئله معاد جسمانی بصورت‌های مختلف گفته شده است این است :

انسان که می میرد ، بدن او خاک و متفترق می گردد و چه بسا اجزاء بدن انسان که خاک شده است به تدریج و کم به کم جزء مواد غذایی از قبیل

۱- الاحتجاج للطبرسی احتجاجات الإمام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، ۲/۲۴۶ .

ص: ۲۷۲

روئیدنیها و میوه های مختلف گردیده و مستقیماً مورد استفاده انسان قرار می گیرد و یا آنکه روئیدنیها ، مورد استفاده حیوانات ، و بعضی از آن حیوانات مورد استفاده انسان ، و خوراک انسان می شود و نیز چه بسا انسانهای آدم خوار انسانی را کشته و مورد استفاده خود قرار داده و خورده اند ، در هر حال با توجه به زمینه های فوق جزئی از بدن یک انسان جزء بدن دیگری شده است و انسان خورده شده (مأکول) قسمتی از بدنش جزء بدن انسان خورنده (آکل) قرار گرفته است و نیز در فرض های گذشته امکان دارد که یکی از این دو (آکل و مأکول) مؤمن و دیگری کافر باشد .

با توجه به آنچه گفته شد معاد جسمانی مورد اشکال قرار می گیرد زیرا با فرض جسمانی بودن معاد یکی از دو بدن آکل (خورنده) و مأکول (خورده شده) ناقص خواهد بود و امکان ندارد که یک جزء در زمان واحد در صحنه قیامت جزء بدن هر دو نفر بوده باشد .

و نیز جزئی از بدن خورده شده (مأکول) اگر مؤمن باشد و جزء بدن (آکل) خورنده کافر قرار گرفته باشد باید عذاب شود و در این صورت ظلم لازم آید .

جواب شبهه

اشاره

با توجه به این نکته که در جواب اشکال فوق ، ارائه احتمالی که از نظر عقلی و علمی مردود نبوده و ابطال نشده باشد در جواب شبهه کفایت

ص: ۲۷۳

می کند. (۱)

می گوئیم شبه آکل و ماکول بصورت‌های مختلف پاسخ داده شده است اکنون بعضی از پاسخ های گفته شده را متذکر می شویم :

پاسخ نخست:

بعضی از اجزاء بدن انسان اجزائی است که فضولات بدن انسان را تشکیل می دهد آن اجزاء را «اجزاء فضلیه» نام می گذاریم و بعضی از اجزاء اجزائی است که اساس بدن انسان را تشکیل می دهد و آن اجزاء را «اجزاء اصلیه» و یا طینت اولیه نام می گذاریم با توجه به احتمال فوق می گوئیم چه اشکالی دارد که خداوند متعال اجزاء اصلیه بدن یک انسان را حفظ نموده و اساساً جزء بدن دیگری نشود و یا اگر جزء بدن دیگری گردد از اجزاء فضلیه بدن دیگری بشود و آنگاه آن اجزاء اصلیه مبداء تشکیل بدن عنصری مادی طبق ضوابط روزگار قیامت گردد. با این فرض معاد جسمانی و تشکیل بدن انسان از همین بدن عنصری مادی دنیوی بدون لزوم محال تحقق یافته و لازم نیست که تمامی اجزاء بدن انسان حتی فضولات و اجزاء فضلیه در عالم قیامت زنده بشود بلکه اگر فضولات و اجزاء فضلیه جزء پیکر انسان در عالم قیامت گردد از صورت انسان دنیوی خارج خواهد شد در صورتی که از مدارک مربوطه تشابه روشن بین صورت و هیئت دنیوی و اخروی استفاده می شود .

۱- زیرا بدیهی است که فرض معاد جسمانی بگونه ای که ضد عقل و علم نباشد با اقامه دلیل های مستند و روشن نقلی ثابت می شود و احتیاج به اثبات عقلی و علمی ندارد .

ص: ۲۷۴

بعضی از کسانی که جواب فوق را گفته اند، برای صحت و درستی نظر خود (که از صرف فرض خارج شود بلکه معین گردد) به حدیث ذیل تمسک جسته اند .

عن عمار بن موسی ، عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سئل عن الميت يبلى جسده ، قال : نعم حتّى لا يبقى له لحم ولا عظم إلا طينته الّتی خلق منها فإنّها لا تبلى ، تبقى فی القبر مستديره حتی یخلق منها كما خلق أول مرّه . (۱)

از حضرت صادق علیه السلام سؤال شد که جسد مرده می پوسد ؟ امام ششم علیه السلام فرمودند : آری بدن مرده می پوسد و هیچ گوشت و استخوانی برای او نماند مگر طینتی (خاک و گل اصلی) که از آن خلق شده است آن طینت باقی است در قبر (با همه تحولات که پیش آید) تا آنکه مجدداً خلق شود از آن طینت همان طور که ابتدا خلق گردیده است .

در پایان جواب اول از شبهه آکل و مأكول مناسب است کلام جامع و کوتاه مرحوم سلطان المحققین خواجه نصیرالدین طوسی را متذکر شویم :

قال رحمه الله : والضّروره قاضیه بثبوت الجسمانی من دین

۱- الفروع من الکافی ، کتاب الجنائز ، باب النوادر ، ح ۷ ، ۳/۲۵۱ ؛ و بحار الأنوار ، کتاب العدل والمعاد ، باب اثبات الحشر وکیفیه ، ح ۲۱ ، ۷/۴۳ .

ص: ۲۷۵

النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعَ امْكَانِهِ . وَلَا يَجِبُ إِعَادَةُ فَوَاضِلِ الْمَكْلُوفِ . « (۱)

معاد جسمانی بالضروره در دین اسلام ثابت است و هرگز جای تردید نیست که آنچه در دین حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مورد مسئله معاد رسیده ، معاد جسمانی است و چون معاد جسمانی ممکن است و مستلزم محال نیست (و نقل قطعی و صریح هم از دین معاد جسمانی را اعلام می کند پس معاد جسمانی ثابت و از امور ضروریه اسلام است) و اعاده فضولات بدن مکلف لازم نیست (اجزاء اصلیه عود می کند و بعد از متلاشی شدن به اذن خداوند جمع می گردد و آن اجزاء اصلیه جزء اجزاء اصلیه بدن دیگری نمی شود) .

پاسخ دوم:

جواب دیگری که در پاسخ شبهه آکل و مأکول گفته می شود بشرح زیر است : بدیهی است که برای تحقق معاد جسمانی پیوند تمامی اجزاء یک بدن از اول تا پایان که تشکیل یک پیکر انسان را بدهد کفایت می کند .

بنابراین چه اشکالی دارد که خداوند حفیظ و علیم (نگهبان و دانا) به اندازه یک پیکر از کلّ اجزاء یک انسان را (دهها پیکر در بسیاری از موارد از کلّ اجزاء اول تا پایان عمر او می توان ساخت) حفظ نموده و نگذارد که جزء پیکر دیگری شود ؟ کدام استدلال می تواند ثابت کند که بطور حتم

۱- تجرید الاعتقاد المقصد السادس فی المعاد المعاد الجسمانی ص ۳۰۰ .

ص: ۲۷۶

چنین حفاظتی انجام نگرفته است؟

در حالی که قرآن کریم پس از نقل حالت تعجب کفار که در ارتباط با معاد گفتند:

«أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذَلِكُمْ رَجْعٌ بَعِيدٌ» (۱)

آیا ما پس از آن که مردیم و یکسره خاک شدیم زنده می شویم؟ این بازگشت بسیار بعید است.

پاسخ داده است و فرموده:

«قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ» (۲)

ما می دانیم زمین چه چیز از مردگان کم می کند و نزد ما کتاب حافظ بر همه چیز می باشد.

و به عبارت دیگر: خداوند حفیظ علیم از تمامی ادوار زندگی انسان به اندازه تشکیل یک پیکر اخروی جمع آوری فرموده و آن مقدار را از این که جزء بدن دیگری قرار گیرد حفاظت نموده است و در نتیجه کل بدن اخروی از بدن عنصری دنیوی آنان تشکیل یافته و کاملاً مضمون آیات و روایات در کیفیت معاد جسمانی محقق می گردد. (۳)

۱- ق/ ۳.

۲- ق/ ۴.

۳- مرحوم آیه الله سید احمد خونساری نیز در کتاب العقائد الحقه ص ۲۵۶ پاسخ فوق را ذکر نموده اند.

ص: ۲۷۷

میزان

از جریان‌هایی که در صحنه قیامت انجام می‌گیرد و در قرآن و حدیث مکرر و بسیار تذکر داده شده، وزن اعمال و میزانهای سنجش کردار مردم است.

قسمتی از ادله شرعیه مربوط به میزان، آیات و احادیث زیر است:

الف قال الله تبارك و تعالی: «وَالْوِزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ» (۱)

سنجش روز قیامت حق و قطعی است کسانی که میزان اعمال آنان سنگین باشد آنها رستگار و کامیاب می‌باشند و کسانی که میزان اعمال آنان سبک باشد آنان خود را به زیان افکنده (ومشأء زیانکاری آنها) ظلم به آیات ما می‌باشد.

ب قال الله تبارك و تعالی: «وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ» (۲)

۱- الاعراف/ ۸ و ۹.

۲- الانبیاء/ ۴۷.

ص: ۲۷۸

ما میزانهای عدالت و دادگری را روز قیامت قرار می دهیم و بحساب تمامی افراد می رسیم و اندکی به کسی ظلم نشود و اگر عمل و کردار (شخصی) بسیار کوچک و به اندازه وزن دانه ریز خردل باشد آن را به حساب می آوریم و مائیم که کافی هستیم از نظر حسابگری .

ج قال الله تبارک و تعالی: «فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاضِيَهُ * وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ» (۱)

پس آن روز هر کس میزانش سنگین باشد در آسایش و زندگانی خوش خواهد بود و هر کس که میزانش سبک وزن باشد جایگاهش در هاویه جهنم است .

د قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «حَبِي وَحَبِّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ ، أَهْوَالَهُنَّ عَظِيمَةٌ : عِنْدَ الْوَفَاةِ ، وَفِي الْقَبْرِ ، وَعِنْدَ النُّشُورِ ، وَعِنْدَ الْكِتَابِ ، وَعِنْدَ الْحِسَابِ ، وَعِنْدَ الْمِيزَانِ ، وَعِنْدَ الصِّرَاطِ» . (۲)

امام پنجم حضرت باقر علیه السلام از پدران بزرگوار شان نقل کرده اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند: دوستی من و

۱- القارعه/ ۶ و ۹.

۲- الأمالی المجلس الثالث وهو يوم الجمعة ص ۶۰، ح ۱۷/۳ . وبحار الأنوار، کتاب العدل والمعاد باب المیزان، ح ۲، ۷/۲۴۸.

ص: ۲۷۹

دوستی خاندان من مفید و سودبخش است در هفت جایگاه، جایگاههایی که هراس و ترس در آن جایگاهها شدید است. هنگام مرگ و جایگاه قبر و هنگام زنده شدن و هنگام تقسیم پرونده های اعمال و هنگام رسیدگی و حساب و هنگام میزان و سنجش کارها و هنگام گذشتن از صراط.

ه عن سعید بن المسيب قال: كان علي بن الحسين عليهما السلام يعظ الناس... و قال: «...اعلموا عباد الله أن أهل الشرك لا ينصب لهم الموازين و لا تنشر لهم الدواوين و إنما يحشرون إلى جهنم زمراً و إنما نصب الموازين و نشر الدواوين لأهل الإسلام». (۱)

ای بندگان خدا بدانید که اهل شرک میزان برایشان نصب نشود و پرونده هایشان باز نگردد بلکه دسته جمعی بسوی آتش کشانده شوند و همانا میزانها برای اهل اسلام نصب و پرونده ها و دفترها برای مسلمانها باز گردد.

از آیات و احادیث فوق که نمونه ای از مدارک مربوطه است بخوبی استفاده می شود که اصل میزان و وزن اعمال در روز قیامت قطعی است.

و مقصود از میزان (همانطور که در بعضی از احادیث آمده است)

۱- الروضة من الكافي كلام علي بن الحسين عليهما السلام، ح ۲۹، ۸/۷۵ و بحار الأنوار، كتاب العدل و المعاد، ح ۸، ۷/۲۵۰ و نورالثقلین، ح ۱۳۸، ۴/۵۰۷.

ص: ۲۸۰

عدل خداوند متعال و یا پیامبران و جانشینان پیامبرانند .

مرحوم شیخ مفید رحمه الله فرموده است : که مقصود از میزان مقابله بین اعمال و پاداش مربوط به اعمال است و با دو معنای فوق منافات ندارد زیرا انبیاء و اوصیاء آنان میزان به معنای تعدیل کننده می باشند و ایشان عهده دار مقابله بین اعمال و پاداش و جزا می باشند . و نیز میزان به معنای عدل خداوند ، منافات با آنچه گفته شد ، ندارد زیرا لازمه مقابله بین اعمال و جزای اعمال ، اجرای عدل خداوند است . (۱)

در پایان نقل روایات و اقوال در ارتباط با میزان علامه مجلسی فرموده است :

«فتحن تؤمن بالمیزان ، و نرد علمه إلى حمله القرآن ، ولا تتكلف علم ما لم يوضح لنا بصريح البيان ، والله الموفق وعليه التكلان .» (۲)

ما به اصل میزان ایمان داریم ، و این که حقیقت میزان چیست علمش را به حاملین علوم قرآن وامیگذاریم ، و در ارتباط با آنچه برای ما روشن نیست و به بیان صریح برای ما روشن نشده خود را به تکلف تأویل نمی افکنیم ، و خداوند توفیق دهنده است و بر او است اعتماد .

۱- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب الميزان ۲/۲۵۲ .

۲- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب الميزان ۷/۲۵۳ .

تقسیم نامه اعمال (نظایر الکتب)

از کارهایی که در روز رستاخیز انجام می‌گیرد تقسیم پرونده‌های افراد است گروهی از مردم در صحنه قیامت کتاب و نامه اعمالشان از طرف راست و بدست راست شان داده می‌شود اینان مردمان رستگار و سعادتمند می‌باشند و گروهی از مردم نامه عمل و پرونده کارشان بدست چپ و از جانب چپ به آنها داده می‌شود اینان مردم گرفتار و بیچاره‌اند.

در این مورد آیات کریمه و روایات رسیده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام بسیار است قسمتی از آنها آیات و روایات ذیل است:

(الف) قال الله تبارک و تعالی: «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشُورًا» * اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا (۱)

و ما نتیجه اعمال نیک و بد هر انسانی را طوق گردن او ساختیم که ملازم و قرین همیشگی او باشد و روز قیامت کتابی که نامه اعمال اوست بر او بیرون آوریم در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آن را یک مرتبه ملاحظه کند و به او خطاب رسد نامه عمل خود را بخوان تو خود برای رسیدگی به کار خود کافی می‌باشی.

(ب) قال الله تبارک و تعالی: «فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينَهُ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا

ص: ۲۸۲

كِتَابِيهِ* اِنِّي ظَنَنْتُ اَنْنِي مُلَاقٍ حِسَابِيهِ* فَهُوَ فِي عَيْشِهِ رَاضِيَةً* فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ* قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ* كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا اَسْلَفْتُمْ فِي الْاَيَّامِ الْخَالِيَةِ* وَاَمَّا مَنْ اُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ اُوتَ كِتَابِيهِ* وَلَمْ اَدْرِ مَا حِسَابِيهِ» (۱)

اما کسی که نامه اعمال او را به دست راستش دهند گوید: بیائید نامه عمل مرا بخوانید من ملاقات این روز حساب را اعتقاد داشتم این چنین کسی در عیش و زندگی خوش خواهد بود در بهشت عالی رتبه که میوه های آن همیشه در دسترس است (و خطاب رسد که) از طعام و آشامیدنی های لذیذ و گوارای بهشتی هر چه خواهید تناول کنید شما را گوارا باد که این پاداش اعمال ایام گذشته دنیاست که برای امروز خویش پیش فرستادید و اما آن کس که کتاب عملش بدست چپ او دهند، گوید: ای کاش نامه مرا به من نمی دادند و من هرگز از حساب اعمالم آگاه نمی شدم.

ج قال ، سمعت أبا عبد الله عليه السلام : إنَّ الله تبارك وتعالى إذا أراد أن يحاسب المؤمن أعطاه كتابه بيمينه و حاسبه فيما بينه و بينه فيقول ، عبدی فعلت كذا و كذا و عملت كذا و كذا ؟ فيقول ، نعم يا ربّ قد فعلت ذلك ، فيقول : قد غفرتها لك و أبدلتها حسنات ، فيقول الناس : سبحان الله أما كان لهذا العبد سيئه واحده ؟ و هو قول الله عزّ وجلّ : «فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا» (۲) قلت : أيّ أهل ؟

۱- الحاقه/ ۱۹/ ۲۶ .

۲- الانشاق/ ۷۹ .

ص: ۲۸۳

قال: أهله في الدنيا هم أهله في الجنة إن كانوا مؤمنين، قال: وإذا أراد بعبدٍ شرًّا حاسبه على رؤوس الناس وبكته وأعطاه كتابه بشماله وهو قول الله عز وجل: «وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصِيلُ سَعِيرًا إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ مَسْرُورًا» (۱) قلت: أي أهل؟ قال: أهله في الدنيا، قلت: قوله: «إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ» قال: ظنَّ أنه لَنْ يرجع (۲)

امام ششم حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هنگامی که خداوند متعال اراده کند که به حساب بنده مؤمنش رسیدگی کند کتاب و نامه عملش را بدست راست او می دهد و او را بین خود و او محاسبه می کند (نه در مقابل مردم) آنگاه به بنده خود می فرماید: کار هائی چنین و چنان (ناشایسته) انجام داده ای؟ بنده مؤمن می گوید: صحیح است که من این کارها را انجام داده ام آنگاه خداوند او را می بخشد و می فرماید گناههای تو را به حسنات و نیکی ها تبدیل نمودم. مردم می گویند: سبحان الله این بنده مؤمن حتی یک گناه هم نداشت؟ و این است معنای قول خداوند متعال که می فرماید: آن کس که کتاب و نامه عملش بدست راستش داده شود بحساب او با آسانی و سهولت رسیدگی شود و خشنود به خاندان خود بر می گردد.

به حضرت صادق علیه السلام گفتم: کدام خانواده او، فرمود: خانواده ای که در دنیا داشته است همانا در آخرت هم با او می باشند اگر آن خانواده

۱- الانشقاق / ۱۳۱۰.

۲- بحار الأنوار، کتاب العدل والمعاد باب تطایر الکتب وانطاق الجوارح، ح ۱۷/۳۲۴.

ص: ۲۸۴

هم با ایمان باشند، امام علیه السلام فرمودند: هنگامی که خداوند اراده کند نسبت به بنده ای گرفتاری (بنده غیر مؤمن) در مقابل چشم مردم به اعمالش رسیدگی نموده و خوارش می سازد و کتابش را بدست چپش می دهد این است معنای سخن پروردگار که می فرماید: کسی که نامه عمل او از پشت سر او داده شود فریادش به وای هلاک شدم بلند شود و در آتش جای داده شود این شخص در خانواده اش خوشحال بوده (جمع این خانواده ایمان نداشته اند و بخوشی های شیطانی خوش بوده اند) گفتم: کدام خانواده، فرمود: همانها که در دنیا اهل و خانواده او بودند گفتم: معنای سخن خداوند (و گمان کرد که ابداً باز نخواهد گشت) چیست؟ فرمود: چنین کسی گمان زنده شدن بعد از مرگ و روز قیامت را نداشت.

از آیه ها و حدیث گذشته که نمونه ای از آیات و احادیث مربوط به نامه عمل و پرونده خلائق است استفاده می شود که یکی از ساعت های بسیار حساس و وحشت آور ساعتی است که نامه عمل انسان بدستش می رسد و در جریان پرونده خود قرار می گیرد.

د عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله: «أَقْرَأَ كِتَابِيكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ» (۱) قال: يذکر العبد جمیع ما عمل و ما کتب علیه حتی کأنه فعله تلك الساعة، فلذلك قوله: «يا وَيْلَتَنَا ما لَهذا الْكِتابِ لا يُعادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصِيها» (۲) (۳)

۱- الإسراء/ ۱۴.

۲- الكهف/ ۴۹.

۳- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب تطایر الکتب وانطاق الجوارح، ح ۷/۳۱۴۹.

ص: ۲۸۵

حضرت امام صادق علیه السلام در مورد آیه شریفه «بخوان نامه عمل خود را کافی است که تو خود به حساب خود برسی فرمودند: آنچه‌ان تمامی کارهای انسان برایش نمودار می شود که گوئی تمامی آن کارها را همان زمان و در همان ساعت انجام داده است آنگاه می گوید: «ای وای بر من این چه پرونده ای است هیچ کار کوچک و بزرگی نیست مگر آن که در این پرونده ثبت شده است .

ه عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إذا كان يوم القيامة دفع إلى الإنسان كتابه، ثم قيل له: اقرأ قلت: فيعرف ما فيه؟ فقال: إن الله يذكره فما من لحظه ولا كلمه ولا نقل قدم ولا شيء فعله إلا ذكره، كأنه فعله تلك الساعة فلذلك قالوا: «يا وَيْلَتَنَا ما لهذا الكتاب لا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا» (۱)

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: روز قیامت نامه عمل انسان به او داده می شود سپس به او گفته می شود بخوان، (راوی می گوید) گفتم: آیا آنچه در نامه عملش می باشد می شناسد؟ فرمود: آری آنچه‌ان خداوند بیادش می آورد که هیچ لحظه و هیچ کلمه و هیچ قدمی از لحظه ها و کلمات و قدمهایش و دیگر کارهایش

۱- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب تطایر الکتب و انطاق الجوارح، ح ۱۰/۳۱۵.

ص: ۲۸۶

نیست مگر آن که به خاطرش می آید گوئی که همان ساعت انجام داده است .

صراط

صراط به معنای راه است و مقصود از صراط در ارتباط با روز قیامت راهی است که به روی آتش کشیده می شود و همگان باید از او بگذرند .

صراط یاد شده که جسر و پلی است بر دوزخ ، مسیری است که عبور از آن بسیار دشوار است افراد به نسبت پاکی و ارزش معنوی و تقرب شان به خداوند متعال سریعتر و با آسایش بیشتری از آن عبور می کنند و هر که در دنیا بیشتر و بهتر بر صراط مستقیم حق حرکت کرده باشد بر صراط قیامت هم بهتر حرکت می کند .

در این صراط موقف ها و موارد بررسی و بازرسی متعددی است که عبور کننده در آن مواقف و موارد ، بررسی می شود و از ولایت و صیله رحم و نماز و زکوه و حج و روزه و حق الناس بازرسی می گردد به همین جهت است که افراد عبور شان مختلف است بعضی مانند برق جهنده ، و بعضی مانند اسب تندرو ، و بعضی آهسته تر و بعضی لغزش پیدا می کنند و دو باره به راه خود ادامه می دهند . و بعضی در آتش سقوط می کنند .

بعضی از آیات و احادیث مربوط را متذکر می شویم :

الف عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» (۱) قال : فنظرة على الصراط لا يجوزها عبد

ص: ۲۸۷

بمظلومه (۱).

حضرت امام صادق علیه السلام در رابطه با آیه شریفه «ای رسول ما خدای تو البته در کمینگاه است» فرمود: مرصاد، جایگاهی در صراط است که از آن قنطره (۲) کسی که حق مردم بر عهده اش باشد عبور نخواهد کرد.

ب حضرت امام باقر علیه السلام فرمودند: زمانی که آیه شریفه «وَ جِئَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ» نازل شد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله توضیح آیه را خواستار شدند. حضرت پس از بیاناتی فرمودند: ثم یوضع علیها الصراط أدق من الشعرة، أحد من السیف، علیها ثلاث قناطر... (۳)

سپس بر جهنم صراط (پلی) گذارده می شود صراطی که باریکتر از مو است و برّان تر و تیزتر از شمشیر و بر آن سه قنطره است.

ج عن المفضل بن عمر قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الصراط، فقال: هو الطريق إلى معرفه الله عز وجل وهما صراطان صراط في الدنيا و صراط في الآخرة، فأما الصراط

- ۱- الاصول من الكافي كتاب الايمان والكفر باب الظلم، ح ۲/۳۳۱؛ بحار الأنوار، كتاب العشرة، باب الظلم و انواعه، ح ۵۴/۳۲۳/۷۲.
- ۲- قنطره در لغت به معنای پل و به معنای بنای بلند و رفیع نیز آمده است بنابراین ممکن است که مقصود از مرصاد موقف و محل بخصوصی از صراط باشد که با ارتفاعش حالت دیدگاه و دیدبانی را داشته باشد.
- ۳- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب الصراط، ح ۲/۶۵/۸.

ص: ۲۸۸

الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمَفْرُوضُ الطَّاعِ ، مِنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَاقْتَدَى بِهَدَاهِ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَلَى الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ . (۱)

مفضل از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد: صراط چیست؟ حضرت فرمودند: صراط راهی است بسوی معرفت خداوند متعال و صراط دو صراط است صراطی در دنیا، و صراطی در آخرت، صراط دنیا امام است که واجب الإطاعة است هر کس که در دنیا این امام واجب الإطاعة را بشناسد و به هدایت و راهنمایی او اقتدا کرده و از او پیروی نماید بر صراطی که در قیامت است و پل روی جهنم است عبور خواهد کرد و کسی که این امام واجب الإطاعة را در دنیا نشناسد در قیامت بر صراط آخرت نمی تواند حرکت کند بلکه می لغزد و در آتش دوزخ سقوط می کند.

د عن أبي جعفر عليه السلام: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: يا عليّ إذا كان يوم القيامة أقعد أنا و أنت و جبرئيل على الصراط فلم يجز أحد إلا من كان معه كتاب فيه براه بولايتك . (۲)

حضرت باقر علیه السلام نقل می کنند: حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

۱- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب الصراط، ح ۳/۶۶۸.

۲- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب الصراط، ح ۴/۶۶۸.

ص: ۲۸۹

به حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: هنگامی که روز قیامت شود من و تو و جبرئیل نزد صراط خواهیم بود هیچ کس از صراط نگذرد مگر آن که با او نوشته ای باشد که در آن مصونیت از آتش ثبت است بخاطر ولایت تو.

آنچه در روز قیامت بشدت از آن سؤال می شود و دقیقاً رسیدگی می شود.

در روز قیامت عقبه ها و موقف های بسیاری است که انسان از فرائض و واجبات در آن موقوفها سؤال می شود.

آنچه قبل از همه چیز از آن سؤال می شود محبت خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، و چگونه گذرانیدن عمر و بخصوص دوران شباب و جوانی، و سؤال می شود که اموال خود را از چه راهی بدست آورده و در چه راهی صرف کرده و نیز از نماز و حقوق مردم شدیداً سؤال می گردد.

بعضی از روایات مربوطه روایات زیر است:

الف عن علی قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا تزول قدم عبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع عن عمره فيما أفناه و شبابه فيما أبلاه وعن ماله من أين اكتسبه و فيما أنفقه وعن حبنا أهل البيت. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده اند: قدم بر ندارد انسان روز

۱- خصال صدوق، باب الاربعه، ح ۱۱۲ ص ۲۳۱ و بحار الأنوار، ح ۱/۲۵۸.

ص: ۲۹۰

قیامت مگر آن که از چهار چیز سؤال شود: از عمر انسان که در چه راهی گذرانیده است. و از دوران جوانی انسان که در چه راهی سپری شد. و از مال انسان که از چه راهی بدست آورده است و در چه راهی مصرف نموده است و از دوستی ما اهل البیت سؤال می شود.

ب قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا- تزول قدم عبد حتى يسأل عن حَبْنَا أَهْلِ الْبَيْتِ، قيل: يا رسول الله ما علامه حَبِكُمْ؟ قال فضرب بيده على منكب علي عليه السلام. (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند: انسان در قیامت قدم بر نمی دارد مگر آن که سؤال شود از محبت ما اهل البیت، سؤال شد از حضرت که علامت و نشانه محبت شما چیست؟ پیامبر صلی الله علیه وآله دست خود را بر شانه حضرت علی علیه السلام زدند (یعنی دوستی علی علیه السلام).

ج عن الرضا عن آبائه، عن علي عليه السلام قال: قال النبي صلى الله عليه وآله: أول ما يسأل عنه العبد حَبْنَا أَهْلِ الْبَيْتِ. (۲)

پیامبر اکرم فرمودند: اولین چیزی که از انسان سؤال می شود محبت ما اهل البیت است.

د عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: أول ما

۱- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب محاسبه العباد، ح ۳۱ ۷/۲۶۷.

۲- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب محاسبه العباد، ح ۸ ۷/۲۶۰.

ص: ۲۹۱

یحاسب به العبد الصلوه فإن قبلت قبل ما سواها . (۱)

اولین عملی که از اعمال انسان در قیامت به آن حساب رسی می شود نماز است اگر نماز قبول شد بقیه اعمال قبول می گردد .

در جمع بین دو حدیث فوق ممکن است گفته شود که بررسی و محاسبه غیر از سؤال است و یا آنکه اول چیزی که از احکام فرعی و عملی سؤال می شود و مورد بررسی قرار می گیرد نماز است و نیز احتمال می رود که مقصود موقف خاصی باشد یعنی در یکی از مواقف که از امور خاصی سؤال می شود اول از نماز سؤال می شود .

ه عن أبي جعفر عليه السلام قال : الظلم ثلاثة : ظلم يغفره الله عز وجل وظلم لا يغفره وظلم لا يدعه فأما الظلم الذي لا يغفره الله فالشرك بالله عز وجل و أما الظلم الذي يغفره الله فظلم الرجل نفسه فيما بينه وبين الله عز وجل وأما الظلم الذي لا يدعه فالمداينه بين العباد . (۲)

ظلم و ستم بر سه گونه است بعضی از ستمها است که خداوند متعال از آن می گذرد و بعضی از ستمها است که خداوند متعال از آن نمی گذرد و بعضی از ستمها است که خداوند متعال آن را رها نمی کند بلکه شدیداً

۱- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب محاسبه العباد، ح ۳۳ ۷/۲۶۷ .

۲- خصال، صدوق، باب الثلاثه، ج ۸۸ ص ۱۳۴ .

ص: ۲۹۲

رسیدگی می نماید ظلم و ستمی که مورد بخشش و گذشت قرار نمی گیرد شرک به خداوند است و ظلم و ستمی که مورد عفو و گذشت قرار می گیرد ظلم انسان به خود می باشد و ظلمی که خداوند شدیداً رسیدگی می نماید حقوق مردم نسبت به یکدیگر است .

بهشت یا دوزخ

روز قیامت که به اختصار به قسمتی از وقایع و جریانهای آن تذکر داده شد به بهشتی شدن جمعی و دوزخی شدن گروهی پایان می پذیرد .

گروهی بر اثر کارهای نیک و عقائد پسندیده و الطاف خداوند اهل بهشت و گروهی بر اثر انحراف در عقیده و آلودگی به گناه گرفتار دوزخ می گردند .

بهشت که به تفصیل از نعمتهای مادی و معنوی در قرآن و حدیث یاد شده از وصف و درک فعلی ما بیرون ، و مافوق آن است که به توصیف ما در آید همانطور که گرفتاریها و عذابهای دوزخ آنچنان است که به وصف و درک ما نیاید و هر چه از نعمت و صفا و لذتهای مادی و معنوی بهشت گفته شود کمتر از آن است که هست و نیز آنچه از عذاب و رنج دوزخ گفته شود کمتر از آن است که واقعیت دارد .

با توجه به آنچه گفته شد به بعضی از آیات و روایات در ارتباط با بهشت و دوزخ تذکر داده می شود .

الف «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ

ص: ۲۹۳

اسِنَّ وَ اَنْهَارٌ مِنْ لَبَنِ لَمْ يَنْغَيِّرْ طَعْمُهُ وَاَنْهَارٌ مِنْ خَمْرِ لَدَّهِ لِلسَّارِبِينَ وَاَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَيَّفٍ وَاَنْهَارٌ مِنْ كَلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ
كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ شُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ اَمْعَاتُهُمْ» (۱)

مثل بهشتی که به پرهیزکاران وعده داده شده که در آن نهر هائی از آب گوار است و نهرهای از شیر بی آن که هرگز طعمش تغییر کند و نهرهای از شراب ، که به حد کمال لذت داشته و نهرهای از عسل پاک شده و تمیز (که ناخالصی نداشته باشد) و برای بهشتیان در بهشت از هر نوع میوه وجود دارد و لذت مغفرت و لطف از طرف خداوند برای بهشتیان می باشد آیا حال کسی که در این بهشت ابدی است مانند کسی است که در آتش مخلد است ؟ آب گرم و جوش به او آشامیده شود و آنگاه روده های شان پاره پاره گردد .

ب «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * هَلْ اَتٰیكَ حَدِیْثُ الْغَاشِیَةِ * وُجُوهُ یَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ * عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ * تَصِیْلٰی نَارًا حَامِیَةً * تُسْقٰی مِنْ عَیْنٍ اِنۡیَ * لَیْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِیْعٍ * لَا یُسۡجِنُ وَلَا یُغۡنِیْ مِنْ جُوعٍ * وُجُوهُ یَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ * لَسۡیَ عَیۡبُهَا رَاضِیَةً * فِی جَنَّةٍ عَلِیَّةٍ * لَا تَسۡمَعُ فِیۡهَا لَآغِیَةً * فِیۡهَا عَیۡنٌ جَارِیَةٌ * فِیۡهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ * وَاَكۡوَابٌ

ص: ۲۹۴

مَوْضُوعُهُ* وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ* وَزَرَائِي مَبْتُوثَةٌ» (۱)

آیا داستان هولناک قیامت و بلیه عالم گیر محشر برای تو حکایت شده است؟ رخسار گروهی ترسناک و ذلیل باشد و همه کارشان رنج و مشقت است و پیوسته در آتش فروزان دوزخ معذبند و از چشمه آب گرم جهنم آب نوشند. طعامی ندارند مگر از خار، خاری که نه فربه سازد و نه گرسنگی را بر طرف کند. جمعی دیگر به نعمتهای بهشتی رخسارشان شادمان و خندان است و از سعی و کوشش خود خوشنودند. در بهشت بلند مرتبت مقام عالی یافته اند و در آنجا هیچ سخن زشت و بیهوده نشنوند. در آن بهشت چشمه های آب جاری است و هم آنجا تخت های عالی و کرسی های بلند پایه نهاده اند و قدح های بزرگ گذاشته اند و بر هر تخت مسند و بالشها مرتب داشته اند و فرشهای عالی گرانبها گسترده اند.

ج قال رسول الله صلى الله عليه وآله : إن في الجنة غرفاً يرى ظاهرها من باطنها ، وباطنها من ظاهرها ، يسكنها من أمتي من أطاب الكلام ، وأطعم الطعام ، وأفشى السلام ، وصلى بالليل والناس نيام . (۲)

۱- العاشية/ ۱۶۱ .

۲- بحار الأنوار كتاب العدل والمعاد باب الجنة ونعيمها، ح ۸/۱۱۹۵ .

ص: ۲۹۵

در بهشت کاخهائی است که ظاهرش از باطنش و باطنش از ظاهرش دیده شود (بلورین) در این کاخها کسانی سکونت گیرند که خوش کلام باشند (در کلام شان نیش نمی باشد) و به نیازمندان غذا داده و اطعام نمایند و سلام را آشکار ساخته و رواج دهند و هنگامی که مردم در خواب اند در شب نماز بخوانند .

د قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن في جهنم طواحن يطحن بها أفلا- تسألوني ما طحنها فقیل له: وما طحنها يا أمير المؤمنين؟ قال العلماء الفجره والقراء الفسقه والجباره الظلمه والوزراء الخونه والعرفاء الكذبه . (۱)

حضرت امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: در جهنم آسیابی است که آن آسیاب خورد می کند پنج چیز را، آنگاه فرمود آیا سؤال نمی کنید که چه چیز را خورد می کند؟ گفته شد: بیان فرمائید که آن آسیاب چه چیز را خورد می کند، حضرت فرمودند: دانایان بدکار، و قاریان فاسق، و قدرتمندان ستمگر، و وزیران خائن، و عرفاء دروغگو .

آنچه در ارتباط با بهشت و دوزخ گفته شد نمونه ای از

۱- روضه الواعظین مجلس فی ذکر جهنم و کیفیتها . ص ۵۰۷ و ثواب الاعمال و عقاب الاعمال باب عقاب العلماء الفجره و ... ص ۵۷۷ و بحار الأنوار، کتاب العلم، باب ذم علماء السوء ح ۲/۱۰۷۶ .

ص: ۲۹۶

اخبار فراوان شرعیه است که در ارتباط با بهشت و دوزخ در قرآن و کتابهای حدیثی بیان شده است، و برای بیداری و تذکر آیه ذیل کفایت می کند.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ* وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۱)

هر کس به قدر وزن ذره کار خیر یا زشتی داشته باشد نتیجه اش را خواهد دید.

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر

کی نور چشم من بجز از کشته ندروی

تناسب کیفر با عمل

از مسائلی که در بحث معاد مناسب است بررسی شود مسئله تناسب کیفر با عمل است.

در ارتباط با عذابهای شدید دوزخ و با توجه به مدت طولانی عذاب و یا در مواردی خلود و برای همیشه در آتش بودن، سؤال می شود که به چه جهت عذاب شدید و طولانی برای گناهی که در مدت موقت انجام گرفته مقرر گردیده است این کیفر و عذاب با آن گناه و معصیت تناسب ندارد.

و به عبارت دیگر: گناه در مدت کوتاه انجام شده، عدالت ایجاب می کند که عذاب نیز در مدت کوتاه و متناسب با مدت گناه باشد و

ص: ۲۹۷

عذابهای شدید و طولانی بر خلاف عدالت است، بطور مثال انسانی که ۵۰ سال و یا ۶۰ سال و یا کمتر و یا بیشتر گناه کرده صحیح نیست که برای همیشه و یا هزاران سال در دوزخ گرفتار باشد.

پاسخ نخست: در جواب سؤال فوق گفته شده است که رابطه کیفر و عذاب با گناه سه گونه است:

۱ رابطه قراردادی مانند قراردادهائی که قانون گذاران در ارتباط با کارها وضع نموده و معتبر دانسته اند مثلاً در ارتباط با رانندگی، قراردادی در مورد رانندگی در شهر مقرر شده و اعلام می گردد و اگر کسی از آن قوانین تخلف کند جریمه برای او در نظر گرفته و ابلاغ می گردد و البته باید در این گونه از کیفرها تناسب در نظر گرفته شود مثلاً گفته می شود که عبور از چراغ قرمز ممنوع است و اگر کسی از چراغ قرمز بگذرد فلان مبلغ باید پردازد، بدیهی است در چنین کیفری تناسب باید رعایت شود، در مورد مثال یاد شده اگر کسی بگوید تخلف از قانون فوق و عبور از چراغ قرمز جریمه اش قتل است این کیفر با آن عمل تناسب ندارد.

۲ رابطه دیگری که بین کیفر و عمل است رابطه علی و معلولی است نه قراردادی.

بلکه تخلف و انجام کار نا صحیح، خود بخود مستلزم پی آمدی ناراحت کننده است مثلاً خوردن سم مستلزم ناراحتی و رنج بسیار و در مواردی منجر به مرگ می شود در چنین موردی دیگر مسئله تناسب مطرح نیست و اساساً مورد ندارد که گفته شود تناسبی در کار نیست زیرا بدیهی است که لازمه این گونه کار ناشایستی پی آمد ناراحت کننده ای می باشد.

۳ نوع سوم رابطه تجسم است یعنی نفس کار به صورت دیگر و

ص: ۲۹۸

بگونه خاصی تجسم پیدا می کند و این رابطه بین کار و تجسم آن به صورت دیگر بلکه قویتر از رابطه بین علت و معلول است .

با توجه به آنچه بیان شد گفته می شود که رابطه بین گناه و عذاب ، رابطه قراردادی نیست تا رعایت تناسب بین کیفر و گناه معنی داشته باشد بلکه رابطه گناه و کیفر آن ، شدیدتر از رابطه علت و معلول و رابطه ، رابطه تجسم است ، بنابراین موردی برای تناسب و رعایت آن وجود نخواهد داشت و در نتیجه ممکن است گناه در ظرف مدت یک ثانیه انجام بگیرد و پی آمد آن هزاران سال گرفتاری عذاب باشد چه این که این گرفتاری در ارتباط با آن گناه قرار دادی نیست تا تناسب مطرح گردد .

پاسخ دیگر

بعضی از سؤال یاد شده بگونه دیگری جواب داده اند و پاسخ مذکور را مخدوش دانسته اند (۱) و در جواب سؤال فوق گفته اند : در جواب سؤال تناسب کیفر و گناه مطالب زیر را باید در نظر گرفت .

۱ خداوند مالک حقیقی و مالک بالذات و مالک علی الاطلاق است بنابراین هرگونه قراری را که مقرر فرماید صحیح است مگر آن که مستلزم ظلم باشد و در مورد سؤال با توجه به مطالبی که گفته می شود هرگونه عذاب برای یک گناه که انجام بگیرد مستلزم ظلم نخواهد بود .

۱- گویند رابطه تجسم به جعل خداوند است و در نتیجه سؤال می شود که چرا خداوند این چنین جعلی را مقرر داشته است مگر این که با مطالب دیگری که در پاسخ دوم گفته شده است تکمیل گردد .

ص: ۲۹۹

۲ عذاب در هر سطح و به هر کیفیت موقت و یا دائم در فرض اختیار انسان و آگاهی او به نتیجه گناه است و به عبارت دیگر آنچه از عذاب و کیفر مقرر گردیده است در ارتباط با کسی است که مجبور به گناه نیست بلکه مختار و صاحب اختیار است و از طرفی دانا بوده که برای گناه مورد نظر کیفر خاصی مقرر گردیده است .

۳ گناهی که به عمد و با اختیار انجام می گیرد بی اعتنائی به فرمان خداوند جهان و ترجیح دادن غیر خداوند متعال بر خداوند جهان است و با توجه به محدود نبودن حضرت پروردگار و عظمت بی پایان الهی عظمت گناه هم از حد خارج است .

با توجه به آنچه گفته شد گوئیم چون ذات مقدس حضرت حق مالک مطلق و بالذات است و چون عظمت حضرت پروردگار بی نهایت است و ترجیح غیر او بر او ، کاری بس نابجا است می تواند و سزاوار است هر گونه کیفری را در مقابل تخلف بنده گناه کار ، مقرر نماید و چون تخلف بنده به اختیار و با آگاهی و به عمد است انتخاب کیفر (هر چند شدید باشد) با خود او بوده و در نتیجه مستلزم ظلم نخواهد بود .

امام چهارم حضرت سجاد علیه السلام به خداوند متعال عرض می کنند :

فأما العاصي امرك والمواقع نهيك فلم تعاجله بنقمتك لكي يستبدل بحاله في معصيتك حال الإنابة إلى طاعتك ، ولقد كان يستحق في أول ماهم بعصيانك كل ما أعددت لجميع خلقك من عقوبتك . (۱)

آن کس که امر تو را عصیان ورزیده و نهی تو را انجام

۱- صحیفه سجادیه دعاء ۳۷ دعاؤه علیه السلام إذا اعترف بالتقصير عن تأديه الشكر ص ۲۴۸ .

ص: ۳۰۰

داده است بسرعت او را گرفتار نمودی تا این که از معصیتش بطاعت بر گردد و به تحقیق گنه کار در اولین تصمیم به گناه و معصیت مستحق تمام عقوبتهائی است که برای تمام مردم آماده نموده ای .

خاتمه

در خاتمه این بحث یادآوری می شود که عفو پروردگار فوق تصور ماست و بسیاری از معصیت کاران مورد لطف حضرت حق قرار می گیرند با اینکه استحقاق عذاب ابدی برای هر گناه کار از نظر عقلی ظلم نیست، بلکه استحقاق آن را دارد، زیرا مخالفت با عظمت لایتناهی گرفتاری و عذاب لایتناهی را می طلبد، و از این آیه شریفه هم غفلت نشود که عذاب خالد برای کسانی است که اگر از دوزخ هم نجات پیدا کنند باز هم به عصیان خود بر می گردند.

«وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ» (۱)

آری اینان در حقیقت حالت عناد با ذات مقدس حضرت حق دارند و این معاندینند که همیشه در آتش خواهند بود همانطور که در دعای کمیل می خوانیم. و أن تخلد فیها المعاندین.

والسلام علی من اتبع الهدی

والحمد لله رب العالمین

ص: ۳۰۱

فهرست منابع

۱ قرآن کریم

۲ الاحتجاج ، أحمد بن علیّ أبی طالب الطبرسی، من علماء القرن السادس، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۳.

۳ الاسفار الاربعه، صدر الدین الشیرازی، منشورات مصطفوی قم.

۴ الإشارات والتنبيهات، أبی علی حسین بن عبدالله بن سینا، ناشر: دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ هـ ق.

۵ الأمالی ، الشيخ الصدوق ، م ۳۱۸ ، قم مؤسسه البعثه ، ۱۴۱۷ هـ ق.

۶ الباب الحادی عشر ، الحلّی ، انتشارات مصطفوی ۱۳۶۵ ش ، چاپ دوم.

۷ بحار الأنوار ، الشيخ محمد باقر المجلسی رحمه الله، م ۱۱۱۱، بیروت دار احیاء التراث العربی.

۸ البرهان فی تفسیر القرآن ، البحرانی ، قم انتشارات دارالتفسیر، قطع رحلی ۱۴۱۷ هـ ق.

۹ بصائر الدرجات فی فضائل الدرجات ، محمد بن الحسن الصفار ، م ۲۹۰ هـ ، مؤسسه الأعلمی طهران ، ۱۳۷۴ هـ ش.

۱۰ تاریخ الطبری، المعروف بتاریخ الأمم والملوک ، محمد بن جریر الطبری ، م ۳۱۰ ، بیروت مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

۱۱ تاریخ یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب، م ۲۹۲ هـ ق، منشورات الشریف الرضی، الطبعة الاولى ۱۴۱۴ هـ ق.

۱۲ تجرید الاعتقاد ، خواجه نصیرالدین طوسی ، م ۶۷۲ ، مرکز النشر

ص: ۳۰۲

مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۷ ه ق.

۱۳ تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه وآله، الحرّانی، تهران، انتشارات کتابچی، ۱۳۷۳ ه ش.

۱۴ تفسیر البغوی، المسمی بمعالم التنزیل، الحسین بن مسعود الفراء البغوی، م ۵۱۶ ه، بیروت دارالمعرفه، ۱۴۱۵ ه ق.

۱۵ التوحید، الشیخ الصدوق، م ۳۸۱، مؤسسه النشر الاسلامی جامعه مدرسین قم، ۱۴۱۶ ه ق.

۱۶ توضیح المراد، سید هاشم الحسینی الطهرانی، انتشارات مفید، چاپ سوم ۱۳۶۵ ه ش.

۱۷ ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، الشیخ الصدوق، ۳۸۱ ه، به ترجمه علی اکبر غفاری، ناشر: نشر صدوق تهران ۱۳۸۱ ه ش.

۱۸ جامع البیان، (تفسیر طبری)، ابن جریر الطبری، م ۳۱۰ ه بیروت دارالفکر ۱۴۱۵ ه ق.

۱۹ خصال، الشیخ الصدوق، بترجمه آیه الله کمره ای، تهران، انتشارات کتابچی ۱۳۷۴ ه ش.

۲۰ دلائل الامامه، محمد بن جریر بن رستم الطبری، من اعلام القرن الخامس الهجری، قم مؤسسه البعثه قسم الدراسات الاسلامیه، ۱۴۱۳ ه ق.

۲۱ روضه الواعظین، محمد بن الفتال النیشابوری، ۵۰۸ ه، قم، منشورات الرضی.

ص: ۳۰۳

- ۲۲ سلسله مؤلفات الشيخ المفيد، الشيخ المفيد، م ۴۱۳، بيروت دارالمفيد، ۱۴۱۴ هـ ق.
- ۲۳ سنن أبي داود، سليمان بن الأشعث، م ۲۷۵ هـ، بيروت المكتبة العصرية.
- ۲۴ شرح المقاصد، التفتازاني، م ۷۹۳ هـ، قم منشورات الشريف الرضي، ۱۴۰۹ هـ ق.
- ۲۵ شواهد التنزيل، الحسكاني قرن الخامس مؤسسه الطبع والنشر تهران ارشاد الاسلامي، طبع اول، ۱۴۱۱ هـ ق.
- ۲۶ صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج، م ۲۶۱ هـ، بيروت داراحياء التراث العربي.
- ۲۷ صحيفه كامله السجّاديه، بشرح و ترجمه فيض الإسلام، انتشارات فقيه چاپ پنجم فرودين ۱۳۷۸.
- ۲۸ العقائد الحقّه، سيد احمد الخونساری، م ۱۴۰۵ هـ، منشورات الدليل، الطبعة الاولى ۱۴۲۱، تحقيق ناصر بيدهندي.
- ۲۹ علم اليقين في اصول الدين، مولى محسن الكاشاني، انتشارات بيدار ۱۴۰۰ هـ ق.
- ۳۰ عيون اخبار الرضا عليه السلام، شيخ الصدوق، م ۲۸۱، قم منشورات الشريف الرضي، ۱۳۷۸ هـ ق
- ۳۱ غايه المرام و حجه الخصام، السيد هاشم البحراني م ۱۱۰۷، بيروت مؤسسه التاريخ العربي، ۱۴۲۲ هـ ق.
- ۳۲ الغدير، الاميني رحمه الله، المعاصر، طهران دار الكتب الاسلاميه، ۱۳۷۴ هـ ش.
- ۳۳ الكافي (الاصول والفروع والروضه من الكافي)، الكليني، م ۳۲۸ ۳۲۹ هـ، طهران، دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۳ هـ ش.
- ۳۴ كمال الدين و تمام النعمه، شيخ صدوق، بترجمه آيه الله كمره اي، كتافروشي اسلاميه.
- ۳۵ كنز العمال في سنن الاقوال والافعال، على المتقي بن حسام الدين الجندی، م ۹۷۵ هـ، بيروت مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ هـ ق.
- ۳۶ لثالی الاخبار، التويسركاني، قم، منشورات مكتبه علامه.
- ۳۷ لسان العرب، ابن منظور، م ۷۱۱، بيروت داراحياء التراث العربي و مؤسسه التاريخ العربي، ۱۴۱۶ هـ ق.
- ۳۸ ماترياليسيم ديالكتيك، نشریه سازمان کمونيست، انتشارات ناوک.
- ۳۹ مجمع البيان، الطبرسي، من اعلام القرن السادس، بيروت مؤسسه الاعلمي، ۱۴۱۵ هـ ق.
- ۴۰ مجمع الزوائد و منبع الفوائد، على بن ابى بكر الهيثمي، م ۱۸۰۷ ميلادي، بيروت دارالكتب العلميه، ۱۴۰۸ هـ ق.
- ۴۱ المستدرک على الصحيحين، محمد بن عبدالله الحاكم النيشابوري، دارالكتب العلميه، بيروت ۱۴۱۱ هـ الطبعة الاولى.

۴۲ مسند الامام الرضا عليه السلام ، العطاردي (معاصر) ، بيروت دارالصفوه ، ۱۴۱۳ ه ق.

۴۳ مسند الامام احمد بن حنبل ، بيروت دار صادر

۴۴ مصباح الهدايه في اثبات الولاية ، آيه الله سيد علي موسوي البهباني ، م ۱۳۹۵ ه ، اهواز مدرسه دارالعلم ، ۱۴۱۸ ه ق.

۴۵ مناقب آل ابی طالب ، محمد بن علی بن شهر آشوب ، بيروت دارالأضواء ، ۱۴۰۵ ه ق.

۴۶ منتخب الاثر في الامام الثاني عشر عليه السلام ، لطف الله صافي الكلبايگانی ، المعاصر، قم ، مؤسسه السيده المعصومه عليه السلام ، ۱۴۱۹ ه ق.

۴۷ نور الثقلين ، عبد علي بن جمعه العروسي الحويزي ، م ۱۱۱۲ ه ، قم مؤسسه اسماعيليان ، ۱۴۱۵ ه ق

۴۸ نهج البلاغه ، (ترجمه فيض الاسلام)

۴۹ وسائل الشيعة ، الحرّ العاملي، م ۱۱۰۴ ه ، بيروت ، داراحياء التراث العربي ، ۱۴۰۳ ه ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و ... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

